

کردستان

سرزمین رنج ها و تجربه ها

(مجموعه مقالات و گزارشات)



بهرام فرشی

2006

فهرست

به جای پیش گفتار

کردستان در فاصله سال های 1357-1364

وضعیت اقتصادی

وضعیت اجتماعی

کار یا بیکاری

مسکن

بهداشت و درمان

فرهنگ و آموزش

جوانان

زنان

سیاسی و نظامی

گزارشی مستند از کردستان (زمستان 63- تابستان 64)

اورمیه اواخر اسفند 63 اوائل فروردین 64

اورمیه بعداز حمله هواپیماهای عراقی به پیرانشهر و پادگان جلدیان

ترمینال اورمیه بعداز بمباران پیرانشهر

جاده های منتهی به اورمیه

اشنویه - شهر قلعه دم دم

نقده شهری در میان گزانبر

مهاباد پایتخت جمهوری کردستان- فروردین و تابستان 64

سردشت وبانه دو شهر و یک سرنوشت

بانه و آربابای سربلند

سقز شهر خونالود- تابستان 64

بوکان، شهر علم و ادب - تابستان 64

کردستان با زبان آمار!

کردستان ایران

موقعیت

آب و هوا

مساحت و جمعیت

وضعیت اقتصادی

صنایع دستی

صنایع

راه و حمل و نقل

وضعیت اجتماعی

آموزش و پرورش

فرهنگ و هنر

بهداشت و درمان

مسکن

بیمه

کردها و جدایی از ایران

چرا تمرکز؟

تمرکز مسئله ایران نیست!

کابوس جدایی!

کردها و کابوس جدایی!

فرهنگ و زبان کردی و برخورد فرهنگ سازان فارس با آن

کنگره فردوسی و ملت ها

ملیت های ایرانی و زبان های ملی

کردها و فرهنگ

کردان فدایی و کردستان**یادآوری****فهرست**

- 1- مقدمه
- 2- هم‌نفس با توده‌ها
- 3- اتحاد، اتحاد کومله، دمکرات، فدائی اتحاد اتحاد
- 4- نأش به‌تأل
- 5- سائترالیسم خشن
- 6- تبعید
- 7- سازمان بعداز سال 59 در کردستان
- 8- یورش به حزب توده ایران و ادامه انحلال تشکیلات
- 9- روند حرکت بطرف کوه
- 10- حرف آخر

گزارش کنگره متحد مراکز دانشجویی کرد و کردستانی در اروپا KSSE**کردهای فدایی و سرانجام سیاسی آنان**

نشست با مهدی فتاپور روز یکشنبه 87/12/27

گزارشی از نشست رفقای کرد 1988/2/28

نامه کمسیون خلق کرد

بیانیه برلین

نامه کمسیون خلق کرد- کمیته کشوری آلمان

نشست با بهزاد کریمی 1989/7/29

گزارش جلسه شنبه تاریخ 1989/9/23 کلن آلمان غربی

نامه کمسیون خلق کرد 1989/9/24

گزارش آخرین بحث‌ها 1989/12/23

کلام آخر نویسنده

به جای پیش گفتار

به یاد یاران از دست رفته ام

اگر ما فعالان سیاسی کرد در شرق کردستان، در سال های 1356 و 1357 شمسی، شناخت کافی از تاریخ، فرهنگ، زبان و جهان معنوی ملت خود می داشتیم، مسیر دیگری را در سیاست، هنر و فرهنگ طی می کردیم. هرکدام از ما خواسته یا ناخواسته زندانی درون سیستم حکومت هایی بودیم، که هویت ملی، تاریخی، فرهنگی، زبانی و آیینی ما را انکار می کردند. آنها ما را بگونه ای آموزش می دادند، که به نفی هویت ملی خود برسیم. ما نیز بیگانه ز خویش، خویشن خویش را گم کرده، خود را جزئی از ملتی دیگر می پنداشتیم!

هدف مبارزات ملت کرد در طول قرون و عصرها، رسیدن به استقلال و تشکیل حکومت ملی در کردستان بوده است. انحراف اصلی از این مسیر سیاسی، به تشکیل احزاب کمونیست در کشورهای ایران، ترکیه، عراق و سوریه برمی گردد. کردها خود در تشکیل این احزاب و گسترش این روند فکری- سیاسی- ایدئولوژیک سهم بودند. به پیروی از احزاب کمونیست در این کشورها، احزابی بنام دمکرات و سوسیالیست در کردستان شکل گرفتند، که تفکر و سیاستشان مغایر با جنبش استقلال طلبانه و تاریخی ملت کرد بود.

نویسنده این سطور پیرو همان اعتقادی است که منجر به تشکیل حکومت های ملی و مستقل در سلیمانیه و مهاباد به رهبری شیخ محمود و قاضی محمد شده است. عدول از این آرمان و سیاست، سرباز زدن از حل نهایی مسئله کرد خواهد بود. علل و عوامل تغییر ستراتیژی سیاسی ملت کرد از استقلال به خودمختاری، فدرالیسم و غیره در طول 60 سال گذشته از طرف احزاب کردستانی، نیاز به بررسی جدی دارد، که می بایست به آن پرداخت.

بررسی رویدادهای کردستان بعد از سال 1357 شمسی در ایران نیز، علی رغم ضروری بودن آن هنوز صورت نگرفته و به جای آن ما شاهد انتشار کتاب، نشریات و مقالاتی بوده و هستیم، که بیشتر تائید مواضع و خواست های جمهوری اسلامی ایران و نیروهای نظامی آنرا مد نظر قرار داده اند. نیروهای سیاسی کرد و آن دسته از نیروهای سراسری ایران، که خود در رویدادهای کردستان نقش مثبت و منفی داشته اند، هنوز آنطور که نیاز جامعه، بخصوص جامعه کردستان می باشد، در مقابل قلب واقعیت ها و وارونه جلوه دادن تاریخ چند دهه اخیر از طرف جمهوری اسلامی ایران، موضعی نگرفته اند و خود نیز به بازتاب واقعیت ها همت نگماشته اند. سکوت نیروهای سراسری ایران را، در برابر رویدادهای کردستان در سال های بعد از "انقلاب" 1357، نباید ناچیز شمرد و نباید آنرا پذیرفت. آنها باید جوابگوی بسیاری از مسائل در رابطه با کردستان باشند. همچنین نیروها و احزاب کردستانی و فعالین سیاسی کرد باید گذشته سیاسی خود را به نقد بکشند و آزمونهای جنبش کردستان را بصورت شفاف در برابر دید همگان قرار دهند. کتابی که پیش روی شماست، بازتاب دیگری از رویدادهای کردستان، سازمانهای سیاسی فعال در این سرزمین و واقعیت دردناک زندگی ملتی است، که شاید تنها گناهی کرد بودن و خواستار حقوق برابر با دیگران باشد.

بخش اول کتاب شامل چند گزارش مستند از اوضاع کردستان بعد از سال های 1357 می باشد، در بخش دوم مسئله جدایی و حفظ تمامیت ارضی ایران که هنوز هم بحث محوری احزاب ایرانی و کردستانی است، مورد بررسی قرار گرفته است، در بخش سوم برخورد بزرگان فرهنگ و زبان فارسی با زبان و فرهنگ کردی در چند مقاله بازتاب پیدا کرده است، آخرین بخش کتاب به زندگی سیاسی فعالان کرد در داخل سازمان چریکهای فدایی و سازمان فدائیان اکثریت اختصاص یافته است. باشد انتشار جلد اول این کتاب باعث شکستن سکوت آن عده از افرادی گردد، که در جریانات کردستان نقش جدی داشته اند!

به این امید که ما کردها از تجربیات خود درس بیاموزیم، آنرا بکار بگیریم و دوباره تجربه ها را تجربه نکنیم.

بهرام فرشی

بهمن 1384 شمسی (ریشه ندان 2705 کوردی)

redakation@bokan.de

کردستان در فاصله سال های 1357-1364

مقدمه

برقراری جمهوری کردستان در سال 1324 (1945) در شهر مهاباد، حاصل مبارزات خلق کرد در راه کسب استقلال و آزادی بود. هرچند این جمهوری بسان جمهوری آذربایجان توسط رژیم پهلوی و عوامل انگلیس و آمریکا به خاک و خون کشیده شد و رهبران آن به جوخه های اعدام سپرده شدند، اما این شکست باعث تعطیل مبارزه نگردید. همان اهداف و انگیزه هایی که قاضی ها را در برابر جوخه های اعدام و چوبه های دار استوار نگه داشت، باعث ادامه مبارزه مردم به اشکال متفاوت گردید.

شرکت وسیع توده های کردستان در مبارزات ملی شدن نفت در سالهای 30 تا 32، جنبش دهقانان و زحمتکشان مناطق بوکان و مریوان علیه خانهای منطقه و دستگاههای حکومتی، مبارزات دهقانان کردستان در سالهای 40-41 و مبارزه مسلحانه سالهای 46-47، سرکشت، بوکان، و سقز و شهادت رهبران این حرکت از جمله شریفزاده، معینی، آواره و ... نشانگر ادامه مبارزه مردم این خطه علیه رژیم پهلوی و امپریالیسم جهانی در سالهای قبل از 1357 بود.

دور جدید مبارزه خلق کرد، بعد از حرکت مردم تبریز در 29 بهمن ماه سال 56، شکل علنی به خود گرفت. راهپیمایی و اعتصابات مردم، شکل توده ای پیدا کرد و سریعاً در سطح کردستان گسترش یافت. تظاهرات عظیم مردم شهرهای کردستان در مهاباد به مناسبت تشیع جنازه عزیز یوسفی در خرداد 57، تظاهرات و راهپیمایی کارگران مناطق فقیرنشین بوکان در تیرماه 57، تظاهرات چهل هزار نفری مردم کردستان در بوکان به مناسبت شهادت دانش آموزان این شهر در مهر ماه 57، اعتراضات و اعتصابات وسیع شهرهای بانه، سقز، مریوان، سنندج، کرمانشاه، سردشت و دیگر شهرها در ماههای بعد از آن، نشانگر شرکت و حضور فعال مردم کردستان در انقلاب بهمن و پیوند آنها با خلق های دیگر ایران در مبارزات مشترک بود. وجه مشخص و برجسته مبارزه در کردستان، عمده بودن وجه سیاسی آن در مقابل وجه مذهبی در سایر نقاط ایران بود و این از عمق مبارزات تاریخی و ملی مردم کرد نشأت می گرفت.

رژیم پهلوی از اتحاد مبارزاتی بین خلق های ایران خشنود نبود، لذا در جهت ایجاد تفرقه میان خلق ها کوشش می کرد و به همین دلیل برچسب کهنه شده، تجزیه طلبی، را، از صندوق خانه های قدیمی خود بیرون کشید و آنرا بر روی پیشانی مبارزات خلق کرد چسباند.

شاه در یکی از سخنرانیهایش می گوید، **ما نمی گذاریم ایران ایرانستان شود**، اشاره او در عین وحشت از کمونیست ها به مسئله کرد در ایران بود. بعد از او بختیار آخرین نخست وزیر آخرین شاه تاریخ ایران، این سخن را در دیماه سال 57 تکرار کرد. در همین زمان در دوم بهمن ماه 1357 که مصادف با سالگرد جمهوری کردستان بود، در سراسر کردستان دموونستراسیون های بزرگی بر علیه سخنان بختیار برپا گردید. در قطعنامه سراسری این روز این اتهام بشدت رد شد. صدور این قطعنامه سند دیگری برای بیان خواست های تاریخی و مشخص خلق کرد در مقطع انقلاب بود.

شادی پیروزی انقلاب، سراسر ایران را دربر گرفت، شور و شادی این روز بزرگ نوید تحقق آرزوها و آمال دیرینه مردم کرد را می داد. پیرمردان و پیرزنان کرد که شیرمردان و شیرزنان عرصه های مختلف مبارزات دیروز بودند، انتظار تحقق آرزوهایشان را داشتند. بچه ها و جوانان و نوجوانان با شادی بسیار قلم و کتاب و دفتر دست گرفتند تا به زبان مادری خود درس بخوانند و پای در راه آینده روشن و درخشان بگذارند. زنان می خواستند چادر سیاه چهل و بیسوادی را از سرشان بردارند و از قید و بندها رها گردند و دوشا دوش مردان مدارج رشد و تعالی اجتماعی و انسانی را طی کنند و در سرنوشت خود و مردم سهیم باشند. روستائیان آرزو داشتند بیل و کلنگ و گاوآهن عهد باستان را بدور اندازند و با وسایل و امکانات پیشرفته امروزی، روی زمین خود کار کنند و حاصل دسترنج خود را خود برداشت نمایند. نویسندگان، شاعران و هنرمندان کرد خواستار طرد کلمات و استعارات روزگار سیاه و پاره شدن بندهای بسته شده به دست و زبان و قلم شان بودند، تا کار و تلاش و شادی و طبیعت و صلح و آزادی و زندگی سعادت مند مردم، در هنرشان انعکاس یابد، در يك كلام خلق کرد خواهان تحقق "خودمختاری" در چهارچوب ایرانی آزاد و دموکراتیک بود.

بعد از انقلاب این خواست ها و آرزوها نه تنها تحقق نیافتند. بلکه اولین بهار آزادی کردستان، بوسیله رهبران دروغین مردم در حاکمیت و باقی مانده های رژیم سابق، به خون آغشته گشت. در روزهای پایانی اسفند 57 و اوایل فروردین 58 شهر سنندج زیر راکت ها و خمپاره ها قرار گرفت. بعد از آن نرده و پل به خون کشیده شدند، سپس به دستور شخص خمینی در 28 مرداد سال 58 سراسر کردستان مورد هجوم هواپیماها، تانک ها و خودروهای ارتشی، سپاهی و بسیجی قرار گرفت. بدین ترتیب جنگ ناخواسته ای از طرف حکومت جمهوری اسلامی ایران به مردم کردستان تحمیل شد. ملت ستمدیده کرد از زمین و هوا زیر باران آتش جنگ افزارهای رژیم تازه قرار گرفت، بطوریکه روزانه بیش از 24 هزار راکت بر سر مردم شهر سنندج فرو ریخته شد. قاتلان خلق کرد توسط حکومت قهرمان نامیده شدند. چمرانها، خلخال ها، ملا حسنی ها قهرمانان حکومت اسلامی بودند، اینان جنایت های جلادهای رژیم شاه را در کردستان دوباره کردند. اوبسی یکی از ژنرالهای شاه، انقلابیون کرد را در پادگان جلدیان به جوخه های اعدام می سپرد و بعد جسد آنها را برای عبرت سایرین به پشت ماشین ها می بست و در کوچه و خیابان ها می گرداند، همین اعمال بوسیله "قهرمانان حکومت جمهوری اسلامی" در کردستان در ابعاد وسیعتری تکرار شد.

قتل عامهای دسته جمعی مردم روستاهای قارنا و قلاتان در منطقه نرده و حسین مامه در منطقه بوکان و اعدامهای دسته جمعی در شهرهای کرمانشاه، سنندج، مهاباد، سقز و دیگر شهرهای کردستان همه و همه رژیم جنایتکار را در ذهن مردم تصویر می کرد.

مردم کردستان طالب جنگ نبودند، آنها می خواستند در صلح کامل همراه با دیگر خلق های ایران به سازندگی بپردازند. مردم و نیروهای سیاسی کرد برای اثبات صلح طلبی خود، بارها پیش قدم شده اند ولی رژیم جمهوری اسلامی همچنانکه در جنگ ایران و عراق طالب صلح نیست، در کردستان هم راضی به صلح نمی باشد. بعد از گذشت 6 سال، باز هم برای لشکرکشی به کردستان نیرو بسیج می کند، باز هم برنامه های ریز و درشت نظامی برای کشتار مردم و خرابی شهرها و روستاها تهیه می بیند. خمینی برای به مسلخ کشاندن هر چه بیشتر جوانان، باز هم بر طبل جنگ می کوبد، باز هم در کوره جنگ می دمد.

وضعیت اقتصادی

ساختار اقتصادی در کردستان به دلیل سیاست های شونیستی حکومت های گذشته، بصورت عقب مانده نگه داشته شده است. بورژوازی ایران بعد از انقلاب مشروطیت شروع به رشد می کند. روند رشد بورژوازی در رژیم پهلوی بعد از سال 1341 شتاب بیشتری پیدا می کند، که شامل کردستان نمی شود. هر چند رفم ارضی برای اولین بار در کردستان در روستاهای اطراف مهاباد انجام گرفت، ولی در منطقه باعث دگرگونی بنیادی در ساختار اقتصادی و اجتماعی در جهت مثبت نشد. سیاست های کشاورزی رژیم پهلوی در کردستان رشد و شکوفایی کشاورزی را به دنبال نداشت، بلکه باعث رکود کشاورزی و دامپروری در منطقه شد. سیاست های رژیم بعد از سال 1341 باعث آوارگی دسته جمعی روستائیان شد. آنها خانه وزندگی و دیار خود را رها کرده، بدنبال کار بهتر، درآمد بیشتر و رفاه کاملتر، روانه شهرهای بزرگ خارج از کردستان شدند. دست ها و نیروی کاری که می بایست به کاشت و برداشت می پرداخت، تبدیل به دست ها و نیروی کار ارزانی شد که در کوره پزخانه ها خشت بپزد، در جاده ها زیرسازی و آسفالت کند و فعلگی ساختمان ها و اسکله ها را بعهده بگیرد.

خالی شدن روستاها از نیروی کار، باعث خشکی مزارع، بلا استفاده ماندن زمین ها، باغ ها و جنگل ها و روبه زوال رفتن کشاورزی و دامپروری شد. از طرفی، بهترین زمین های زراعی، مراتع و جنگل ها در دست مالکان بزرگ باقی ماندند و از طرف دیگر مناطق زیادی بوسیله حکومت منطقه ممنوعه اعلام شدند. جنگل ها و مراتع اطراف سردشت وبانه ممنوعه اعلام گردیده، وابستگان دربار در آنجا به دامپروری مشغول شدند. رژیم با پیشبرد این سیاست اهداف زیرا دنبال می کرد. از طرفی نیروی کار ارزان و فراوان برای توسعه به اصطلاح اقتصادی خود فراهم می کرد و از طرف دیگر با پراکنده کردن توده های کرد می خواست این منطقه را که همیشه خطری برای رژیم محسوب می شد، بی خطر کند. اما رژیم شاه به تمام اهداف خود دست پیدا نکرد، مهاجرت توده های کرد به دیگر نقاط، و تماس با زحمتکشان سایر نقاط ایران موجب کسب آگاهی بیشتر شد.

در مورد صنعت در کردستان نمی توان سخنی به میان آورد زیرا در تمام منطقه کارخانه ای که 200 کارگر را در خود جمع کرده باشد، وجود ندارد. تعداد کارگاه های قالی بافی، بافندگی و قندریزی و... با تعداد کارگران 3 الی 20 نفر نیز بسیار نازل است. از نظر صنعت، کردستان کاملاً عقب مانده نگه داشته شده است.

مردم کردستان می خواستند وضعیت ناهنجار فوق به سود توده ها دگرگون گردد و چشم به راه اقدامات حکومت بعد از انقلاب بودند، اما هنوز چند ماهی از آغاز انقلاب نگذشته بود که کردستان از طرف رژیم

جمهوری اسلامی ایران محاصره اقتصادی شد، و این در حالی بود که ایران خود، توسط کشورهای امپریالیستی در محاصره اقتصادی قرار گرفته بود.

این سیاست جمهوری اسلامی عواقب زیر را در پی داشت:

✓ کشاورزی، بعلت نبود وسایلی نظیر تراکتور، کامباین و موادی نظیر کود، بذر، سوخت، گازوئیل و بنزین هرچه بیشتر رو به نابودی گذارد. کشاورزان در چنین وضعیتی برای ادامه حیات خود مجبور می شدند بنزین و گازوئیل را با ده برابر قیمت اصلی و گاهی با پذیرفتن خطرات زیاد، بطور مخفیانه به روستا برسانند. بارها ماشین ها و تراکتورهای حامل نفت و بنزین و گازوئیل مورد اصابت راکتها و موشک های حکومت قرار می گرفت که منجر به کشته شدن سرنشینان این خودروها می شد.

✓ مراکز کار در سایر نقاط ایران بر روی کارگران مهاجر کردستان بسته شد، پاسداران آنها را در کوره پزخانه ها و دیگر مراکز اذیت می کردند و گاهی به اسم ضد انقلاب به زندان و یا جوخه های اعدام می سپردند.

✓ مردم در اوج بیکاری حاکم بر کردستان، مجبور می شدند مایحتاج عمومی خود را اعم از گوشت، قند، چای و روغن و... با چندین برابر قیمت معموله تهیه کنند، کمبود و نبود نفت خانواده های بسیاری را در زمستان به گدایی کشاند، بارها بچه های کوچک برای گدایی یک استکان نفت در خانه های مردم را می زدند، همین استکان نفت ها گاهی کلیه ای را گرم می کرد. کمبود سوخت در همین زمستان های سخت موجب قطع درختان کنار خیابان ها، جنگل ها، باغات و قلمستان ها شد.

✓ در چنین شرایطی قاچاقچیان با عبور از راههای کوهستانی با اسب و قاطر و الاغ مایحتاج مردم را از نفت گرفته تا قند و چای و کالاهای غیر اساسی از طریق کشورهای همجوار وارد کردستان می کردند، بعضی مواقع این افراد هدف گلوله های ژاندرم های این کشورها قرار می گرفتند. این امر بعداً به یک منبع درآمد برای افراد بیشتری تبدیل شد. در این رهگذر عده ای کالاهای قاچاق را کامیون کامیون روانه بازارهای تهران و تبریز و سایر نقاط می کردند، به این ترتیب قشر جدیدی در پیوند با بورژوازی انگل صفت تجاری ایران در کردستان پا به عرصه رشد گذاشت، سودهای کلانی که از این رهگذر نصیب این قشر تازه به دوران رسیده می شد، آنها را در ردیف سرمایه داران بزرگ منطقه و ایران قرار می داد. بررسی این پدیده و نقش آن در اقتصاد و سیاست در منطقه و جنبش ملی را باید بطور جداگانه انجام داد.

وضعیت اقتصادی فوق باعث وفور فقر و تنگدستی بطور عمومی در میان مردم شهر و روستا شد. روستائیان بخاطر کشیده شدن جنگ به خانه هایشان، بخاطر از بین رفتن کشاورزی و دامپروری، نبود درآمد در روستا، اذیت و آزار مردم توسط نیروهای نظامی حکومت و همچنین به خاطر عدم امکانات درمانی، آموزشی و رفاهی به ماندن در روستا علاقه نشان نمی دادند. محاصره اقتصادی کردستان وضع به مراتب بدتری را برای روستائیان پیش آورده بود. نیروهای نظامی رژیم از خروج ماشین های حامل کالا از شهر به روستا جلوگیری می کردند، آنها بهانه می آوردند که این کالاها جهت استفاده پیشمرگان از شهر خارج می شود، برای نمونه خروج کالا به طرف روستاهای شرق بوکان به بهانه وجود پیشمرگ در منطقه ممنوع شده بود، نظامیان شدیداً این مسیر را کنترل می کردند، لذا باید گفت روستائیان 3 بار محاصره اقتصادی شده بودند. با شروع جنگ ایران و عراق مصیبت مردم دوچندان شد، زیرا این بار حکومت عراق نیز روستاها را بمباران می کرد. راه افتادن سیستم جیره بندی در ایران مشکل دیگری برای مردم روستا پیش آورد، چرا که آنها موفق به دریافت این کالاها نمی شدند. گرانی و بیکاری موجود، و وضعیت فوق الذکر، ماندن را برای روستایی در روستا غیر قابل تحمل می نمود، لذا سیل وار به طرف شهرها سرازیر شدند. ویرانی تعدادی از شهرها نظیر پیرانشهر، اشنویه، سردشت، بانه و مریوان اهالی این شهرها را نیز به طرف سایر شهرهای کردستان از قبیل سنندج، مهاباد، نقده، بوکان و کرمانشاه و شهرهای دیگر ایران کشانده است.

روستائیان کرد در فاصله جنگ تحمیلی کردستان که اکنون 6 سال از شروع آن می گذرد، به طور کلی دست از کار کشاورزی نکشیده اند. محصولات روستائیان نظیر گندم و جو از طرف دولت در سال 1364 (1985) بر اساس نرخ دولتی دلار 9 الی 10 تومان خریداری می شد، در صورتی که کشاورز برای تامین مایحتاج خود در همین سال باید کالا را بر اساس نرخ دلار 60 الی 70 تومان در بازار آزاد (سیاه) تهیه کند. البته کوپن ارزاق به دست روستائی داده می شود، اما بعلت دوری راه، نبود جاده، مشخص نبودن زمان پخش کالا، سیستم نادرست توزیع، کشاورز موفق به استفاده از کالاهای دولتی با نرخ دلاری 9 الی 10 تومان نمی شود. روستایی ترجیح می دهد به شهر بیاید و با نرخ دلاری 60 الی 70 تومان عملگی و یا دستفروشی کند و با نرخ دلاری 9 الی 10 تومان مایحتاج خود را در شهر تهیه کند و از امکانات شهری نظیر برق و آب و حمام و بیمارستان و دکتر و مدرسه و... استفاده کند. هرچند وضع خدمات در شهرهای کردستان اصلاً تعریفی ندارد و قابل مقایسه با دیگر شهرهای ایران نیست، ولی باز هنگام مقایسه با روستا، شهرهای کردستان بر روستا ارجحیت دارند.

مهاجرت روستائیان به شهر باعث رشد قارچ وار شهرها بدوراز اصول شهرسازی شده است، حاشیه نشینی به يك پدیده خطرناك تبدیل شده است و هرروز بیشتر و بیشتر وسعت می یابد. این جمعیت که هر روز تعدادشان زیادتیر می شود، بعداز ساختن سرپناهی آب و برق و خیابان آسفالته و مدرسه و بیمارستان می خواهند، شهرداری هم مجبور می شود امکانات ناچیزش را در این جهت به کارگیرد و این در حالی است که هم اکنون کمبود برق و آب باعث خاموشی های مکرر و قطع آب می گردد.

ادامه جنگ در کردستان، کشیده شدن جنگ ایران و عراق به کردستان، سیاست های ضد مردمی حکومت در امر کشاورزی، بازگردانیدن زمین ها به فئودال های فراری، نبود کار و هرگونه امکانات رفاهی و خدماتی، نرسیدن ارزاق دولتی و مواد سوختی به روستا، مورد هجوم قرار دادن روستا از زمین و هوا باعث تخلیه روستا و رو به نابودی رفتن کشاورزی و دامپروری و اقتصاد روستا شده است.

وضعیت اجتماعی

برای اینکه تصویر درستی از وضعیت اجتماعی کردستان ارائه دهیم، بهتر است اشاره ای گذرا به مسئله کار، مسکن، بهداشت و درمان، فرهنگ و آموزش، جوانان و زنان داشته باشیم.

کار یا بیکاری

مسئله بیکاری از سالیان سال پیش یکی از پدیده های اجتماعی بوده، که از رژیم شاه به ارث رسیده و در زمان ج.ا. هرچه بیشتر گسترش یافته است. برای پرداختن به این بالای جامعه ایران که ارمغان رژیم های سرمایه داری است، باید مسئله را از روستا پی گیری کرد.

روستاهای کردستان محل کار و فعالیت مردم بودند، زمین این اصلی ترین موضوع کار، بوسیله کشاورز شخم زده شده، کاشته و آبیاری می شد و آنگاه از رنج تلاش و کار آنان گندم سبز می شد. دختران و پسران و حتی کودکان شادی کنان و آوازخوانان برای وچین کردن راهی مزارع می شدند و دست آخر بازوی مردان و جوانان داس ها را به گردش درآورده، گندم را درو می کردند، نان حاصل از این تلاش موجب گرمی خانواده شده، شادی زندگی را به همراه می آورد.

روستا محل زندگی بود، مجالس عروسی شور و شوق خاصی داشت، صدای دهل و سرنا و شادی و هلله و رقص پرشور تصویری از تلاش و زندگی بود. بچه ها در روزهای عید و جشن ها، لباس های رنگارنگ به تن می کردند و درنوروز با روشن کردن آتش بر روی بلندترین قله روستا، چهره روستا را تصویر می نمودند، تصویری که تابلویی از زندگی بود. کورسوی چراغ ها در تاریکی شب در دل کوه ها حکایت از زندگی خلقی داشت که با تلاش و کار و مقاومت، علی رغم تاریخ دردناک بر زمین خود پایبند بود.

اما اکنون آنچه به نظر شاهدان می رسد، روستاهای خالی از سکنه، خانه های ویران و آوارهای زندگی است. اکنون در بیشتر روستاهای کردستان خبری از صدای ساز و دهل و خنده بچه ها نیست و شب ها، اکثر روستاها در ظلمت و تاریکی مطلق فرو می روند. و این بلایی است که ارمغان جمهوری اسلامی ایران است. کردستان زمانی انبار غله نامیده می شد، اگر در سال های قبل سری به میادین شهرهای نقده، مهاباد، بوکان، سقز، سنندج و دیگر شهرهای منطقه زده می شد، جنب و جوش افراد زیادی جلب نظر می کرد، اینان کسانی بودند که از سراسر ایران برای خرید گندم به این مکان ها می آمدند، اما اکنون به ندرت در میادین این شهرها جنب و جوشی به چشم می خورد. اگر رژیم شاه کشاورزی را رو به نابودی برد، رژیم جمهوری اسلامی، کل روستا را به ورطه نابودی کشانده است.

صاحبان دست هایی که زمانی دل زمین را شخم می زدند و از زمین سفت و سخت معاش خود را طلب می نمودند، اینک به مزدبگیری و فعلگی در شهرها اشتغال دارند. خیل بیکاران را در شهرهای کردستان روستائیان تشکیل می دهند. خیابان های شهرها مملو از افرادی است که تمام روز را به تسبیح فروشی، عطر فروشی، کهنه فروشی، تخمه فروشی، سیگار فروشی، رادیو فروشی و انواع دست فروشی، حمالی، کارگری ساختمانی می گذرانند.

قهوه خانه های کردستان خصوصا در فصل پاییز و زمستان محل تجمع افراد مختلف، از پیر و جوان هستند، که روز را در میان دود سیگار و قلیان و بازی، دانه، می گذرانند.

در فصل بهار و پاییز و تابستان از صبح زود میدان های کار (مکانی که بیشتر کارگران و بنایان آنجا جمع می شوند) از جمعیت موج میزند. در میان این توده بیکار، کودکان کمتر از 12 سال و پیرمردان بالاتر از 60 سال هم به چشم می خورند، اکثریت قریب به اتفاق این افراد تمام روز در همین محل پرسه می زنند و بندرت در هفته یکی دوبار موفق به گرفتن کار می شوند. به جمع این بیکاران می توان تعداد زیادی را نیز که مشغول کوپن فروشی هستند، افزود.

کارگاه های قالی بافی، جاجیم بافی، نجاری، آهنگری، خیاطی، شیرینی پزی، بافندگی، رنگرزی، جوشکاری و کارخانه های آردسازی، یخ سازی، لپه پاک کنی و کوره پزخانه ها، دیگر کارگران را در خود جا داده اند و

بغیر از اینها دیگر خبری از مراکز کار نیست، اما می توان به این مراکز تعداد زیادی قهوهخانه، سالن غذاخوری، سلمانی، بقالی و غیره را اضافه کرد که عمده تا بشیوی خانوادگی اداره می شوند. سابق براین، بعضی از کارگاه ها از جمله آهنگری، تولیدات خود را که شامل داس و انواع ساطور بود به دیگر شهرها صادر می کردند، خصوصا تعدادی از ساطورها به تهران صادر می شد که اکنون بازار این کار هم کساد شده است و عده ای از کارگاه های سابق تعطیل شده اند. (ج.ا. بارها افرادی را که تولیدات این کارگاهها را به تهران منتقل می کنند، دستگیر کرده و به جرم ضد انقلاب روانه زندان ها نموده است) اوج فاجعه بیکاری هنگامی بیشتر نمایان می گردد که گفته شود، در جامعه شهری، زنان کمتر جایی در تولید دارند. در این زمینه، امکانات کاری شهرهای کردستان صفر است، چرا که این منطقه فاقد کارخانه بوده، و علی رغم تلاش هایی افرادی برای راه انداختن کارخانه های نساجی و سیمان سازی، مسئله بیکاری همچنان لاینحل باقی مانده است. وضع موجود بطرز وحشتناکی موجب سقوط سطح زندگی مردم زحمتکش کرد تا پایین ترین حد آن شده است. قدرت خرید مردم روز به روز کمتر می شود، گرانی روز افزون و تورم، فقر عمومی را به همراه آورده است و سوء تغذیه باعث رواج انواع بیماری ها شده است. مرگ و میر درصد بالایی یافته است، کودکان و پیرمردان اولین قربانیان این جنایت اجتماعی هستند. جمهوری اسلامی نه فقط با اسلحه به جان مردم افتاده است، بلکه اسلحه بیکاری را هم به جان مردم انداخته است.

مسکن

مسکن در اکثر روستاها یعنی کلبه ای با یکی دو اتاق که از گل و خشت خام ساخته شده است، در این کلبه ها خانواده های پر جمعیت زندگی می کنند، خانه هایی که در برابر سیل به راحتی فرو می ریزند و در برابر زلزله به تلی از خاکستر تبدیل می گردند. اگر با مفهوم امروزی به این خانه ها نگاه کنیم، نمی توانیم اسم خانه را روی آنها بگذاریم، زیرا فاقد هرگونه امکانات از قبیل آب و برق و... می باشند. در شهرها خیل عظیم مهاجرین روستایی در حاشیه شهرها، کلبه های دواطافه و چند اطاقه را که خود می سازند علم می کنند، گاهی در این کلبه ها 10 الی 12 نفر در درون دواطاق بدون برق و آب و هرنوع امکان دیگر زندگی می کنند. اگر از حاشیه به مرکز شهرها برویم با مشکل اجاره نشینی عمومی روبرو هستیم، کمبود آهن، سیمان، آجر و دیگر مصالح ساختمانی، سردواندن ها و کاغذ بازی های ادارات مربوطه برای اجازه ساختمان و وضعیت ویژه جنگی بودن منطقه، امر ساختمان سازی را با مشکل روبرو کرده است. به طوری که هیچ تناسب منطقی بین مهاجرت به شهرها و ساختمان سازی وجود ندارد. مسکن به یکی از اساسی ترین مسائل منطقه تبدیل شده است، خرابی و ویرانی خانه ها و شهرها بوسیله هواپیماهای عراقی و تانک و راکت های ایرانی، این مسئله را باز هم پیچیده تر کرده است، به طوری که قیمت خانه ها و اجاره منازل در سطح بسیار بالایی می باشد. سابق بر این معاملات زمین و املاک در شهرهای کردستان حالت راکدی داشت، اما اکنون خرید و فروش های کلان صورت می گیرد. خانه هایی با قیمت 5,6,7 میلیون تومان هر روز خرید و فروش می شوند. دفاتر خرید و فروش املاک در این چند ساله مثل قارچ رشد کرده اند. خانه های هزار و هزار و پانصد تومانی چند سال پیش خیلی راحت 4 و 5 هزار تومان اجاره داده می شوند. فاصله عرضه و تقاضا هیچ تناسبی با هم ندارند! زحمتکشان و توده های محروم روستایی مقیم شهر در چنین اوضاعی تنها به زنده ماندن باید اهمیت بدهند، برای مصون ماندن از سرمای 25,30 درجه زیر صفر، به هر طریق و به هر صورت باید سرپناهی برای زنده ماندن زن و بچه تدارک ببینند. نبود کار و نبود درآمد آنها را به حاشیه شهرها می کشاند تا شاید حلبی آبادها و کولی آبادها و،،مجبور،، آبادها را آباد کنند، رژیم گاهی همین سرپناه ها را نیز بر سرشان خراب می کند. سران حکومت جمهوری اسلامی ایران می خواستند، در مدت چند ماه مردم را در ایران صاحب خانه و مسکن نمایند، آنها راست می گفتند، چرا که مردم را صاحب خانه هایی کردند که از حلبی یا مقوا ساخته شده است. در شرایطی که اکثریت مردم ایران و اکثریت مردم کردستان با مشکل مسکن روبرو هستند، رهبران سلطنت پیشه حکومت اسلامی ایران برای تصاحب کاخ های مجهزتر و اشرافی تر باهم مسابقه گذاشته اند.

بهداشت و درمان

کردستان یکی از عقب افتاده ترین مناطق ایران در زمینه بهداشت و درمان است و می توان گفت، مسئله بهداشت و درمان دردناکتر از معضل مسکن می باشد. این مسئله نه تنها به وضعیت کنونی (سال 1364) کردستان، بلکه به گذشته های دور و رژیم های پیشین نیز برمی گردد. در اکثر روستاهای کردستان از درمانگاه خبری نبود. سپاهیان بهداشت بیشتر به ترویج فساد و مدح رژیم شاهنشاهی می پرداختند. آن عده هم که می خواستند خدمتی انجام دهند امکاناتی در اختیار نداشتند. تنها دکترهای سراسر تاریخ پهلوی در روستاهای دور افتاده اطراف سردشت، افرادی بودند با مدارک ششم ابتدایی (نظام قدیم) و سیکل که از طرف اداره مبارزه با مالاریا هرچند وقت یکبار عازم روستاها می شدند. روستایی دردمند فکر می کرد اینان

دکترند، لذا گره دردهایش را می گشود و شروع می کرد به برشمردن: «آقای دکتر گاهی وقت ها سرم درد می کند، بطور مرتب هم کمر درد دارم، دل درد هم هرچند وقت يك بار به سراغم می آید، دندانهایم نیز وضع درستی ندارند و...» **دکترهای پهلوی** مشقت مشقت قرص های گچی توی دستهای بیمار می گذاشتند و دستورات لازمه را هم برای مصرف می دادند. دکترهای پهلوی بعد از گشت يك هفته ای خود، با تعدادی مرغ و خروس و تخم مرغ به شهر برمی گشتند، بیمار روستایی هم با خوردن قرص های گچی نه تنها مداوا نمی شد، بلکه به زخم معده و بیماری های دیگری نیز دچار می شد.

روستائیان برای مداوای ساده ترین نوع بیماری باید به شهرها مراجعه می کردند، اما در اکثر موارد امکان رفتن به شهر موجود نبود، لذا بیمار بر اثر يك سرماخوردگی ساده از دست می رفت. در فرهنگ شفاهی و داستانهای مردم کرد در این باره داستان های بسیاری وجود دارد، زنانی که در سرمای زمستان ناچار شده اند راهی شهر شوند و بجای مداوا طعمه سرمای سخت و گرگ شده اند و یا بچه هایی که بعلت نبودن ماشین و وسایل نقلیه و نرسیدن به دکتر جان داده اند. بارها اتفاق افتاده مردانی در حین کار مارزده شده و یا در هنگام درو پایشان و یا دستشان بوسیله داس زخمی شده، سرنوشت این آدم ها یا مرگ بوده یا نقص عضو دائم.

این وضع بعد از انقلاب به مراتب بدتر شده است، چرا که دیگر از درمانگاه و دکتر، درمان و معالجه در روستاهای کردستان خبری نیست. اگر در گذشته معدودی درمانگاه در روستاها وجود داشت، اینك همین مکان ها به مقر نیروهای نظامی تبدیل شده اند. از شبه دکترهای تبلیغاتی پهلوی هم اثری نمانده است.

وضع شهرهای کردستان از نظر درمان و دکتر به مراتب بدتر از سایر نقاط ایران است. کمبود بیمارستان، دکتر متخصص و درمان، کمبود آزمایشگاه، رادیولوژی، بخش زنان، کودکان، کلینیک دندانپزشکی از اهم آنها است، بعضی از شهرهای کردستان با جمعیت صدهزار نفر و بیشتر فاقد دکترهای متخصص می باشند، اغلب دکترهای که در این شهرها به مداوای بیماران می پردازند هندی و فلپینی هستند که زبان مردم را نمی دانند و یا دانشجویانی هستند که هنوز دروسشان را تمام نکرده اند. بیماران کردستان برای معالجه راهی شهرهای تبریز، تهران و گاه شیراز و اصفهان می شوند.

بعد از انقلاب تعداد تخت بیمارستان ها در کردستان افزایش نیافته است، حتی بعضی بیمارستان ها که احداث آنها قبل از انقلاب شروع شده بود، به اتمام نرسیده، مگر يك بیمارستان در شهر مهاباد که آنهم بهانه ای برای صرف بودجه و محوری برای تبلیغات رژیم شد. در مورد روستاها باید گفت صد درصد فاقد دکتر هستند، رژیم خمینی حتی دکترهای بومی را نیز فراری داده و یا راهی زندان ها و میدان های اعدام کرده است، هم اکنون در شهرهای کردستان از چشم پزشک، اورتوپد و دیگر متخصصین خبری نیست. دندانپزشک، روانپزشک و دکتر متخصص زنان و کودکان در کردستان بطور مطلق وجود ندارند. شاید تعداد کل این متخصصین در تمام کردستان که جمعیتی بالغ بر 4 میلیون (آمار تقریبی سال 57) نفر را دارد به ده نفر هم نرسد. مراجعه به آمار سال 61 خود رژیم این نظر را تأیید می کند.

در مورد بهداشت چه حرفی می توان زد بجز این که بگوییم، آب لوله کشی تنها در تعداد اندکی از روستاها وجود دارد آب مشروب روستاها اکثراً آلوده به انواع میکروب ها می باشد و اکثر افراد به بیماری های عفونی و روده ای مبتلا می شوند، به علت وجود املاح کانی در آب، اکثر افراد دچار سنگ کلیه می شوند. در روستاها از غسلخانه و توالت عمومی بهداشتی خبری نیست، بعد از انقلاب نیز، در نتیجه جنگ و وفور اجساد به جا مانده در میدانهای جنگ (بعضی وقت ها امکان جمع آوری اجساد بعلت طولانی شدن جنگ وجود ندارد) و وجود لاشه حیوانات در روستاهای ویران شده، شیوع بیماریها افزایش پیدا کرده است. فضای آلوده به فضولات حیوانات باعث وفور انواع مگس های ناقل بیماری شده است. در يك کلام می توان گفت زندگی در روستاها بسیار دردناک شده است. وضع بهداشت شهرها اسفبار است. در شهر گاهی برای دهها هزار نفر تنها چند دستگاه حمام عمومی وجود دارد، که جهت استفاده نظامیان توسط ارتش و سپاه و بسیج، قرق می شود و استفاده عمومی از آن ممنوع می گردد.

شهرداری شهرها بعضی وقت ها عمداً زباله شهر را جمع نمی کنند، زباله های جمع شده در کوچه و خیابان مامن موش و مگس و انواع جانوران از سگ و گربه می شود، در تابستان سال جاری تعدادی و بالاخص بچه ها به علت مبتلا شدن به وبا تلف شدند، ولی در هیچ کجا این خبر منعکس نشد.

اما بد نیست در پایان این قسمت به این مطلب اشاره شود که در روستاها و حتی شهرها بجای دندانپزشک، دلاک ها و دندان سازان تجربی، بجای دکتر اورتوپد، شکسته بندها و جراحانی محلی اعم از زن و مرد که در بیشتر موارد بیمار را برای همیشه ناقص می کنند، بجای مامای متخصص، ماماها محلی مشغول کار هستند. و در همین زمان است که آخوندهای اسلام 80,90 و 120 ساله برای انواع معالجات عازم مدرن ترین بیمارستان های کشورهای اروپایی و امریکایی می شوند و این یعنی عدالت اسلامی از نوع جمهوری اسلامی ایران.

فرهنگ و آموزش

رژیم پهلوی که دشمنی خود را نسبت به خلق های ایران بخصوص خلق کرد و فرهنگ و هنرش پنهان نمی کرد، برای زدودن فرهنگ بومی و جایگزین کردن فرهنگ پهلوی که ریشه در فرهنگ جوامع سرمایه داری داشت، از هیچ کوششی فروگذار نمی کرد. زمانی رضا شاه دستور داد کلاه و دستمال سر مردان به زور دور انداخته شود و بجای آن کلاه پهلوی (که مردم به آن شپکهی پهلهوی می گفتند) گذاشته شود. لباس کردی جای خود را به کت و شلوار بدهد و زنان نیز به همین ترتیب لباسهای کردی را دور بریزند. برای تحمیل نظر رضا شاه چماق بدستان و نظامیان در شهرها و روستاهای کردستان به زور کلاه پهلوی را بر سر مردان می گذاشتند و شلوار کردی آنان را قیچی کرده، تبدیل به شلوار فرنگی می کردند، اعتراض مردم به حدی بود که عدهای تا آخر عمر، آمدن به شهر را تحریم کردند. بعداز سقوط رژیم پهلوی هنوز عدهای از این افراد زنده بودند.

رژیم از يك طرف ایستگاه های رادیویی برپا می داشت و ظاهرا رشد فرهنگ را مدنظر داشت و از طرف دیگر بی رنگ نمودن فرهنگ پویا و فولکلور مردم را هدف خود قرار داده بود. انتشار کتاب، روزنامه و مجلات به زبان کردی شدیداً ممنوع بود و حتی مجازات اعدام و زندان های طولانی را به همراه داشت. هنرهای نمایشی تا آن حد به زبان کردی آزاد بود، که درستایش نظام شاهی و تأیید استبداد باشد. تعداد مدارس و معلم در تمام روستاهای کردستان نسبت به سایر نقاط ایران کمتر بود، ویژگی جغرافیایی و کوهستانی بودن منطقه، نبود راه و دیگر امکانات، مردم و کودکان روستایی را از وجود سپاهیان دانش هم محروم کرده بود. در شهرها تعداد مدارس، دبیر و معلم، آزمایشگاه، میدان ورزش، سالن های نمایش و اجتماعات و دیگر امکانات هیچوقت در حد نیاز مردم و منطقه نبود. در تمام کردستان از دانشگاه و مدرسه عالی خبری نبود. رژیم در سال های آخر عمر خود اقدام به تاسیس دانشکدهای در سنندج نمود و دانشکده کرمانشان را به دانشگاه تبدیل کرد، البته این مراکز موفق نشدند فارغ التحصیلان خود را بطور کامل به جامعه تحویل دهند. کیفیت آموزش در کردستان در سطح بسیار پایینی بود، در شرایطی که در شهرهای بزرگ ایران مانند تهران، تبریز، اصفهان و شیراز و... دبیرانی با مدارک لیسانس، فوق لیسانس و دکترا در دبیرستان ها تدریس می کردند، در کردستان اکثراً دیپلمه ها، و در بهترین شرایط، دانشجویان و لیسانسیه های سرباز و یا آمریکایی های به ظاهر سپاه صلح و تعدادی لیسانس بومی عهده دار تدریس در دبیرستان ها بودند. دسته اول مدرسین کم سواد و کم تجربه بودند که خود نیاز به مطالعه شبانه داشتند، دسته دوم نیز برای کسب اطلاعات و اهداف سیاسی در این منطقه سر و کلاهشان پیدا شده بود.

مجموع این سیاست ها حاصلی جز بیسوادی و کم سوادی عمومی برای مردم کردستان به همراه نداشت، زنان در روستاها بیشترین درصد بیسوادان را تشکیل می دهند.

بعداز انقلاب وضع به مراتب بدتر شد، سپاهیان دانش که در بعضی مناطق بر اساس وابستگی شان به مردم کارهای مثبت انجام داده بودند، دیگر وجود نداشتند. دبستان های روستا بعلت بمباران ها از بین رفته، آن تعداد معدودی هم که باقی مانده بودند به پایگاه سپاه پاسداران، ارتش و ژاندارمری تبدیل شدند. بعلت جنگی بودن منطقه، 3 سال آموزش و پرورش تعطیل بود. از طرف دیگر بعلت تصفیه گسترده در آموزش و پرورش تعداد دبیران و معلمین آگاه و باسواد و مردمی بسیار تقلیل پیدا کرد. کیفیت تدریس به مراتب افت نمود، تصفیه ها فقط محدود به معلمین نبود بلکه تعداد زیادی دانش آموز هم از محیط درس رانده شدند. رژیم مدارس را هم نظامی کرد، در بیشتر شهرها، آموزش و پرورش رسماً بوسیله سپاه پاسداران اداره می شد، این ارگان مسئول گماردن روسای آموزش و پرورش، مدارس، دبیرستان ها و حتی معلمین بود. سیاست شونیستی رژیم به اینجا خلاصه نمی شود، رژیم تعداد زیادی پاسدار و خواهران زینب را بجای معلم روانه مدارس کرد، همچنین تعدادی بسیجی از شهرهای مختلف ایران از جمله اصفهان به این مناطق آورده شدند. اینها در عین حال که جاسوسان حکومت و نیروهای سرکوب می باشند، وظیفه تحمیل و تحمیل عقاید خود را هم، که همان عقاید پوسیده قرون وسطایی باشد، به عهده دارند. اینان در مدارس انجمن های اسلامی تشکیل می دهند و تمام کارهای مدرسه را بوسیله انجمن اسلامی دانش آموزان و انجمن اسلامی معلمین در دست خود دارند. توده دانش آموزان و آن عده از معلمین بومی که مورد تأیید رژیم قرار گرفته اند، موظف به تبعیت از این کشیش های امام زمان و پیام آوران اسلام خمینی هستند. این پیامبران 13، 14 تا 50 ساله هنگامی که موفق به پیشبرد اهداف خود نمی شوند، دانش آموزان دختر و پسر را روانه شکنجه گاه ها و میدان های اعدام می کنند و یا مجبور به ترك مدارس و ترك دیار می نمایند. وضع مدارس دختران و کودکان ها بمراتب وحشتناکتر است، روسای مدارس که خواهران زینب باشند، رسالتشان این است دختران جوان و نوجوان را از راه تحمیل، تهدید و ارباب به ازدواج با پاسداران درآورند، رژیم با این وسیله می خواهد از طریق خانواده هایی که به این ترتیب وابسته به او می شوند، سیاست خود را در میان مردم پیش ببرد. هرچند در این مورد بدلائل فقرمادی، تهدید به زندان و اعدام، عدهای به همسری پاسداران درآمده اند، ولی رژیم در این زمینه هم با شکست مواجه شده است. حرکت دیگر این خواهران زینب بعنوان معلم، شستشوی مغزی کودکان می باشد،

آنها سعی می کنند کودکان 5 الی 12 ساله را به طروق مختلف از جمله شلاق و شیرینی به جاسوس های درون خانه تبدیل کنند ویا این که با تبلیغ نظرات ارتجاعی خود، این کودکان معصوم را در برابر والدین قرار دهند. آنها سعی می کنند به این بچه ها بقبولانند که مذهب و اعتقادات آنها و والدینشان اسلامی نیست. همین مسئله باعث می شود کودکان خردسال هم مورد اذیت و آزار قرار گیرند، کم نیستند کودکانی که از ترس، درس و مدرسه را ول کرده، حاضر به حضور در کلاسهای درس نیستند. رژیم در کردستان از مدرسه نیز يك مكان ترس و وحشت آفریده، آن چیزی که اساسا مطرح نمی باشد علم و دانش است.

رژیم مدعی وحدت شیعه و سنی است، البته وحدتی که مورد نظر خودشان است یعنی پذیرش شیعه بجای سنی. مثال زیر موید این ادعا است: در سال 1360 بعد از کشته شدن رجائی رئیس جمهور و نخست وزیر وقت، در پیرانشهر مردم را به شرکت در تظاهرات می برند، بعد از اتمام راهپیمایی مردم را در مسجدی جمع کرده، یکی از پاسداران پیام آور وحدت شیعه و سنی، با صدای بلند روبه مردم می گوید "من نوحه می خوانم شما هم سینه بزنید"، سپس خود شروع به نوحه خواندن و گریه وزاری می کند. مردم پیرانشهر که کرد و پیرو مذهب سنی شافعی هستند، مسجد را ترك گفته، به خانه های خود برمی گردند، پاسدار نوحه خوان می ماند و دیگر سینه زنان.

وضعیت رژیم در کردستان درست مشابه این نوحه خوان تنها مانده در مسجد می باشد، اینان که با لطایف الحیل درصدد از بین بردن فرهنگ مردم هستند، سرنوشت شان همین است و بس. پاسداران و تمام نیروهای حکومتی در کردستان، آگاه یا ناآگاه، این هدف را در سر دارند که با تمام قوا با ملیت و مسئله ملی مبارزه کنند و در این راه، انواع ترفندها را به خدمت گرفته اند.

در روستاها و مناطق آزاد شده کردستان، نیروهای مردمی از جمله حزب دمکرات اقدام به تاسیس مدارس به زبان کردی کرده اند، استقبال مردم از این کلاس ها علی رغم نبود امکانات، نشانه دفاع هرچه بیشتر از جنبش خودمختاری طلبان کردستان و پایبندی به زبان و ادبیات و فرهنگ ملی، و نشانه مبارزه مردم با حکومت و سیستم آموزش و پرورش حاکم می باشد. رژیم برای پیشبرد اهداف خود از تجربیات رژیم شاهنشاهی نیز کمال استفاده را می نماید، هم اکنون از طریق رادیو، برنامه های مختلفی به زبان کردی از فرستنده های کرمانشاه، تهران، سنندج، مریوان و مهاباد و اورمیه پخش می شود، به غیر از معدودی از برنامه ها، زبان حاکم بر این فرستنده ها زبانی است ابداعی، که کمتر می توان از آن به عنوان زبان کردی یاد کرد. همان بلایی که بر سر زبان فارسی در جهت عربی کردن، آمده بدتر از آن بر سر زبان کردی آورده شده است. مجموعه ساعت ها برنامه رادیویی آنها، چیزی جز ترویج يك مشت افکار و عقاید ارتجاعی و قرون وسطایی، که ربطی به کردستان و مردم کرد ندارد، نیست.

در این برنامه ها، بطور کلی موسیقی کردی جایی ندارد، ادبیات و اشعار شعرای انقلابی، فولکلور، آداب و سنن و نواهای کردی که بوسیله مادران و دیگر افراد در مواقع مختلف کار و زندگی زمزمه می شوند، حذف شده و مهر غیر قابل استفاده خورده اند. این سنوال برای مردم کرد پیش می آید، وقتی هستی معنوی يك ملت حذف و به زعم حکومتیان از صحنه زندگی پاکسازی می شود، این مردم باید به چه چیز رادیوهای جمهوری اسلامی گوش بدهند؟! این اواخر رژیم برای جلب مشتری دست به اقدامات مشتری پسند هم زده، گاه گذاری نوایی از موسیقی با همان کلام حکومتی از رادیوهایش پخش می کند. علاوه بر رادیو، امور تربیتی مدارس، تلویزیون، بخش های فرهنگی ارگان ها، نهادها و ادارات با صرف بودجه گزاف و تلف کردن انبوهی کاغذ و امکانات علیه مردم بسیج شده اند و با استفاده از اشکال مختلف سعی دارند سیاست و افکارشان را به میان مردم ببرند. آنها هرچه بیشتر تلاش می کنند کمتر موفق می شوند. رژیم حتی برای پیشبرد این اهداف از مزدوران و اجیرشدگانی که به خدمت رژیم درآمده اند، استفاده می کند ولی این افراد با اعمالی که انجام می دهند بر رسوایی حکومت می افزایند.

موسیقی و رقص پیوندی تاریخی با زندگی و کار و مبارزه مردم کردستان دارد، آنها سرود خوانان به میدان رزم و با آواز و ترانه به سرکار می روند. آنها با رقص بسوی زندگی و نبرد می روند. این مردم آواره شده اند، قتل عام شده اند، خانه و کاشانه و مزرعه و شهر و دیارشان به آتش کشیده شده است، در سخت ترین شرایط قرار گرفته اند، اما با این حال زبان و ادبیات، شعر، موسیقی، رقص و فولکلور خود را حفظ کرده اند. هنوز هم در شب های نوروز در سراسر کردستان از ترکیه و ایران، عراق و سوریه تا ارمنستان و آذربایجان و کازاخستان شوروی مراسم برپا کردن آتش پابرجاست و به رمز مبارزه و پیروزی ملت کرد تبدیل شده است. رژیم خمینی با حذف همه این ها، به زعم خود، به اسلامی کردن جامعه کردستان کمک کرده است، اما باوجود ممنوعیت ها، هم اکنون کتاب های شعر و نوشته های شاعران و نویسندگان بزرگ کرد نظیر قانع، بیگس، شیخ رضا، وفایی، مولوی، هژار، جگرخوین، هیمن، دلزار، پشیو، مه لای جزییری، احمدی خانی، یاشار کمال، عرب شامیلو (شمو) و.... دست به دست می گردند. هم اکنون نیز صدای خواننده های کرد: طاهر توفیق، استاد علی مردان، استاد سید علی اصغر کردستانی، خلیل صدیقی، حسن زیرک، محمد ماملی، مظهر خالقی، رزازی، قادر زیرک، رسول گردی، سیوه، عایشه شان، شوان، گلستان، قادر دیلان، صالح دیلان،

محمد جزا و ده ها و ده ها خواننده دیگر، همراه با نوای شمشال، دوزه له، تار، دوتار، طبل، دهل، سرنا، تنبور در مجالس عروسی و جشن و شادی به گوش می رسد. صدای پای "رهش بملهك" رقص دسته جمعی زنان و مردان هنوز بلند است. رقص های سی پی، روینه، چوپی (چپپی) سندنجی، مریوانی، مهبادی، بوکانی، سقری و پوایی کرمانشانی و ایلامی و شاماتی و شکاک و بیجاری و صائین قه لایی و... باز هم بوسله پیر و جوان، زن و مرد نه تنها اجرا می شوند، بلکه گسترش پیدا می کنند.

مردم علیرغم فشارهای چماقداران و تفنگچی های آخوندها، مراسم خود را اجرا می کنند. روز سیزده بدر سال جاری مردم مهباد از كوچك و بزرگ، جشن و شادی عمومی را علی رغم تمام دردهایشان بر حکومتیان تحمیل کردند، به طوری که فضای سرسبز بهاری اطراف سد مهباد، جایگاه يك نمایش عمومی از قدرت و اراده مردم شده بود.

رژیم طی بخشنامه‌یی برای عیان کردن هرچه بیشتر دشمنی خود با فرهنگ مردم، به تمام ادارات ثبت احوال کردستان دستور می دهد از نوشتن اسامی کردی در شناسنامه‌ها جلوگیری کنند، پیشنهاد آخوندهای حاکم به پدران و مادران این است که اسامی اسلامی از قبیل روح الله، حسنعلی، علی اکبر و... روی فرزندانیشان بگذارند. مردم کردستان در جواب به حق می پرسند در کجای تاریخ ملت ها دیده شده است، خلقی اسامی جلادهایش را بر روی فرزندانیشان بگذارند؟! پدران و مادران این اسامی را روی فرزندانیشان می گذارند: کاوه، دیاکو، شیرکو، پرشنگ، بیان، خبات، ثاوت، هیوا، ئامانج، شورش، هیرش، ئاشتی.

جنایت و فرهنگ ستیزی خمینی و دسته فقه‌ها و حاکمیت جمهوری اسلامی به اینجا ختم نمی شود. هدف رژیم ذوب خلق کرد از نظر فرهنگی، ملی و فردی است. حاصل 6 سال فشار، اختناق، کشتار، ویرانی و جنایت فرهنگی و ملی برای رژیم رسوایی و شکست بوده. برعکس مردم آبدیده‌تر شده‌اند و هرچه بیشتر در جهت حفظ فرهنگ، زبان و ادبیات خود می کوشند. ادبیات انقلابی کردستان باز هم غنی تر شده است، هنر انقلابی و توده‌ای باز هم رشد کرده و نویسندگان و شاعران و هنرمندان جدیدی پای در این عرصه گذاشته‌اند و جای خالی بزرگان را پر کرده‌اند. مبارزه در کردستان در تمام عرصه‌ها "تابع اصل عمل و عکس العمل است." حرکت رژیم در کردستان در هر عرصه‌ای باعث انفعال و عقب نشینی مطلق نشده است، بلکه موجب پویایی و حرکت بیشتر شده است، هرچند در این 6 سال فراز و نشیب هم وجود داشته، با این حال، حرکت عمومی و روند کلی همان پویایی و حرکت بوده است. در يك کلام سیاست های جمهوری اسلامی در کردستان با شکست روبرو شده است.

جوانان

رژیم برای از بین بردن چهره جوانان کرد و تبدیل آنها به نوع دلخواه خود، دختران و پسران کرد را به بند می کشد، شکنجه می دهد، اعدام می کند، از زندگی و مزایای آن محروم می کند. آنها را به زور مسلح می کند تا در برابر خلقشان قرار گیرند. با ایجاد محیط رعب و وحشت، اختناق و خفقان در جهت شستشوی مغزی آنان می کوشد، تا در يك کلام از جوان کردستانی يك فرد حزب الهی بسازد. چهره جوان حزب الهی در کردستان یعنی کسی که به آرمان خلق خود پشت کرده، ثناگوی رژیم شود؛ جاسوس و تفنگچی او شده، تیر در قلب هم میهنان خود خالی کند. اگرچه تعدادی به خدمت حکومت حاکم درآمده‌اند و افتخار حزب الهی بودن پیدا کرده‌اند، ولی اکثر جوانان، مقاومت، پایداری و مبارزه را در مدرسه، محل کار در کوچه و خیابان های شهر و روستا پیشه خود کرده‌اند. جوانان در عرصه سیاسی و نظامی و اجتماعی نقش بسیار برجسته‌ای ایفا می کنند. نگاهی به شهدای جنبش خلق کرد از سال 57 تا به امروز نشان می دهد که جوانان کرد، دختر و پسر، نقش ارزنده و عمده‌ای در پیشبرد جنبش داشته و هنوز هم دارند. عرصه کار و مبارزه جوان متفاوت است، از کار و تلاش در مزرعه و مدرسه تا رهبری نظامی و سیاسی و فعالیت در زمینه ادبیات، هنر و فرهنگ.

امکان رشد و تعالی جوانان از طریق حکومت در سطح بسیار پایینی است، در مورد تحصیل و وضع مدرسه و دانشگاه و کار و فرهنگ و آموزش و پرورش سخن گفتیم. باید، نبود امکانات ورزشی را هم به آن اضافه کرد. هزینه بالا، نبود کار و مسکن، گرانی و تورم، جوان را با مشکلات بسیار زیادی در زندگی مواجه کرده است. تعداد تحصیل کرده‌های بیکار هر روز بیشتر می شود.

عده‌ای از جوانان بعلت سیاست های حاکم، فقر مادی و ناراحتی های روحی، به اعتیاد و فساد کشیده شده‌اند. رژیم برای رسیدن به نیت خود و به زانودرآوردن جوانان، اعدام های دسته جمعی را هم افزود است. اعدام های دسته جمعی جوانان در کرمانشان و سندنج؛ و اعدام 59 جوان مهبادی،¹ نشانگر خشم رژیم از جوانان این منطقه است.

1- جلالی پور و تجربه کردستان! گفتگوی "هاوار با جلالی پور"

اما علی رغم تمام این محدودیت ها و تنگناها، جوانان در کردستان در جبهه مبارزه علیه رژیم قرار دارند، عمده انرژی آنها در این جهت بکار گرفته می شود.

زنان

رژیم می خواهد زنان و دختران کرد را که در طول تاریخ دوش به دوش مردان در رزم و کار شرکت داشته اند، به خیانت و جاسوسی بسود خود وا دارد. رژیم می خواهد دختران و زنان کرد، جاسوس و خیانت به خلق را تقدیس کنند و فساد و فحشا را اسلامی بنامند. پست ترین شیوه ها برای پیشبرد این سیاست، تشویق و وادار کردن دختران کرد برای ازدواج با پاسداران است. آنها می خواهند در سطحی وسیع این کار را بکنند، هدفی که از این عمل دارند، از بین بردن جنبه های ملی، نفوذ در میان خانواده های کرد، و پیشبرد سیاست رژیم از طریق این خانواده ها و پرورش جاسوسهای محلی است.

رژیم هنگامی که دختران جوان و زنان را همدوش مردان در صفوف پیشمرگان و یا در فعالیت های وسیع اجتماعی می بیند، ماهیت خود را بیشتر آشکار کرده، در فکر انتقام برمی آید. اعدام کسانی چون گل عنبریان ها، کعبی ها و بسیاری از زنان و دختران کرد در شهرهای کردستان، اوج خشم جمهوری اسلامی ایران را نسبت به خلق کرد نشان می دهد.

رژیم هنگامی که به نیت خود دست پیدا نمی کند، در زندان ها و شکنجه گاه ها را بر روی زنان و دختران می گشاید. زندانهای طویل المدت و شکنجه های وحشیانه و اعدام جزو ابزار روزمره حکومت است.

آقای دکتر، قضیه اعدام 59 نفر چه بود؟

آن 59 نفر توسط سپاه در جریان فعالیت ها و درگیری های پیشمرگه های حزب دموکرات و کومله با پاسداران دستگیر شده بودند و در دادگاه انقلاب تبریز محاکمه و محکوم به اعدام شدند. من وقتی آن ها در زندان تبریز اعدام شده بودند از طریق مردم شهر از قضیه آگاه شدم! لذا کم و کیف محاکمه آن ها را باید از مقامات قضایی آن موقع سؤال کنید. اما اجازه بدهید يك مقداری فضای آن زمان کردستان را برای شما توضیح بدهم تا ببینید اوضاع از چه قرار بود. متأسفانه ناسیونالیست های میان سال کرد آن فضای ناامن آن زمان و علت آن را برای جوانان کرد تعریف نمی کنند. به عبارت دیگر همان زمانی که این 59 نفر در دادگاه انقلاب محاکمه می شدند، تنها پانصد نفر از نیروهای کادر سپاه پاسداران، آن هم فقط در منطقه مهاباد، در درگیری با اعضای حزب دموکرات و کومله شهید شده بودند. (در حالی که و نیروهای اصلی سپاه و ارتش در جبهه های جنگ با عراق درگیر بودند.) در آن زمان پیشمرگه های حزب دموکرات و کومله در دشت و صحرا- و جوانمردانه- با نیروهای سپاه، ارتش و ژاندارمری درگیر نمی شدند، بلکه دو تکتیک اصلی داشتند. یکی اینکه در پشت خانه های مردم گرد- در شهر و روستا- کمین می کردند و اعضای سپاه را از دور ترور می کردند. آن ها مردم گرد را در میان وحشت و آتش ناامنی باقی می گذاشتند و صحنه را ترک می کردند و جنگ سختی را بر بچه های سپاه تحمیل می کردند. تاکتیک دوم آن ها این بود که شب ها در مسیر جاده پایگاه های نیروهای ارتش و ژاندارمری در زیر خاک» مین» کار می گذاشتند و روزی نبود که در منطقه حداقل يك مین منفجر نشود و چند نفر شهید نشوند. به یاد دارم آن قدر منطقه ناامن بود که مدت يك سال شب ها که می خوابیدم- با اینکه فرماندار شهر بودم و منزل در جای امن و در نزديك پادگان بود- بالای سرم يك نارنجک می گذاشتم که اگر پیشمرگه های دموکرات و کومله شب به داخل خانه نفوذ کردند فتنه نارنجک را بکشم تا زنده به دست کومله و دموکرات نیفتم. شهید عبدالله پور يك دبیر باتجربه و خوشنام دبیرستان مروی تهران بود. او گرد مهابادی بود و ما با التماس او را در مهاباد در آموزش و پرورش نگه داشته بودیم. آدم مسلمان و مسؤولی بود و به گروه های مسلح باج نمی داد. اعضای کومله او را از درون خانه اش به عنوان مزدور جمهوری اسلامی گروگان گرفتند و بعد در اسارت به شهادت رساندند. خانه شهید عبدالله پور در صدمتری ما بود. لذا کسانی که درباره کردستان و از اعدام 59 نفر سؤال می کنند، از لحاظ حقوقی و قضایی باید از قاضی مربوطه پرسند ولی از لحاظ سیاسی، در اصل این گروه های مسلح سیاسی- کومله و دموکرات- بودند که باید پاسخگو باشند، چون آن ها با اسلحه جنگ را در کردستان به راه انداختند. به عبارت کلی تر، وقایع پیچیده و چند بُعدی را که در پنج سال اول پس از پیروزی انقلاب در کردستان اتفاق افتاد باید در چارچوب «وضعیت انقلابی» آن دوران بررسی کرد نه در چارچوب و گفتمان جامعه مدنی و دموکراسی که دوران اصلاحات در جامعه ایران در جریان بود. زیرا الان نزدیک به سه دهه از انقلاب گذشته، جنگ تمام شده و حکومت استقرار یافته و می توان با حکومت بحث از حقوق مدنی و سیاسی کرد. در آن موقع اصلاً دولتی در کار نبود. دولت پهلوی سقوط کرده بود و دولت جمهوری اسلامی با هزاران گرفتاری و جنگ به تدریج در حال شکل گیری بود. نظام سیاسی از لحاظ نهادی شکل نگرفته بود و کار آن بر دوش تعهد، مسؤولیت و از جان گذشتگی بچه های انقلاب به پیش می رفت. بنابراین، آن اعدام ها و آن پانصد شهید سپاه و ده ها حادثه دیگر را باید در چارچوب بی دولتی ناشی از انقلاب مورد ارزیابی قرار داد. در آن روزها وقتی وقایع خونین کردستان تداوم پیدا کرد، برای بچه های طرفدار انقلاب کردستان شد «مسأله کردستان» در زمان شاه هم مسؤولین آن دوران از آن به عنوان غائله کردستان نام می بردند. اتفاقاً شاه هم در سخنرانی هایش پیش از انقلاب دائماً می گفت اگر من نباشم، ایران، ایرانستان می شود؛ یعنی تکتیک می شود» گروه های سیاسی گرد- کومله و دموکرات- نیز که مسلحانه در برابر اجرای سیاست جمهوری ایستاده بودند و خواستار خودمختاری کردستان بودند، از این وقایع به عنوان «جنبش خلق گرد» نام می بردند. آن موقع گروه خشونت طلبی که پس از انقلاب دست به اسلحه بُرد در ابتدا گروه فرقان بود که مطهری و تیمسار قرنی رئیس ارتش را شهید کرد، بعد حزب دموکرات کردستان و حزب کومله بودند، سپس پیکاری ها و بعد سازمان مجاهدین خلق- که مردم از آن ها به نام منافقین یاد می کردند- و سازمان چریک های اقلیت. همه این گروه ها اگر دستشان می رسید به سرعت انگ «مزدور خینی» به بچه های انقلاب می زدند و آن ها را ترور می کردند که کردند و به کسی هم رحم نمی کردند. به نظر من اگر گروه های مذکور در ایران حاکم می شدند يك نظام صدامی و خمیرسرخ می (مانند کامبوج) ایجاد می کردند.

(برای خواندن متن مصاحبه به آدرس زیر مراجعه شود)

<http://sirwannews.com/Administration/LoadSubModule.aspx?mid=82&action=PrintNews&nid=4374>

بارها قبل از اعدام، به دختران جوان تجاوز نموده و پاسداران بعد از به شهادت رساندن این قهرمانان، مبلغی در حدود صد تومان به طرف پدر و مادر شهید تحت نام خون بها، شیربها و... دراز کرده اند، این چهره رژیم جمهوری اسلامی در کردستان است.

ادبیات کردی فقط وصف طبیعت و وصف چهرهای زیبا نیست، بلکه وصف مقاومت و پایداری نیز هست. اعدام یازده نفر از مردان انقلابی کرد که 7 نفر از آنان از طایفه فیض الله بیگی منطقه بوکان و سقر بودند، نمونه ای از این مقاومت و پایداری است که توسط استاد هیمن شاعر ملی کرد به نثر درآمده است: در سال های بعد از شکست جمهوری مهاباد اعدام های بسیاری در شهرهای کردستان در ملا عام انجام گرفت، در شهر سقر سه برادر باهم به چوبه های دار آویخته شدند، مادر آنها که مادر احمد خان نام گرفته (احمدخان پسر بزرگتر بود) در میان حیرت نظامیان بسوی چوبه های دار میرود، خونی را که بر اثر پارگی عروق از گوشه لب شهدا سرازیر شده بود به صورت فرزندانش می مالد، به طوری که صورت شهدا کاملاً سرخ می شود. او در جواب دژخیمان که می پرسند چرا این کار را می کنی، می گوید: "بچه های من، فرزندان کردستان بعد از مرگ هم نباید سرخی چهرشان را در برابر دشمنان از دست بدهند." (ترجمه از زبان کردی)

سیاسی و نظامی

6 سال از جنگ تحمیلی کردستان می گذرد، خمینی در 28 مرداد سال 58 علیه خلق ستمدیده کرد اعلام جنگ نمود، بعد از این اعلام جنگ، پاسداران و بسیجیان برای قلع و قمع "کفار و عوامل خارجی" به زعم خود و در حقیقت برای سرکوب خلق کرد، شکستن اراده خلق، زیرپا گذاشتن حقوق خلق ها و محکم تر کردن پایه های حکومت به کردستان سرازیر شدند. آنها همه جارا به توپ بستند و از کشتن زن و مرد و پیر و جوان و کودک کوتاهی نکردند. از پناه و سنج و نقده شروع کردند و همه شهرها و روستاها را به خون کشیدند. صدام می خواست در عرض يك هفته تا پایتخت ایران برود و خمینی در پیام 28 مرداد 1358 می خواست در مدت 24 ساعت "غائله کردستان" را یکسره کند! هرچند رژیم از نظر نظامی کلیه شهرهای کردستان و بخشی از روستاها را بازپس گرفته و هم اکنون کردستان را به يك پادگان بزرگ تبدیل کرده است، معذالک موفق نشده است جنبش ملی و مقاومت نظامی را برای همیشه درهم بشکند، هنوز هم نیروهای انقلابی با تجربه بیشتر و کارائی فراوان تر در نبرد هستند. هرچند رژیم از نظر نظامی موفقیت هایی بدست آورده است اما از نظر سیاسی صد درصد با شکست روبرو شده است و نتوانسته مردم را به زیر پرچم خود بکشاند. اکنون بغیر از جاش های حکومتی و وامانده های سیاسی، نیروی دیگری نیست که از جمهوری و ولایت فقیه اش دفاع کند، حتی همین جاشها و وامانده ها نیز در دراز مدت نمی توانند سرمایه ای برای حکومت در کردستان به حساب آیند. تا زمانی که مسئله ملی به عنوان خواست خلق کرد باقی بماند، رژیم توفیقی بدست نخواهد آورد. تنها مطلبی که هم اکنون مبارزه خلق کرد را تهدید می کند جنگی است که بین حزب دمکرات کردستان ایران و گومله شاخه کردستان حزب کمونیست ایران، در جریان است. این امر موجب خوشحالی فزاینده حکومت است و تلاش رژیم در جهت تشدید آن می باشد. مردم درگیری در صفوف نیروهای ملی را به صلاح جنبش کرد ندانسته، آن را محکوم می کنند. حتی نیروهای درگیر هم، اعم از پیشمرگه ها و افراد دیگر، این امر را به سود جنبش ملی و جنبش دموکراتیک ایران نمی دانند. یکی از پیامدهای این پدیده، سرخورده شدن اعضا و هواداران این نیروهاست که به همین دلیل راهی شهرها شده، صف مبارزه را ترك می کنند. در این شرایط بر هر نیروی انقلابی است که بر اتحاد صفوف نیروها بیفزاید و از تفرقه دوری جوید، چرا که جنبش انقلابی ایران و جنبش ملی همیشه بیشترین ضربه را از تفرقه نیروهای آزادیخواه دیده است.*

آذرماه 1364 (1985) ویسمار - آلمان غرب

گزارشی مستند از کردستان (زمستان 63- تابستان 64)

اتوبوس به سه راه تبریز- ماکو- خوی می رسد، در حقیقت می توان گفت اینجا دروازه ورود به شمال کردستان، از طریق آذربایجان شرقی است. کمیته مستقر در این محل متشکل از سپاه پاسداران و ژاندارمری به بازرسی افراد می پردازند. این سه راه، ایران را توسط مرز بازرگان به ترکیه و اروپا وصل می کند، لذا درجه امنیتی این محل برای رژیم محرز است و اهمیت زیادی دارد. در این محل همه چیز اعم از افراد، اشیاء و کالا مورد بازرسی قرار می گیرد و حساسیت بیشتر روی کردها، جوانان و افرادی است که از سایر نقاط ایران بجز آذربایجان، به این منطقه می آیند.

در بهمن ماه سال 63 اتوبوس تبریز - اورمیه مورد بازرسی قرار گرفت، شخصی از اهالی شهرهای کردنشین، به جرم داشتن کفش و لباس اضافی، حدود 15 دقیقه مورد بازجویی قرار گرفت و بعد از نشان دادن بارنامه و فاکتور مربوطه و تعهد به این که دیگر از این کالاها نخرد او را آزاد کردند. دلیل پاسداران برای ممنوع بودن این کالاها، این بود: "اینها برای استفاده پیشمرگان خریداری می شود."

در اسفند ماه 63 پاسداری همینطور که داشت وسایل را بازرسی می کرد، بالای سر آقایی که لباس کردی بتن داشت ایستاد و او را مجبور کرد وسایلش را نشان دهد. پاسدار با دیدن دو عدد کاپشن نیم تنه که در کاغذی پیچیده شده بود، پرسید این چیه؟ مرد که حدود 40 سال سن داشت، باخنده جواب داد خودت که می بینی کاپشن است. پاسدار پرسید چرا دو تا است؟ مسافری اتوبوس همه ناظر و شاهد جریان بودند. پیرمردی که همدریف مرد نشسته بود به زبان آذری گفت، از کی تاحالا کاپشن قدغن شده است؟ با شنیدن این حرف مسافری شروع به خندیدن کردند. پاسدار برای توجیه کار خود گفت اینها را برای پیشمرگان می برند، پیرمرد با خنده گفت: "هانسی حیزب دیر که ایکی دانه پیشمرگه سی وار دیر؟! (کدام حزب است که دو تا پیشمرگه دارد؟) انفجار خنده مسافری، محلی برای ایستادن پاسدار باقی نگذاشت. مرد صاحب کاپشن رو کرد به پیرمرد و گفت: "ساغ اول قار داش. پیرمرد دستی روی شانه مرد زد و گفت: "سنده ساغ اول کاکه."

در فروردین ماه سال 64 پاسداری با دیدن کارت شناسایی، مرا به مقرشان برد و تحویل حاجی آقایی داد که حدود 30 ساله می نمود. حاجی آقا پشت میز نشسته بود، دویاسدار مسلح در سمت راست و چپش حکومت او را در این بیابان کامل می کردند. حاجی آقا نگاهی به کارت شناسایی ام انداخت و پرسید: کردی؟ اینجا چکار می کنی؟ کجا میروی؟ از کجا میایی؟... حاج آقا که جوابهای کوتاه قانعش نکرده بود، پاکت محتوی مدارک پزشکی، شامل نسخه ها و کارتهای ویزیت و نتیجه آزمایشات را که همیشه همراه داشتم ریخت روی میز و سه نفری مشغول بررسی شدند. حاجی آقا هم نسخه ها را بازرسی میکرد. بعد از حدود 20 دقیقه بالاخره مرا رها کردند و این داستان در مدت 2 سال پنج بار تکرار شد. تاخیر 20 دقیقه ای مسافران اتوبوس را عصبانی کرده بود و تا رسیدن به شهر اورمیه باهم به بحث پرداختند، جالب اینکه کسی به دفاع از حکومت سخنی نمی گفت.

اورمیه اواخر اسفند 63 اوایل فروردین 64

اولین صحنه ها اینکه توجه هر بیننده را به خود جلب می کند شلوغی خیابان هاست، در میدان اصلی شهر میدان مرکز (خمینی)، انبوهی افراد بیکار جمع شده اند. کارگران ساختمانی، روستائینی که بدلیل جنگ و درگیری با فئودال های بزرگ منطقه آواره شده اند، جوانان تحصیل کرده و افراد بیشمار دیگر در این میدان به انواع دست فروشی، سیگار فروشی، کوپن فروشی و... مشغول هستند، انبوه پناهندگان کرد عراقی نیز جزو همین جمع می باشند.

حضور بیش از حد نظامیان اعم از ارتشی و سپاهی، بسیجی و جهادی و وفور ماشین های مختلف، آنهاییکه با سرعت زیاد در رفت و آمد هستند، سیمای يك شهر و منطقه جنگی را به اورمیه داده اند. گرانی، بیکاری، کمبود مایحتاج و تورم، بیشتر به تصویر جنگی بودن شهر می افزایند.

مرکز عملیات قرارگاه حمزه سید الشهدا که نقش رهبری و اجرای عملیات سرکوب خلق کرد را به عهده دارد، در این شهر واقع است. لشکر 64 اورمیه و لشکر سنج و کرمانشاه و دیگر واحدهای تابعه با همکاری نیروهای شمال غرب مستقر در کرمانشاه مجموعاً، امر سرکوب خلق کرد را انجام می دهند، البته به این مجموعه باید پادگانها و پایگاههای متعددی را که بدون استثناء در هر شهری وجود دارند اضافه کرد. آمیخته

شدن دو جنگ ایران و عراق و جنگ کردستان مردم را در وضعیت بسیار بد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قرار داده است. روزهای پنجشنبه و دوشنبه در این شهر تشییع جنازه برقرار است، تشییع جنازه کسانی که در کردستان کشته می شوند، با تبلیغات زیاد همراه است. حضور شخص جنایتکاری چون غلامرضا حسنی بعنوان نماینده امام خمینی و امام جمعه شهر باعث گردیده، از این تشییع جنازه ها برای دامن زدن به خصومت میان کردها و آذریها استفاده شود. اما این تلاش ها موثر واقع نمی شود، مردم تحت تاثیر تبلیغات دروغین آنها قرار نگرفته، نوك حمله را متوجه رژیم جمهوری اسلامی و شخص خمینی قرار داده اند. پیوند برادرانه و تاریخی و روابط خانوادگی آذربایجان و کردستان عمیق تر از آن است که تحت تاثیر این تبلیغات گسسته گردد، مبارزه مشترك کرد و آذری در کنار هم علیه رژیم، این مسئله را ثابت می کند.

اورمیه مرکز استان آذربایجان غربی است و با دو کشور عراق و ترکیه هم مرز است، دو کشوری که مبارزه خلق کرد در آن جریان دارد، این استان از طریق راه زمینی به اروپا متصل می شود و این تنها راه ارتباط زمینی بین ایران و اروپا است که از طریق آن روزانه صدها کامیون کالا وارد کشور می شود. اهمیت سیاسی، نظامی و اقتصادی این استان باعث شده است که شهر اورمیه به يك پادگان بزرگ نظامی تبدیل شود. نظامی شدن این منطقه اقتصاد منطقه را هم روبه نابودی برده است، زمانی اورمیه مرکز تامین میوه، ترهبار و گندم دیگر نقاط ایران بود، اما اکنون این کالاها از خارج از اورمیه یا خارج از کشور وارد این استان می شوند، تا به مصرف مردم شهر و منطقه برسند.

اورمیه بعد از حمله هواپیماهای عراقی به پیرانشهر و پادگان جلدیان

تعداد زیادی دورش جمع شده اند، هرکدام جویای خبری است، هرکدام سراغی از عزیزی می گیرد، هرکدام اسمی را بر زبان می آورد و مرد آرام سخن می گوید. از کشته ها، از زخمی ها و از ویرانی می گوید او يك شاهد زنده است. از مرگ رسته است و بمب های "صدام آمریکایی!" فرصت پیدا نکرده اند تا به همراه خانواده اش او را هم از زندگی محروم کنند.

مردی است 45 ساله 3 عضو خانواده اش را از دست داده و اینک دم در بیمارستان خمینی منتظر است، تا جوابی از سلامتی تنها بازمانده خانواده اش بگیرد. لباس کردی به تن دارد و اهل پیرانشهر است و چنین میگوید: „شهر به تلی از خاکستر تبدیل شده است، بیشتر خانه ها، مغازه ها، مدارس و مساجد با خاک یکسان شده اند، انبوه کشته ها و زخمی ها را به چشم خود دیدم، نه یکی، نه دوتا بلکه ده ها و صدها، شهر به يك جهنم تبدیل شده است.“ چهره اش از خشم فریاد می زند، مشت هایش را گره کرده و می گوید: „آخه تا کی؟ آخه تاکی باید کشته شویم؟“ بعد ناخودآگاه به زبان کردی ادامه می دهد: „ناخه تا که ی بسوتین؟ تا که ی بینه زوخال؟ تا که ی زوخوا؟“ آخه تا که ی بسوزیم، تاکی ذغال شویم، تا که حسرت بکشیم؟ بعد از اینکه آرام گرفت، آقایی که کمی کردی بلد بود، اسم چند نفر را آورد و احوال سلامتی آنها را پرسید، مرد تنها جوابش قطره های اشکی بود که از چشمانش سرازیر می شد، پیرمرد سؤال کننده دوسه بار می زند توی سرش، مرد دیگری به زبان آذری سراغ چند معلم اهل اورمیه را می گیرد، که در پیرانشهر مامور خدمت بودند، مرد می گوید: „نمی دانم هر چه هست، شهر به يك جهنم تبدیل شده است.“

صحنه های جلوی بیمارستان دردناک هستند. جمعیت زیادی در جلو بیمارستان در خیابان زنگنه ایستاده اند، آمبولانس ها مرتب آژیرکشان در رفت و آمد هستند، حتی ماشین های ارتش و سپاهی، مجروح و کشته به این بیمارستان منتقل می کنند. انبوه مردم در دسته های چند نفری مشغول صحبت هستند. يك سرباز زخمی که سروکله اش باندپیچی شده است و حالت گیجی دارد، توسط دوستش به اینجا آورده شده است، دوستش می گوید احتمالا خونریزی داخلی پیدا کرده و با هزار زحمت او را به اینجا آورده ایم. مسئولین از قبول سرباز زخمی امتناع می کنند و می گویند جا نداریم، سرباز عصبانی فریاد می زند یعنی چه جا نداریم، این دارد می میرد آنوقت تومیگی جا نداریم؟! اعتراض بالا می گیرد و چند نفری حرف سرباز را تأیید می کنند، مسئول مربوطه که از طریق پنجره کوچکی با مردم صحبت می کرد، گفت باید سؤال کنم. بعد بلاخره سرباز زخمی را قبول می کنند ولی نمی گذارند دوستش داخل بیمارستان شود.

یکی از همین سرباز ها برای مردم صحبت می کند:

“عصر هنگام یازده هواپیما به پادگان جلدیان حمله کردند، کسانی که مسئول پدافند بودند از ترسشان فرار کردند. پادگان ما به دسته های 500 نفری برای نگهداری کل منطقه تقسیم شده بود، بغیر از 500 نفری که 24 ساعته نگهبان بودند و فرماندهان اجازه خروج به آنها نداده بود، بقیه همه شبانه با پای پیاده خود را به نقده رساندند. درمباران پادگان 90 زندانی ارتشی هم کشته شدند، بعلت انفجار انبار مهمات، پادگان تخریب شده است.“

دم در بیمارستان لیست زخمی های دیروز را چسبانده اند، قابل شمارش نیست. تعداد زخمی ها بقدری است که کلیه بیمارستانهای شهر و شهرهای مهاباد و نقده را هم پر کرده است، یکی می گفت حتی بیمارستانهای میاندوآب و بوکان هم از این زخمی ها انباشته است.

سربازی که کنارم ایستاده است می گوید، دستور داده اند اسامی ارتشیان را که در زندان کشته شده اند، اعلام نکنند، تا بعدا بعنوان شهید به شهرهایشان روانه کنند و بگویند در جنگ کشته شده اند. بناگاه ولوله ای در میان مردم می افتد، در بزرگ بیمارستان باز می شود و يك اتومبیل بنز ضدگلوله به همراه دوتویوتا و دو اتومبیل شخصی با سرعت از بیمارستان خارج می شوند. ایشان آیت اله قریشی نماینده مجلس خبرگان رژیم بود، که برای عیادت بیماران آمده بود، مردم با نگاهیایی حاکی از نفرت بدرقه اش کردند، پیرمرد کرد گفت: "ما کشته می شویم، اینها هم برایمان پز می دهند!" بعد سری تکان داد و زیر لب چیزی گفت.

ترمینال اورمیه بعداز بمباران پیرانشهر

پاسداران مسلح دم در خروجی ترمینال نمی گذارند اتوبوس ها و مینی بوس ها خارج شوند، کمیته مستقر در ترمینال از تعاونی ها خواسته است نیروهای بسیجی و سپاهی را به مناطق جنگی واز جمله پیرانشهر ببرند. اما هیچ راننده ای قبول نمی کند. حدود 15 اتوبوس و 5 مینی بوس در حالیکه انبوهی مسافر به مقصدهای مختلف در آنها نشسته اند در داخل ترمینال زندانی شده اند، پاسدار چاقی که انگشتش را روی ماشه کلاشینکف گذاشته است رو به طرف راننده اتوبوس که می خواهد برود کرده و می گوید: "اگر يك قدم جلو بیایی سوراخ سوراخت می کنم" جمعیت داخل اتوبوس به پاسدار اعتراض می کنند، پاسدار می گوید تا قبول نکنید که برادران را به جبهه ببرید همینجا می مانید. مسئول سپاه پاسداران شهر بعداز يك ساعت یکی دو نفر را راضی می کند تا پاسداران را به جبهه ببرند، آنهم بشرطی که آخرین بار باشد. اکثر راننده ها بلاخره از رفتن به جبهه سرباز می زنند.

جاده های منتهی به اورمیه

جاده های منتهی به اورمیه کاملا حالت نظامی دارند. انواع ماشین های ارتشی، سپاهی، بسیجی و جهادی و غیره با سرعت زیاد در حال حرکت هستند، بر روی ماشین های جهاد بلندگوهای بزرگی نصب شده است، صدای فریاد نوحه خوان گوش هارا آزار می دهد. نوجوانهای 13,14 ساله که پارچه های نواری دور سرشان پیچیده اند و مسافر کربلا بر روی آن به چشم می خورد، بسوی قتلگاه برده می شوند. هرچه بیشتر به محدوده جنگی نزدیکتر می شویم آوای جغد جنگ نیز بیشتر شنیده می شود و بوی خون و مرگ بیشتر مشام را آزار می دهد.

اشنویه - شهر قلعه دم دم

به شهر كوچك و شلوغ "شنو" (اشنویه) می رسیم، شهر قشنگ و زیبای دیروز، که بیشتر به يك پارک شبیه بود. دره های زیبا، کوه های پوشیده از درختان جنگلی، مراتع و کشتزارها و طبیعت سرسبز، یاد روزهای سال 57 را در ذهنم زنده می کند. مردم شهر خروش خود را علیه شاه آغاز کرده و بسوی انقلاب می رفتند، زندگی همراه تلاش و مبارزه در جریان بود. اما امروز دريك نگاه شهری نظامی شده و رخوت گرفته در برار چشمان قرار گرفته است، مردم کجا رفته اند؟ به هرکجا نگاه می کنیم ارتشی، سپاهی و افراد مسلح می بینیم، یاد می آید آنروزها اشنویه بیشتر از 15 هزار نفر جمعیت نداشت، اما اکنون جمعیت نظامی ها بیشتر از غیر نظامی هاست، در میان چند نفر نظامی يك نفر غیر نظامی به چشم می خورد. مایحتاج عمومی بسختی آنهم با چند برابر قیمت بدست می آید، از بهداشت، کار، دکتر و بیمارستان، حمام کمتر خبری هست و اگر هم باشد، حضور آواره ها و پیشمرگان کرد عراقی که اکثرا مایحتاجشان از اینجا تامین میشود، برگرانی و کمبود بیشتر می افزاید. برای اینکه تصویر دقیق تری از شهر پیدا کنیم در شهر به گشت می پردازیم.

اینجا مرکز مشترک نیروهای نظامی ایرانی و پیشمرگان کرد عراقی است، ژاندارمری همراه این پیشمرگان مقر مشترکی ایجاد کرده است. ساختمانهای که اکنون اینها در آن استقرار یافته اند، ساختمان یک مدرسه است. اما بجای دانش آموزان که معلوم نیست کجا رفته اند، نیروهای جمهوری اسلامی برای صدور انقلاب در آن استقرار یافته اند. در حیاط این مقر عده ای از ارتشیان والیبال بازی می کنند. فرمانده مقر فریاد می زند بچه ها سوار شوید برویم، اسم چند نفر را می آورد، افراد می گویند چشم جناب سروان، یکی می پرسد، کجا؟، جواب می شنود بیسیم زده اند باید برویم پایگاه. رژیم پایگاههای مختلفی در خاک ایران و عراق که تحت کنترل کردهای عراقی است، ایجاد کرده است، که وسایل مختلف مخابراتی هم در آن جاها قرار دارند. رژیم تدارک حمله ای را از این نقطه می بیند. برای اینکار اقدام به احداث جاده کرده است و از طریق دو جاده "بنزورت" و تا چند کیلومتر وارد خاک عراق شده و تصمیم دارد تا نزدیکی های "دیانا و سیدکان" آنرا ادامه بدهد. یکی از این حمله ها بعدا به اسم قادر انجام شد. ماشین هائیکه در مقر هستند وسایل بار می کنند تا به این پایگاهها ببرند. از خرما گرفته تا اسلحه و مهمات در میان وسایل دیده می شوند. فرمانده مقر افراد را جمع می کند، سرباز وظیفه ای که ریز نقش است رو به بچه هائیکه والیبال بازی می کنند، می گوید: "بچه ها

اگر برنگشتم خداحافظ!" یکی از سربازها که قد بسیار بلندی دارد و برای سرو زدن حدود ده متر از میدان اصلی دور می شود، رو می کند به سرباز ریزنقش و می گوید: "احمدی، احمدی، سرباز ریزنقش می پرسد: "چی خپله؟" دوستش جواب می دهد اینهم به خاطر تو، سرو میزند توپ به آسمان می رود، خارج از حیاط مقر به زمین می نشیند، همه می خندند، خندهای که شاید دیگر بر روی لبان احمدی ننشیند!

در جوار این مقر، دکان کوچکی وجود دارد، همراه دوست عراقی به این دکان می رویم، پیرمرد زحمتکشی با صمیمیت و محبت بسیار ما را به داخل دکان کوچکش دعوت می کند، دکانش را باحلبی و مقوا و خرده سنگ علم کرده است. هم اینکه نیز مشغول تعمیر آن است. بدون اینکه ما را بشناسد سر صحبت را باز می کند و به بیان دردهایش می پردازد: "پیشمرگه بودم در سال 1975 بعد از شکست جنبش کردستان عراق بدست آمریکا و خیانت شاه ملعون، آواره شهرهای ایران شدم، چند سال در گرگان و ساری و گنبد بودم. ای آقا جان! فلاکت کشیدیم، بدبختی دیدیم، بیکاری، گرسنگی، بی احترامی و تحقیر، زندگی را بر ما زهرمار کرده بود. بعد از انقلاب اجازه دادند به کردستان برگردیم. این حکومت بدتر از شاه ما را اذیت می کند، هر روز بهانه های می گیرد، الان 9 ماه است معاش ما را پرداخت نکرده است. این چادرها را که می بینید (با دست به خیمه های اشاره می کند که چند روز است در منطقه برپا شده است) چند روز است ساکنین آنها را از اورمیه بیرون کرده اند" (توضیح اینکه این افراد در اورمیه در ساختمانهای دولتی زندگی می کردند و رژیم به زور آنها را بیرون کرده است) اومی گوید: "در این فصل سرما زن و بچه و مریض باید روی زمین خیس بخوابند، دیشب تا صبح باران باریده و تا صبح اینها خوابیدند." صدایش را بلند می کند: "آخه این است اسلام، این است مسلمانی؟" ادامه می دهد: "اینها تصمیم گرفته اند به کردستان عراق برگردند، منم برمی گردم، بگذار چند سال آخر عمر در وطن خودم باشم، بگذار در خاک خودم بمیرم." آخرین کلامش این بود: "خیمینی برای ما از شاه بدتر است و بهتر نیست و دور نیست بلایی بدتر از شاه بر سرمان بیاورد." پیرمرد را تنها می گذاریم.

در داخل شهر گشتی های سپاه مرتب در حال مانور هستند، حتی نیروهایی را که با آنها همکاری می کنند تحت نظر دارند و در میان آنها جاسوس پروری هم می کنند. به مغازه ها، غذاخوری ها، مسافرخانه ها، گرمابه ها، داروخانه ها و بهداری و بیمارستان به هر کجا سرکشیدیم، ارتشی و نظامی دیدیم. قیمت اجناس روی هیچ پایه مشخصی نمی چرخد و مرتب سیر صعودی دارد، غذاخوری ها تکافوی نیاز مردم را نمی کنند، مسافرخانه ها جا ندارند. گرمابه ها، داروخانه و بهداری و بیمارستان جوابگو نیستند. در این شهر هر چیزی برای مردم مسئله است. مردم محکوم به زندگی در فقر شدید، خفقان نظامی و سیاسی شده اند. یکی از کبابچی های شهر می گفت "کباب درست می کنیم اما خودمان نمی خوریم". درحالی که از شهر دور می شویم، قه لای دمدم، جلب نظر میکند، قلعه ای که به قلعه مقاومت، پایداری و فداکاری خلق کرد مشهور است. داستان، قلعه دم دم، داستان مقاومت مردم کردستان در برابر شخص شاه عباس است، شاه عباس بعد از شکست های پی در پی در برابر مردم قلعه به فرماندهی خان لب زرین، بلاخره از طریق نیرنگ و خیانت کسانی از اهالی قلعه، به داخل آن نفوذ می کند و تمام ساکنین قلعه بوسیله لشکر شاه عباس به قتل می رسند!

نقده شهری در میان گازانبر

نقده هنوز آرامش خود را بدست نیاورده است، نیروهای نظامی دیوانهوار بصورت گسترده در شهر دیده می شوند، خبرهای پادگان جلدیان و بمباران پیرانشهر مردم را کاملاً نگران کرده است. خانواده هاییکه از پیرانشهر به این شهر آمده اند وضع بدی دارند، شهرداری و ارگانهای مسئول کاری برایشان انجام نمی دهند، مردم شهرهای نقده و مهاباد برای مردم آذوقه و امکانات فرستاده اند، عده ای هم در شهر مهاباد مهمان هستند و مردم این شهر در پذیرایی از آنها سنگ تمام گذاشته اند. وحدت و یکپارچگی کرد و آذری در همین جا هم به چشم می خورد در همه جای شهر نقده اعتراض مردم دیده می شود. آنها نفرت خود را از جنگ بیان می کنند و علناً جنگ طلبان را به باد لعنت و نفرین می گیرند. کسانی که در گاراژ پیرانشهر جمع شده اند، می خواهند به شهرشان برگردند. اما خبر رسیده است که شهر ویران شده، مرکز و میدان شهر برای بار دوم هدف قرار گرفته است، پاسداران و مردم در چندین مورد باهم درگیر شده اند و حتی در چند مورد، مردم پاسداران را به باد کتک گرفته اند، شعار مرگ بر خمینی در طول این دو روز بر دهان همه زنده ها جاری بود، در همین درگیریها پاسداران عده ای را دستگیر کرده اند. اما مردم با آنها گلاویز شده، مانع از دستگیری افراد شده اند. شهر در حالت تشنج بسر می برد، عده ای زن و بچه و کارگر و کارمند و معلم کشته شده اند. مردم پیرانشهر از یکسو مورد حمله رژیم صدام قرار گرفته اند و ازسوی دیگر تحت فشار وادیت و آزار نیروهای خمینی هستند. مردم در میان گازانبری قرار گرفته اند که دو رژیم ایران و عراق برای نابودی آنها هرچه بیشتر دسته های آنها فشار می دهند. زمانی غلامرضا حسنی و دار و دستهای همراه فنودال ها و سواکی های منطقه می خواستند در نقده جنگ برادرکشی، کرد و آذری، شیعه و سنی راه بیندازد. به این منظور مردم روستاهای

(قارنا) و (قالاتان) را قتل عام کردند. اکنون مردم شهر نقده و اطراف از کرد و آذری از شیعه و سنی نفرت خود را از این رژیم از طریق شعارهای مرگ بر خمینی و مرگ بر جنگ و زنده باد صلح بیان می کنند. حرکات اعتراضی مردم پیرانشهر به همراه مردم نقده بعد از بمباران این شهر بار دیگر به حکومت نشان داد، نفرت و انزجار مردم از حکومت به یک پدیده همگانی تبدیل شده است، بصورتی که مرگ رژیم جمهوری اسلامی را در شعارهایشان آرزو می کنند.

مهاباد پایتخت جمهوری کردستان (فروردین و تابستان 64)

غروب های شهر مهاباد همیشه بوی زندگی می داد، چهار راه مسجد عباس آقا، محل تجمع مردم بود، قبل از انقلاب بیشتر حرکت های اعتراضی از این محل آغاز می شد و بعد از آن محلی برای بحث و گفتگوی نیروهای سیاسی بود، نیروهای موجود در کردستان علی رغم همه اختلافات از اتحاد در چهارچوب هیئت نمایندگی خلق کرد دفاع می کردند، اکنون از این بحث ها خبری نیست اما کماکان اعلامیه ها، تراکت ها و شعارهای نیروهای سیاسی روی دیوارها دیده می شود. علی رغم حضور گسترده نیروهای سرکوبگر، شعارها ویزرگنوسی روی دیوارها بچشم می خورد.

رژیم بارها برای به زانو درآوردن مردم، شهر مهاباد را به توپ و خمپاره بسته است، بارها حمام خون در این شهر به راه انداخته است. چهره زشت رژیم بیشتر از هر جایی در این شهر به چشم می خورد. اینجا آن شهری است که رژیم از مردم آن انتقام گرفت. تعداد کشته ها، زخمی ها و معلولین این شهر بحدی است که آمار درستی از آن نمی توان بدست داد، بارها مردم در خانه هایشان به مدتهای مدید زندانی بوده اند، حتی در جنگ های چند روزه، مردم کشته هایشان را در حیاط منزلشان دفن می کردند و این خاطره های تلخ را می توان از زبان هر کسی شنید.

توسط سپاه پاسداران در عرض یک روز 59 جوان مهابادی تیرباران شدند، جرم بعضی از این افراد که در میان آنها بچه های 13 و 14 ساله هم دیده می شدند، روشن کردن آتش نوروز و پخش شیرینی بوده است. تحمیل همین شرایط سخت و خفقان آلود، باعث شده مردم هم آبدیده تر شوند و راههای جدید مبارزه را پیدا کنند. مردم برای ابراز نفرت و انزجار خود از حکومت و برای بزرگداشت سنت های ملی و تاریخی خود از هر فرصتی استفاده می کنند. روز سیزده بدر سال جاری مردم از صبح زود بصورت عمومی راهی بیرون از شهر و اطراف سد مهاباد می شوند، ناگهان سپاه متوجه صدای ساز و دهل و رقص و آواز و پایکوبی مردم می شود، وقتی گشتی ها و جاسوسان به اطراف سد می روند، کل شهر را در حال پایکوبی می بینند. بار دیگر نواها و ترانه های قشنگ کردی فضای شهر را پر می کند، امروز تا غروب مردم مهاباد خارج از مسیر جمهوری اسلامی بصورت خودمختار روز سیزده بدر را جشن می گیرند. نیروهای سرکوبگر از سازماندهی و مخفی کاری و اجرای این حرکت، سخت متعجب شده و در برابر یکپارچگی مردم کاری از دستشان بر نمی آید. هر چند عده ای از پاسداران می خواستند به زور اسلحه، مردم را به خانه هایشان بازگردانند، اما موفق نشدند.

رژیم برای جذب جوانان به هر کاری و هر ترفندی متوسل می شود. مسابقات ورزشی راه می اندازد، جشنواره های هنری و تئاتری، منطقه ای و کشوری برگزار می کند، گشت های سیاحتی به قم و مشهد و ... راه می اندازد، اما هرچه بیشتر تلاش می کند کمتر موفق می شود. مردم بخصوص جوانان به نیروهای دولتی بچشم قاتل می نگرند، حتی حرکت های خودساخته رژیم علیه خودشان برمی گردد. در تابستان امسال طبق معمول مسابقه فوتبال در میدان ورزشی برگزار می شود، تماشاچی ها وقتی به جایگاه می روند روی پله ها انبوهی اعلامیه می بینند، پاسداران بوسیله جاسوسان اطلاع پیدا می کنند، آنان برای پیدا کردن عوامل آن به آزار واذیت مردم می پردازند، این فشار سرانجام به یک اعتراض عمومی و تظاهرات بدل می گردد. مردم راه می افتند و شعار مرگ بر جنگ، زنده باد صلح و مرگ بر خمینی سر می دهند.

در این شهر نیروهای حکومتی گنج و مستاصل شده اند. خود خیلی خوب می دانند که بوسیله حکومت نظامی و به زور اسلحه است که از شعله ور شدن آتش خشم مردم جلوگیری می کنند. حال که از شلاق زدن سودی نگرفته اند، می خواهند مردم را با شیرینی راضی کنند، اما مردم خیلی خوب این رژیم را شناخته اند. جوانان هم از این موضوع کمال استفاده را می برند. بارها شده است که در چهار راه "هه باس ئاغا" بزرگنویسی و اعلامیه چسبانده اند، مردم به خواندن مشغول شده و دیگران به مشغول کردن و سرگرم کردن پاسداران پرداخته اند. نمونه های جالب دیگر این است که بعضی از شب ها جوانان به هنگام پخش اعلامیه با گشتی های حکومتی روبرو می شوند، این جوانان بدون اینکه دست و پای خود را گم کنند، با پاسداران به صحبت کردن و قدم زدن می پردازند و دیگران با خاطر آسوده به پخش اعلامیه ها اقدام می کنند.

در مهاباد حرکت انقلابی به اشکال مختلف در جریان است و هر روز وسیعتر می شود، مسئله ای که اکنون مبارزه مردم را تهدید می کند، درگیری بین نیروهای ملی است، حکومت از این موضوع کمال استفاده را

کرده و به اشکال مختلف برای تشدید آن می کوشد و از طرف دیگر به تبلیغات وسیعی علیه نیروها دست زده است. متأسفانه عده‌ای در نتیجه درگیریها بیشتر سرخورده شده‌اند و حتی تعدادی از آنان، انگیزه مبارزه را از دست داده، روانه شهرها شده، خود را به حکومت معرفی کرده‌اند. این امر تأثیر منفی خود را بر روی مبارزه مردم می‌گذارد، مردمی که در طی 6 سال گذشته همه محرومیت‌ها را تحمل کرده‌اند و علی‌رغم فشار اقتصادی، نظامی و بیکاری به مبارزه ادامه داده‌اند!

سردشت و بانه دو شهر و یک سرنوشت

سردشت نامی آشنا برای ایرانیان و خبرگزاریهای جهانی است. از سال 58 تا به امروز تیتراهای خبری مختلفی در مورد این شهر مخابره شده است: «ستون ارتشی در جاده سردشت بانه منهدم شد! محاصره 5 ماهه ستون ارتشی در جاده سردشت - بانه شکسته شد! شهر سردشت بعد از چند سال آزاد شد! شهر سردشت مورد اصابت موشکهای دوربرد عراقی قرار گرفت! شهر سردشت به وسیله هواپیماهای عراقی بمباران شد! مردم شهر سردشت به کوهها و روستاها پناه بردند! مردم این شهر قربانی سیاست‌ها و نیت پلید دو رژیم ایران و عراق شده‌اند.

مردم رنج‌دیده و محروم سردشت جزو محرومترین مردمان، کشورمان هستند. این شهر بر روی ارتفاعات کوهها، بنا شده است و اطراف آنرا جنگل و دره‌ها و کوههای زیاد در برگرفته است. این شهر بوسیله جاده‌های مهاباد - سردشت، بانه-سردشت و سردشت - پیرانشهر به دیگر نقاط متصل می‌شود، وضع جاده‌های خاکی و کمتر آسفالت‌ه، که از دره‌ها و کوهها عبور می‌کنند، بسیار خراب هستند. منطقه سردشت که کاملاً کوهستانی و برف گیر است، همیشه در فصل زمستان که معمولاً از آبان ماه شروع می‌شود با مسئله کمبود سوخت روبرو می‌شود. مردم ناچار هستند برای زنده ماندن درخت‌های جنگل را قطع کنند. وضع راههای روستایی از بدهم بدتر است، اغلب مناطق روستایی جاده ندارند و هنوز راه باریک‌های مالرو مردم روستا را به شهر پیوند می‌دهند و ارتباط روستا با شهر در طول سال چندین ماه قطع می‌شود. سرمای شدید، کمبود مواد غذایی، دارویی، بهداشتی زندگی را بر مردم این منطقه بسیار سخت کرده است.

تولیدات سردشت که بیشتر انگور، توتون، سقز و گال (مازو یا مازوج) می‌باشد، دیگر محل درآمد مردم نیستند. قبل از انقلاب انگور مرغوب سردشت برای تهیه شراب، مورد استفاده شرکت پاکدیس اورمیه قرار می‌گرفت. جمهوری اسلامی برغم حرام بودن شراب، یکی دو سال در کارخانه را بست و بعد از آن انگور این خطه بعثت وضعیت جنگی و غیرو مورد استفاده قرار نگرفت. برخورد دخالیات هم با توتونکاران باعث ورشکستگی هرچه بیشتر مردم شده است. فرآوردهای جنگلی مانند گال و سقز بعثت وضعیت جنگی و آتش گرفتن جنگل‌ها از ردیف محصولات مردم خارج شده‌اند، دامپروری و کشاورزی منطقه هم از قبل از انقلاب روبه نابودی گذاشته بود. در چنین شرایطی و در وضعیت فقر شدید عمومی، دورژیم ایران و عراق این شهر را مورد حملات هوایی و زمینی خود قرار می‌دهند، خانه‌هایشان را ویران می‌کنند و باعث کشته شدن و آواره گشتن مردم بی‌دفاع می‌شوند.

شهر هنوز ویران است، مردم بنیه مالی ندارند خانه‌هایشان را دوباره بسازند و اگر داشته باشند مطمئن نیستند که فردا دوباره خانه‌هایشان ویران نشود؟ جمهوری اسلامی همه شهر را نظامی کرده است. فقط مانده روی تکه تکه خانه‌ها تانک‌هایش را پارک کند، کمالینکه روی خرابه‌ها پارک کرده‌اند. پادگان بزرگ درست در وسط شهر قرار گرفته است و در هر حمله هوای رژیم عراق به پادگان، این مردم هستند که در خانه‌هایشان هدف قرار می‌گیرند، نه پادگان، زیرا ضدهوایی‌ها پادگان را محافظت می‌کنند. بمبارانهای اخیر که کشته‌ها و زخمی‌های زیادی برجای گذاشت، باعث تظاهرات و راهپیمایی و اعتراض شدید مردم، علیه هر دو حکومت گردید. مردم در کوچه‌ها و خیابانها با پاسداران و بسیجیان درگیر شدند، شعارهای مرگ بر جنگ، مرگ بر صدام، مرگ بر خمینی، شعارهای مردم در این راهپیمایی‌ها بودند. نیروهای سیاسی اعلامیه‌ها، تراکت‌ها و نشریات خود را پخش می‌کنند و شعارهای خود را علیه جنگ به طرفداری از خودمختاری همه جا نقش زده‌اند، اضافه بر حرکات تبلیغی در این منطقه نیروهای ملی حرکات نظامی گسترده‌ای علیه حکومت دارند.

دهقانان و روستائیان سردشت که انقلابیون برجسته‌ای نظیر ملا ناوارة را تقدیم جنبش کرده‌اند، هم اینک در عرصه‌های نظامی و سیاسی و اجتماعی نقش خود را ایفا می‌کنند. وجود مناطق آزاده در منطقه نشانه‌ای از پایداری همین زحمتکش‌ان است. رژیم علی‌رغم اینکه سعی کرده زیر هر درخت و بوته‌ای پاسدار و سرباز بگمارد، موفق نشده به این مناطق دسترسی پیدا کند. در طول این سال‌ها، شهرهای سردشت، بانه، سنندج، سقز، مهاباد و دیگر شهرهای کردستان میدان تاخت و تاز کسانی بوده، که بنا داشتند، سرزمین

کردستان را شخم بزنند و در آن سیب زمینی بکارند،² آب رودخانه،³ کملوی، (زاب) هنوز جاری است و تا وقتی این آب جریان دارد، زندگی و مبارزه مردم هم برای رهایی، ادامه خواهد داشت.

بانه و آربابای سربلند

شاید بتوان گفت بانه و سردشت خواهر دوقلوی همدیگر هستند، هرچند از نظر تقسیمات کشوری سردشت جزو آذربایجان غربی و بانه جزو کردستان است، اما آنچه برای این دو شهر کردنشین گذشته، یکسان است. شهر ویران شده است، هیچ خانه‌ای نیست که زخمی، کشته، زندانی، آواره و تبعیدی نداشته باشد. این شهر و مردم آن همیشه در حال مهاجرت بوده‌اند! «آربابای»³ بلند قامت، شاهد رنج و درد فراوان این مردم در طول تاریخ بوده است و لحظات کنونی را هم ثبت می‌کند.

بانه مظلوم را که سندی دیگری است بر اعمال دو رژیم ایران و عراق بسوی سقر ترك می‌کنیم، در "کملی خان" گردنه خان، با عده‌ای از مهاجرین که بطرف شهرشان برمی‌گردند روبرو می‌شویم. اینان سرودخوانان و شعار گویان بطرف شهر روانند!

سقر شهر خونالود- تابستان 64

شهر تاریخی سکاها، سقر، شهری است که در کردستان به شهر خونین، شهر به خون کشیده شده، معروف است. در آغاز جنگ کردستان در سال 58، سقر به مدت 40 روز زیر بمباران و گلوله باران و خمپاره باران قرار داشت. بعد از آن چندین دوره این شهر درگیر چنین جنگ‌هایی شد، با شروع جنگ ایران و عراق این بار مردم در زیر بمبارانهای هواپیماهای عراقی نیز قرار گرفتند. مردم این شهر مرتب مجبور به مهاجرت بوده‌اند، بطوریکه در مدت این 6 سال تمام مردم شهر ماههای طولانی را در بوکان بسر می‌بردند، تا جایی که بعضی‌ها مجبور به اقامت دائم در این شهر شدند.

تابستان سال 1364 است، بازار بار دیگر بعنوان قلب شهر شلوغی خود را باز یافته است. کارگاههای آهنگری، خیاطی، مسگری، قندریزی، شیرینی پزی و غیره فعال شده‌اند. مغازه‌ها بار دیگر فعالند و مردم در جنب و جوش خرید روزانه بسر می‌برند. روزهای گرم تابستان 64 است و شربت فروشها هم با شربت مویز از تشنگان پذیرایی می‌کنند. میدان عقاب دوباره محل تجمع مردم، خصوصاً جوانان شهر است و پارک شهر علی رغم بی‌توجهی‌های مسئولین بار دیگر در روزهای تعطیل، مردم را در خود جای می‌دهد. طبق معمول پادگان بزرگ در داخل شهر همراه سپاه، ژاندارمری، شهربانی، بسیج و دیگران بر همه چیز مردم چنگ انداخته‌اند. خرابی، ویرانی، گرانی، تورم و بیکاری، خرابی بیمارستان، نبود پزشک و داروخانه و درمانگاه به مانند دیگر شهرهای کردستان اینجا هم مردم را با مشکلات عدیده روبرو کرده است. مناطق محروم حاشیه نشین شهر مانند کولی آباد، در بدترین وضع ممکن قرار دارند، بعلمت اینکه اساساً در شهرهای کردستان مراکز کار جدی وجود ندارد. مشکل بیکاری بطرز وحشتناکی چهره خود را نشان می‌دهد، و توده بیکار را راهی حاشیه‌های خیابان می‌کند تا به دست فروشی بپردازند. فقر شدید دامن شهرهای کردستان را گرفته است، بیماریهای واگیر و حتی مدفون شده دوباره به جان مردم افتاده‌اند و سقر یکی از این شهرها است. وضع جوانان، زنان و آموزش و پرورش اسفبار است، آینده‌ای برای جوانان متصور نیست. تعداد خیلی از زنان که کارمند و معلم هستند زیر فشارهای زیادی قرار گرفته‌اند، دانش آموزان کردستان که چندین سال مدارسشان تعطیل بوده، در مدارس تحصیل می‌کنند که معلمین شان پاسداران و جاسوسان خمینی و خواهران ریزو درشت زینب هستند. مدارس نظامی شده کردستان که بیشتر توسط نظامیان اداره میشود، هدفی جز درس جاسوس پروری، تسلیم، خیانت و رفتن به جبهه و ازدواج با برادران پاسدار پیش روی خود ندارند. سقر هم علی‌رغم تحمل فشار جنگ و ویرانی با انبوه این مسائل دست به گریبان است. در مدارس این شهر ترك و توك از معلمین آگاه خبری هست، آنکه بود یا به تبعید و زندان و میدانهای تیر فرستاده شده‌اند و یا در شرایط دشوار به مبارزه مشغولند. خواهران زینب و پاسدار معلم جای معلم خوب، آگاه و انقلابی را گرفته‌اند. مردم سقر علیه این همه ظلم مبارزه می‌کنند، در همین تابستان چندین بار مردم دست به تظاهرات، راهپیمایی و اعتراضات زدند. از هر شیوه‌ای برای اعتراض علیه حکومت استفاده میشود، حتی نوجوانان شهر تفریح و مبارزه را باهم آمیخته کرده‌اند.

در اوسط مرداد ماه امسال، ناگهان تعدادی الاغ در شهر ظاهر می‌شوند و در خیابانها به گشت می‌پردازند، به گردن این الاغها عکسهایی از امام خمینی، منتظری، رفسنجانی و رئیس جمهوری آویزان بوده. امروز مردم به تماشا می‌نشینند. پاسداران به محض اطلاع، علیه الاغها بسیج می‌شوند، مردم که ناظر جریان بودند به شوخی به همدیگر می‌گفتند "رژیم با الاغها در افتاده است." بچه‌ها می‌گفتند "رژیم خمینی، الاغها را هم به

² - از سخنان ملا حسنی امام جمعه اورمیه به هنگام قتل عام روستاهای "قارنا و قه لاتان"

³ - کوه آربابا که در شهر بانه قرار دارد یکی از کوههای معروف کردستان است.

اعتراض واداشته است." این حرکات در دیگر شهرها هم مشاهده شده است، که جای الاغ با سگ عوض شده است.

در شهر اعلامیه ها و تراکتها و نشریات سازمانها پخش می شود، شعارهای مختلف روی دیوارها به چشم می خورد. اضافه بر اینها نفوذ پیشمرگان به داخل شهر و اجرای عملیات نشانگر، وجوه مختلف مبارزه در این شهر می باشد.

بوکان، شهر علم و ادب - تابستان 64

اگر از طرف سقر به سمت بوکان حرکت شود، در دست راست نرسیده به شهر اولین چیزی که جلب نظر می کند، کوه " نالشکینه" (نعل شکن) است، که در دامنه آن مقبره حسن زیرک به چشم می خورد. زیرک محبوبترین و مشهورترین خواننده کرد زبان است. سال های زیادی مردم به ترانه های او گوش می دادند و هنوز هم گوش می دهند. اما جمهوری اسلامی اکنون پخش ترانه های زیرک و سایر ترانه های کردی را از رادیو ممنوع کرده است. زمانی بوکان و روستاهای ترجان، حمامیان مراکز فرهنگ و ادب بودند، کسانی چون استاد عباس حقیقی شاعر و از جمله مترجم اشعار حافظ به زبان کردی، استاد هزار شاعر، نویسنده و مترجم طب ابوعلی سینا به زبان فارسی و اشعار خیام به زبان کردی، عمر سلطانی (وفا) اولین شاعر نوپرداز شعر فارسی در کردستان، سواره ایلخانی زاده شاعر نوپرداز کرد و بسیاری دیگر از این خطه برخاسته اند. اکنون شاعران، ادیبان و هنرمندان مردمی این سرزمین مورد غضب جمهوری اسلامی قرار گرفته اند.

شهرهای کردستان هرکدام ویژگی خاصی را دارند و ویژگی این شهر رواج هرچه بیشتر علم و ادب در میان مردم است. به همین دلیل مبارزه مردم هم بر اساس این پشتوانه، عمق بیشتری دارد، حضور کمونیست های قدیمی در این شهر و وجود مبارزات دهقانی، مبارزه طبقاتی را پررنگتر کرده است. حرکات سیاسی مردم در سال های 57، 58 و بعد از آن و بکارگیری اشکال مختلف اعتراضی مانند تحصن، اعتصاب عمومی و راهپیمایی و تظاهرات از این سابقه تاریخی و مبارزاتی مردم و انقلابیون نشئت می گیرد.

این شهر به غیر از چند ماه در سال 58 تا سال 60 در اختیار نیروهای ملی بود، رژیم در سال 60 با سازماندهی حمله ای از سه جهت میاندوآب، سقر و مهاباد تحت فرماندهی صیاد شیرازی⁴ با نیرویی عظیم این شهر را تسخیر کرد و از آنروز تا بحال نظامیان بر این شهر حکومت می کنند. تنها شهری در کردستان که پادگان نداشت اکنون بیش از 15 هزار ارتشی و نظامی را در خود جای داده است. صیاد شیرازی در جریان تسخیر بوکان به فرماندهی ژاندارمری منصوب شد و سپس مدارج عالی را طی کرد، او مدال کشتار مردم این شهر را به سینه خود دارد.

بوکان به مانند دیگر شهرهای کردستان مورد حمله های پیاپی هواپیماهای عراقی قرار نگرفته است و همین امر باعث شده، مردم شهرهای دیگر کردستان اینجا را امن تر ببینند، اکنون جمعیت این شهر از 25 هزار نفر در سال 55 به بیش از صد هزار نفر در سال 1364 رسیده است. و این در حالی است که امکانات شهر از سال 55 نه تنها بیشتر نشده، بلکه کمتر نیز گردیده است، در آن سال ها يك بیمارستان، يك بهداری، يك درمانگاه، 12 مدرسه، 6 حمام، 4 دکتر عمومی (که بعد از سال 60 همه رفتند) 4 داروخانه، 7 مسجد و 6 مسافر خانه، هیچ کارخانه و هیچ مرکز کار وجود داشت. اکنون برای این جمعیت باز همین امکانات وجود دارد، البته تعداد 7 مسجد به 20 مسجد رسیده است و در این مدت 3 مدرسه نیمه تمام سال 57 تمام شده است. باید اضافه کرد بعضی از ساختمانهای دولتی دیروز اکنون مراکز نظامی و زندان شده اند از جمله دخیانیات و ساختمانی مربوط به هلال احمر.

شهر و خیابان های آن گنجایش اینهمه مردم و ماشین ها را ندارد، در تمام ساعات روز پیاده روها، میدانها و خیابانها مملو از جمعیت است، ماشین های سپاهی و ارتشی در این خیابانهای شلوغ با آخرین سرعت در رفت و آمد هستند. تابحال چندین کودک و افراد مسن بوسیله این ماشین ها زیر گرفته شده اند، بدون اینکه راننده های این ماشین ها حتی مورد سؤال قرار گیرند. بیکاری، فقر، بیماری، بی مسکنی بیداد می کند. گرانی قابل کنترل نیست، اینها و زندان و شکنجه و خفقان سیاسی و نظامی ارمغان جمهوری اسلامی برای

4 - اما دیری نپایید که بنی صدر سقوط کرد و شهید رجایی به ریاست جمهوری رسید و سروان مجدداً با دو درجه به غرب کشور اعزام می شود. سرهنگ با تأسیس قرارگاه حمزه سیدالشهدا لشکرهای 64 ارومیه و 28 کردستان و تیپ های 23 نیروی ویژه هوا برد و تیپ 30 گرگان شهرهای بوکان و اشنویه را آزاد کرد. در هفتم مهرماه 1360 به خاطر رشادت ها و لیاقتها توسط رهبر معظم انقلاب حضرت امام خمینی (ره) به فرماندهی نیروی زمینی منصوب شد. او با هماهنگی با سپاه قهرمان پاسداران انقلاب اسلامی در عملیات طریق القدس، فتح المبین، بیت المقدس، رمضان، مسلم بن عقیل، مطلع الفجر، محرم، والفجر 1، 2، 3، 4، 8، 9، عملیات خیبر و بدر و قادر شرکت نمود و پیروزی های بزرگی را برای ایران اسلامی به ارمغان آورد که بی شک در تاریخ امت اسلامی به عظمت خواهد ماند. سرهنگ در مرداد سال 1365 از فرماندهی نیروی زمینی استعفا داد و با پیشنهاد آیت الله خامنه ای و تصویب رهبر انقلاب به سمت نمایندگی امام در شورای عالی دفاع منصوب شد. منبع: خاطرات امیر سپهبد صیاد شیرازی - مرکز اسناد انقلاب اسلامی

مردم محروم این خطه است. انبوه مهاجرین دیگر شهرها و روستاهای اطراف بوکان نظیر شاهی‌نژاد، تکاب و سقز در حاشیه شهر محلات جدیدی را بنا کرده‌اند، محلات فقیرنشینی که هیچ امکاناتی اعم از آب و برق و دکتر و بهداشت و... ندارند. بیماریهای واگیردار سل، وبا، بیماریهای انگلی مثل خوره به جان مردم افتاده‌اند، میزان مرگ و میر کودکان پیرمردان و پیرزنان بسیار بالا رفته، حد متوسط سن به مراتب پایین آمده، کمبود مواد غذایی و سوء تغذیه افراد را به انواع ناراحتی ها و بیماریها دچار کرده است. مردم این مناطق و مردم شهر هرروز با مسئولین درگیر هستند. مراجعین به شهرداری، بسیج اقتصادی، سپاه، زمین شهری و سایر ادارات با مسئولین درمی افتند، اعتراض می کنند. مسئولین بجای پاسخگویی به دزدی و چپاول مشغولند، بودجه سالهای 58 تا 64 توسط دزدان به غارت رفته است و برای آسفالت و دیگر اقدامات شهری از مردم پول می گیرند، برای صرف این بودجه تاکنون دوبار خیابان انقلاب را کنده‌اند و دوباره آسفالت کرده‌اند. دزدی آشکار مسئولین در کردستان يك پدیده معمولی است. آموزش و پرورش گرفته تا سپاه و ارتش و دیگر نهادها همه مسابقه دزدی را باهم گذاشته‌اند. مسئولین جمهوری اسلامی بوسیله ارتش، سپاه و ارگانهای دیگر و ساواک، مردم را می کشند، تیرباران می کنند، به زندان می کشند، خانه‌هایشان را ویران می کنند بعد به عناوین مختلف برای بازسازی ونوسازی کمک به مناطق محروم چه وجه به غارت مردم می پردازند. بجای کارخانه، مدرسه، دانشگاه، بیمارستان، هر روز پایگاهی جدید، مسجد وزندانی جدید می سازند. درصد بالایی از روستاهای کردستان آب آشامیدنی، راه و برق ندارند.

وقتی در شهر بوکان سراغی از جوانان گرفتیم گفتند، سپاه به زور می خواهد آنها را به جبهه ببرد، لذا بیشتر آنها یا فرار کرده اند و یا به پیشمرگان پیوسته‌اند. رژیم بعضی وقت ها روستا یا منطقه ای را محاصره می کند و جوانها را دستگیر کرده عازم پادگانها می کند و یا بزور آنها را به خدمت در پایگاههای خود در روستاها وامیدارد. اما آنچه بعنوان عکس العمل می بیند فرار دسته جمعی و تخلیه این پایگاهها است. یکی از جوانان می گفت امنیت نداریم وقتی توی خیابان راه می رویم حواسمان جمع است، که مبادا سپاه و گشتی ها به دلایل مختلف ما را دستگیر کنند. در شهرهای کردستان خیلی کم جوانان دیده می شوند، آنها مجبور هستند تدابیری برای امنیت خود در داخل شهرهای کردستان به کار بگیرند. مردم علی رغم همه این فشارها و محرومیت ها در مبارزات حضور دارند، جوانان انقلابی فعالیت مشخص و گسترده‌ای دارند. کار تبلیغی، پخش اعلامیه، تراکت، در سطحی وسیع انجام می گیرد، شعار نویسی جزو فعالیت این افراد است و می توان گفت فعالترین گروهها نیروهای چپ هستند!

نیروهای چپ، فدایی، کومله و دیگران در اینجا فعال بودند و هستند. کسانی از این سلاله نظیر محمدامین شیرخانی بعد از سه سال زندان به همراه لطف اله ابراهیم زاده (سعید)، به جوخه اعدام سپرده شدند، همچنین استاد حسن قزلی و دکتر علی گلاویژ از قدیمی ترین چهره‌های چپ در این شهر، اخیرا در سن کهولت بدست جنایتکاران اوین کشته شدند.

در کنار اینان که اسمشان آمد صدها فعال سیاسی نسل جدید چپ در این شهر به فعالیت مشغولند.[†]

8 آذرماه 1364 (1985) و یسمار

کردستان با زبان آمار!

کردستان ایران

در تقسیمات کشوری رژیم پهلوی در ایران، کردستان تنها به یک استان محدود می شود که مرکز آن شهر سنندج می باشد. برای نشان دادن تصویری هرچند ناقص از کردستان می بایست به آمارهای استانهای شمال غرب و غرب کشور مراجعه کرد.

در این مقاله از آمارهای اساسی استانهای آذربایجان غربی، کردستان و کرمانشاه استفاده شده است که مربوط به سالنامه های آمار ایران در سال 1360، 1361، 1362 و 1363 می باشد، که شامل کل مناطق کردنشین ایران از جمله مناطق کردنشین خراسان، قزوین، همدان، شمال ایران و تهران نمی شود. دستیابی به آمارهای اختصاصی تفکیک شده که شامل اطلاعات مربوط به شهرها و استانهای کردنشین می شود، برای نویسنده مقدور نبود، چرا که استفاده از این آمار و اطلاعات، نیاز به اجازه کتبی وزارتخانه ها داشت، بخصوص این امر در جریان جنگ ایران و عراق و جنگ کردستان امکان پذیر نبود. این گزارش تحلیل گونه شامل قبل از انقلاب و بعد از آن تا اواخر سال 1987 می شود. پرداختن به تغییر و تحولات مثبت و منفی در زمینه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ساختاری و طبقاتی بعد از سال 1987 تا به امروز، نیازی است مبرم و ضروری که باید متخصصین امر به آن بپردازند.

موقعیت

کردستان با قرار گرفتن در مرکزی ترین قسمت آسیای غربی (تقریباً بین 34 و 40 درجه عرض شمالی و 38 و 48 درجه طول شرقی) از غرب به شرق به تخمین یک هزار کیلومتر و از شمال به جنوب از 300 تا 500 کیلومتر امتداد می یابد. مجموع مساحت آن 450 هزار کیلومتر مربع می باشد. مرتفع ترین کوه های کردستان عبارتند از " برده رش " 3608 متر (در 36 کیلومتری غرب اورمیه)، " پرو " با ارتفاع 3357 متر (در 19 کیلومتری شمال شرق کرمانشاه)، چهل چشمه با ارتفاع 3173 متر (در 47 کیلومتری شمال شرق مریوان) .

مهمترین و طولانی ترین رودخانه های کردستان بشرح زیر می باشند:
سفید رود از آبخیزهای شمال غرب سنندج سرچشمه گرفته به دریای خزر می ریزد و 765 کیلومتر طول دارد، اسم محلی آن، قزل اوزون، می باشد.
زربنه رود از کوه های چهل چشمه 57 کیلومتری شرق بانه سرچشمه گرفته به دریاچه اورمیه می ریزد و 302 کیلومتر طول دارد، نام محلی آن، چومی جهه تو، می باشد.
سیمینه رود (رودخانه بوکان) از کوه های بناکیله . نیستان داغ در غرب سقر سرچشمه گرفته و به دریاچه اورمیه می ریزد، 173 کیلومتر طول دارد. اسامی محلی آن، زاواکیو، چم قروچا، تاتاهو می باشد.
زاب کوچک از " چم لاوین " در 25 کیلومتری شمال غرب پیرانشهر سرچشمه گرفته به رود دجله در عراق می ریزد و طول آن 155 کیلومتر است. اسامی محلی آن (لاوین، زه، چم کلد، که لاس) می باشد.

آب و هوا

مشخصه هوای کردستان زمستانهای سرد و طولانی و تابستانهای گرم می باشد. درجه حرارت هوا از 31- درجه زیر صفر تا 44 درجه سانتی گراد بالای صفر در زمستان و تابستان در نوسان می باشد، میزان بارندگی سالانه 355 میلی متر تا 486 میلی متر و در روز 60 الی 130 میلی متر خواهد بود، رطوبت نسبی در 6½ ساعت از 62 الی 75 و در 12½ ساعت از 50 به 37 و تعداد روزهای یخبندان از 91 الی 123 روز می باشد. بیشترین میزان بارندگی در اسفند و فروردین ماه و کمترین آن در تیرماه و مهر می باشد.

مساحت و جمعیت

متأسفانه تعیین مساحت و جمعیت دقیق کردستان امکان پذیر نیست، اما مساحت تقریبی با احتساب حداقل، که همه کردستان ایران را شامل نمی شود 90 هزار کیلومتر مربع می باشد. کردستان ایران براساس

تقسیمات کشوری با مختصات در پیش گفته شده، شامل بیش از 25 شهرستان، 55 بخش و بیش از 175 مرکز دهستان و هزاران روستا است. جمعیت تقریبی خانواده‌ها که از يك نفر تا بیشتر از 10 نفر را شامل می‌شود در حدود 700 هزار، و جمعیت کل آن بالغ بر 5 میلیون نفر خواهد بود. اکثر مردم ساکن شهرها و روستاها هستند و تعدادی عشایر و درصدی نیز متحرك (بیلاق و قشلاق) می‌باشند.

وضعیت اقتصادی

بررسی وضعیت اقتصادی کردستان نیاز به تحقیق عمیق و جدی با استفاده از اطلاعات و آمار دقیق دارد. از طریق استفاده از آمارهای حکومتی تنها می‌توان وضعیت عمومی اقتصاد کردستان را ترسیم کرد. کردستان منطقه‌ای است کوهستانی، که شامل جنگل‌ها، دشت‌ها و مراتع، زمین‌های زراعتی، باغات، رودخانه‌ها، چشمه‌ها و منابع آب زیرزمینی، سدها می‌باشد، که همه اینها امکانت طبیعی را برای کشاورزی و دامپروری فراهم کرده است. عمده‌ترین محصولات کشاورزی کردستان را گندم و جو، تخم آفتابگردان، نخود، برنج، چغندر قند، بقولات، پنبه، توتون، سقز، کنیرا و مازوج تشکیل می‌دهند. مرکبات و خشکبار و سبزیجات و سیفی جات هم جزو محصولات منطقه به حساب می‌آیند. دامپروری که عمدتاً گاوداری و گوسفندداری را شامل می‌شود، یکی دیگر از رشته‌های اصلی اقتصاد کردستان است. نگه داری اسب، الاغ، شتر و قاطر هم جزو این مجموعه هستند. تعدادی هم به مرغ داری و زنبورداری و ماهیگیری مشغول هستند.

محصولات دامی شامل شیر، پنیر، کشک، ماست، روغن حیوانی، دوغ، کره، سرشیر می‌باشد. سال‌های متمادی مردم کردستان از طریق کشاورزی و دامپروری زندگی می‌کرده‌اند. رفرم ارضی شاه در سال 41 هرچند دهقانان را از قید و بندها و بیگاری و سورات فئودال‌ها رها کرد و هرچند اقشاری در روستا صاحب زمین شدند و هرچند این رفرم به ایجاد شرکتهای سهامی زراعی و بانک کشاورزی در منطقه انجامید، اما مسئله ارضی در کردستان بطور بنیادی حل نشد. بزرگ مالکان، بورژوا ملاکان، بورکراتها، نظامیان و افراد وابسته به دربار نقش جدی در استفاده از طبیعت و زمین‌های کردستان پیدا کردند. تعدادی از دهقان صاحب تکه زمینی شدند که می‌توانستند بروی آن کار کنند، اما توده وسیعی از دهقانان یا به کارگران مزدبگیر در خود روستاها تبدیل شدند و یا به خیل کارگران فصلی در شهرهای مختلف ایران بخصوص در تهران و بندرعباس و خارك و تبریز و دیگر شهرها پیوستند. تعدادی نیز در شهرهای کردستان به عملگی و یا کار در کورپزخانه‌ها و کمتر کارگاهها روی آوردند.

سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌های اداره‌های کشاورزی، بانک کشاورزی، شرکتهای سهامی زراعی متکی بر نیازهای کشاورزی و نیازهای اقتصادی منطقه نبود به همین دلیل بعداز سقوط رژیم شاهنشاهی این سیستم در کردستان از هم پاشید، ادامه سیاست‌های شاهنشاهی از طرف جمهوری اسلامی، جنگ ده ساله کردستان و جنگ ایران و عراق، منطقه‌ای را که زمانی انبار غله ایران بود، به سمت ویرانی کشاورزی سوق داد. در طول سال‌های جنگ در کردستان مواقعی پیش آمده که هر عدد نان 50 ریال فروخته شده است. حال اینک قیمت یک قرص نان در سال سرنگونی محمد رضا شاه 2 ریال بود.

رکود کشاورزی و کاهش تولید گندم، گرانی و بیکاری را دنبال آورده است و باعث تعطیل کارخانه‌های آردسازی نیز شده است. همچنین کاهش تولید نخود، بسته شدن کارخانه‌های لپه پاکنی را به دنبال داشته است. کاهش تولیدات جو، تخم آفتابگردان، چغندر قند (که به کارخانه‌های قند در منطقه و سایر نقاط ایران ارسال میشد)، توتون (که در دخانیات منطقه و سایر نقاط ایران برای تهیه سیگار از آن استفاده می‌شد) بخش دیگری از رکود اقتصادی و بیکاری را به دنبال داشت. تهیه سقز و کنیرا و مازوج هم بعلت بمباران‌ها و عدم بازار فروش، به حادقل رسیده است.

ده سال حکومت آخوندها ویرانی همه جانبه را به همراه داشته است. اکنون گندم و اراداتی از کشورهای دیگر نان مردم کردستان را تامین می‌کند.

دامپروری کردستان نیز همین روند را طی کرده است. این رشته که سابقه هزاران ساله را پشت سرخود دارد، اکنون در معرض نابودی است. جنگل‌ها و مراتعی که زمانی دهها هزار راس دام را درخود جای می‌دادند، یا در زیر بمبارانهای جنگ ایران و عراق سوخته شده‌اند و یا از ترس حملات هوایی دو کشور ایران و عراق مورد استفاده قرار نمی‌گیرند. در رژیم سابق افراد وابسته به دربار شاهنشاهی به بهانه دما‌داریهای مدرن، دام‌ها را از دست روستائیان درآوردند. در اطراف سردشت و بانه منطقه‌ای را ممنوعه اعلام کردند و دما‌داریهای سلطنتی را در آنجا پرورش می‌دادند. برخی از بورژوا ملاکان و فئودالهای دیروز نیز، دما‌داریهای بزرگ راه انداختند و دما‌داریهای سنتی بعلت عدم پشتیبانی دولت و عدم امکانات نتوانستند ادامه حیات بدهند. اینک سالیانه مقداری گوشت یخ زده و اراداتی از طریق دولت وارد منطقه کردستان می‌شود که مردم با ارائه

کوپن از آن بهره‌مند می‌شوند، سرنوشت کشاورزی و دامداری کردستان سند محکومیت دو رژیم شاه و خمینی است.

صنایع دستی

مردم کردستان از دیرباز، از تولیدات دستی خود هم برای مصرف خانوادگی و هم برای ارائه به بازار استفاده می‌کردند. فرش، قالیچه، جاجیم، جانماز، (رانگ و چوغه) نوعی لباس کردی که پارچه آن بوسیله خود اهالی از پشم گوسفند ساخته می‌شود، گیوه، صنایع چوب نظیر تخته نرد و انواع وسایل منزل و تزئینی، جزو تولیدات صنایع دستی کردستان می‌باشند. بازار این تولیدات عمده‌ها شامل کردستان می‌باشد، اما فرش سنندج و بیجار به بازارهای اروپایی نیز راه یافته‌اند، ولی مورد پشتیبانی دولتی قرار نگرفته است.

صنایع

تعدادی کارخانه آردسازی، لپه پاکنی، بخ‌سازی، کفش پلاستیکی به اضافه کوره‌های آجرپزی و آهک و کارگاه‌های ریسندگی، بافندگی، رنگرزی، آهنگری، نجاری، جوشکاری، خیاطی، قندریزی، جوراب بافی، حلبی سازی، کفافی، شیرینی پزی، کل صنایع منطقه را تشکیل می‌دهند. تعداد 251 کارگاه در منطقه وجود دارد و تعداد مزدگیران حدود 11 هزار نفر می‌باشند که از این تعداد 9841 نفر کارگر و بقیه کارمند هستند. حجم تولیدات مجموعه این کارگاه‌ها که شامل مواد غذایی، آشامیدنی، دخانیات، نساجی و پوشاک و چرم و صنایع چوب و کاغذ و صحافی می‌شود، کمتر از 10% نیاز منطقه را تأمین می‌کند. در سالنامه آمار از صنایع شیمیایی و تولیدات فلزات اساسی اسم برده شده است، اما در برابر آن رقم صفر درج شده است.

راه و حمل و نقل

«راه» یکی از مسائل اساسی و مشکل همیشگی کردستان بوده و هنوز هم هست. جاده‌های روستایی بطور مطلق خاکی و غیر استاندارد و بدون امکانات امنیتی هستند. جاده‌های بین شهری همان جاده‌هایی هستند که قبل از سال 57 احداث شده‌اند. عمده‌ترین جاده منطقه مسیری است که آذربایجان و کردستان و کرمانشاه را به هم پیوند می‌دهد، که جاده ترانزیت نامیده شده و به ترکیه متصل می‌گردد. در بعضی مناطق روستایی نظیر سردشت، مریوان، پاوه، بانه، پیرانشهر و مناطق اطراف اورمیه، جاده‌ای وجود ندارد و عمده‌ها کوره راه‌های مالرو ارتباط بین روستاها را میسر می‌سازد. در دهسال گذشته ج.ا. تنها در مناطقی بولدره‌هایش را به کار انداخته است که خواسته جاده نظامی احداث کند. در کردستان از راه آهن خبری نیست و فرودگاه‌های منطقه نیز بیش‌تر از تعداد انگشتان یک‌دست نیست، که آنهم کاربرد نظامی و سیاسی دارد. در زمستان‌های سرد و طولانی ارتباط برخی از روستاها ماه‌ها با شهرها قطع می‌گردد. مسافرت اهالی روستاها اکثراً بوسیله جیب و تراکتور آنهم با استفاده از حداکثر گنجایش صورت می‌گیرد. ظاهراً "وضعیت روستاهایی که در مسیر جاده‌های اصلی قرار دارند نسبت به دسته اخیر بهتر است. راه و حمل و نقل هنوز بعنوان یکی از مشکلات جدی باقی است. این مشکل تأثیرات جدی بر اقتصاد منطقه گذاشته است.

رژیم ج.ا. از ارائه آمار رسمی در زمینه‌های مختلف اقتصادی در کردستان به دلایل سیاسی خودداری کرده و اگر امکان ارائه آمار دقیق وجود داشته باشد، عمق سیاستهای رژیم هرچه بیشتر عیان می‌گردد. بررسی اقتصاد کردستان تنها در این مختصر نمی‌گنجد، در اینجا از همه جنبه‌ها از جمله وضع اسفبار برق، آب و نیرو حرفی به میان نیامد. بازسازی اقتصاد کردستان در رشته‌های کشاورزی، دامپروری و صنایع از کانال رفاه‌های موجود نمی‌گذرد و رژیم ج.ا. و رژیم‌های مشابه آن سد راه پیشرفت آن خواهند بود. ورشکستگی اقتصاد کشاورزی، محاصره اقتصادی سالهای 58 به بعد از طرف ج.ا.، جنگ ایران و عراق، جنگ تحمیلی بر کردستان و کمبود کالا تغییرات جدی را در اقتصاد کردستان بوجود آورده‌اند. رشد سریع قاچاق و به بیان دیگر ورود کالا از مرزهای ترکیه و خصوصاً عراق از سال 58 به بعد باعث فربه شدن بورژوازی تجاری کردستان و رشد اقتصاد انگلی شده است. حجم واردات کالا از این مرزها بقدری بوده که می‌توانست بازارهای تهران و تبریز و اصفهان را نیز تغذیه کند. از قبل این درآمدها، بورژوازی تجاری کردستان دست در دست بورژوازی حاکم رشد نمود و برای اولین بار سرمایه‌داران کرد. سرمایه‌هایشان را در بازارهای تهران و تبریز بکار انداختند. در ادامه این روند پاساژهای متعدد، کارگاه‌ها و بنگاه‌های معاملاتی و مراکز خرید و فروش گسترش یافت. این روند تأثیرات سیاسی خاص خود را به همراه آورده است، بصورتی که این اقشار که تا دیروز از جنبش ملی و احزاب آن پشتیبانی می‌کردند، راه دیگری را در پیش گرفتند. تغییرات دهساله اخیر در زمینه‌های اقتصادی بطور جدی قابل بررسی می‌باشد. آنچه در اینجا باید گفت گسترش فقر و تهی دستی عمومی از یکطرف و ثروت و مکنت عده قلیلی از طرف دیگر است که نوعی صف بندی جدید اجتماعی، سیاسی و فکری را باعث می‌گردد.

وضعیت اجتماعی

وضعیت اقتصادی فوق الذکر بیکاری، گرانی، کمبود مایحتاج عمومی و پایین بودن درآمدهای عمومی، فقر و گرسنگی را به همراه داشته است. مهاجرین در شهرهای کردستان که اکثراً در حاشیه شهرها و مجبور آبادها و حرام آبادها (مردم اسم این مناطق را حرام ناوا گذاشته اند، زیرا از همه چیز محروم هستند) سکنی گزیده اند نه از خدمات شهری برق و آب و کوچه و خیابان آسفالت و فاضلاب بهره مند و نه قادر به یافتن کار درست و حسابی هستند، اکثراً بصورت کارگران ساختمانی و گاه "در کارگاه ها و یا در حاشیه خیابان ها به دست فروشی می پردازند. درآمد این دسته بسیار نازل بوده و وضعیت زندگی آنها به مراتب اسفبار می باشد. دهقانان در روستاها و پیشه وران در شهر و روستا تحت فشار جدی اقتصادی زندگی را بسر می برند. سطح زندگی کارمندان نسبت به سالهای قبل سقوط کرده اغلب برای امرار معاش به شغل دوم و سوم روی آورده اند. کارگران شاغل در کورمیزخانه ها و کارگاهها از هیچ حقوق اجتماعی، بهره ای ندارند. نه 8 ساعت کار معنی دارد و نه مرخصی و بیمه و امثالهم. پایه حقوق آنها نیز به مراتب پایین تر از همان کارگران در شهرهای دیگر ایران می باشد. وضعیت حاکم بر جامعه کردستان بطور عمومی سطح پایین تولید و درآمد و زندگی را نشان می دهد. مرفه ترین و فرمترین قشر در جامعه امروز کردستان بورژواهای تازه به دوران رسیده هستند که اقتصاد انگلی را رونق بخشیده اند. این قشر از امکانات دولتی بهره می جویند و پشتیبانی حکومت را نیز پشت سر خود دارند. این عده با بندو بست هائیکه با ادارات دارند، سهمیه کالاها دولتی و ارزاق عمومی را بالا می کشند و باچند برابر قیمت در بازار سیاه بفروش می رسانند. در خیلی از موارد سهمیه دولتی شهرهای کردستان اساساً در شهرهای دیگر ایران بفروش میرسد و هیچوقت به کردستان نمی رسد. کامیونهای حاوی قند، برنج، سیمان بارها به جای کردستان در انبارهای تاجران تبریز و تهران تخلیه شده اند. فساد حاکم بر ادارات دولتی خصوصاً در کردستان، منطقه را به تیول اینان و وابستگان به حکومت تبدیل نموده است. بودجه های اختصاص یافته در منطقه با نقشه های مختلف بالا کشیده می شود، باندهای درون ادارات، شرکتها و افراد راههای مختلفی را برای تصاحب این بودجه ها پیدا می کنند، مثلاً در یکی از شهرهای کردستان در عرض دو سال یک خیابان را دوبار خراب کرده و دوباره از نو آسفالت کرده اند. یکی دیگر از این ترفندها مراکز به اتمام رسیده و مورد بهره برداری قرار گرفته ای هستند، که تنها بر روی کاغذ وجود دارند. غارت و چپاول در کردستان مرزی نمی شناسد.

آموزش و پرورش

در اصل 15 قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، آموزش به زبان مادری تا کلاس چهارم ابتدایی تصریح شده است. این اصل نه تنها به مرحله اجرا نرسید است، بلکه کل آموزش و پرورش مناطق کردنشین در فاصله سال های 1357 تا 1366 مشمول قانون جنگ جمهوری اسلامی شده است. آمار رسمی سالنامه های جمهوری اسلامی ایران در سالهای 1360، 1361 و 1362 گویا این واقعیت است.

7715 کودک زیر 6 سال، 4248 پسر و 3467 دختر در 144 آموزشگاه که دارای 284 کلاس می باشد، بوسیله 440 کارکنان آموزشی و دفتری آموزش داده می شوند، و این در حالی است که طبق آمار منتشره از طرف ج.ا. در هر سال تعداد 217495 کودک در مناطق شهری و روستایی متولد می شوند، یعنی حداقل در هر سال 200 هزار نفر کودک در سن ورود به کودکستان قرار می گیرند. طبق این آمار از هر ده نفر کودک بسختی یک نفر به کودکستان راه می یابد. تعدادی هم که پشت میزها قرار می گیرند از کمترین امکانات آموزشی و تفریحی برخوردار می گردند. تعداد 488477 نفر دانش آموز شامل 316535 پسر و 171942 دختر در 4863 آموزشگاه با 18482 کلاس که 21820 کارکنان آموزشی و دفتری را در بر می گیرد، در دبستانها تحصیل می کنند، آمار مربوط به دانش آموزان ابتدایی، دقیق نبودن تعداد متولدین ثبت شده بوسیله ج.ا. و همچنین محرومیت تحصیلی را در کودکستانها نشان می دهد. آمار اخیر بیان واقعیات موجود نیست، زیرا در هر سال تحصیلی چندین هزار کودک بعزت عدم امکانات تحصیلی مانند: مدرسه، معلم و هزینه تحصیلی از ورود به مدرسه محروم می شوند. در ده سال گذشته اکثراً مدارس روستایی به تعطیلی کشانده شده اند و ساختمان مدارس به اشغال نیروهای نظامی و جهاد و غیره درآمده و مدارس جدید نیز ساخته نشده اند. آمار یکی از شهرهای کردستان نشان می دهد که تعداد مساجد شهر در مقایسه با قبل از انقلاب سه برابر رشد داشته و در مقابل تعداد مدارس ثابت مانده است. از طرف دیگر تصفیه های وسیع در سطح آموزش و پرورش دانش آموزان را از معلمان و دبیران مجرب و دلسوز محروم نموده است.

طبق آمار 151642 نفر دانش آموز، 100892 نفر پسر و 50750 دختر، در 689 مدرسه راهنمایی با 4812 کلاس درس و 8796 نفر کارکن آموزشی و دفتری به تحصیل مشغول هستند. در دبیرستانها 74903 دانش آموز 44737 پسر و 30166 دختر در 214 آموزشگاه و 2316 کلاس با تعداد 4343 نفر کارمند

آموزشی و دفتری به تحصیل اشتغال دارند. در طول این سالها آموزش و پرورش کردستان مورد حملات شدید ج.ا. بوده است، تعداد زیادی از دانش آموزان یا روانه زندانها شده اند و یا اعدام گشته اند و یا مجبور به مهاجرت شده اند. محیط آموزشی در کردستان نظامی گشته و پاسداران و بسیجیان و خواهران زینب در کسوت معلمین و مروجین امر آموزش را بعهده گرفته، ضمن سرکوب دانش آموزان محیط رعب و وحشت را حاکم کرده اند و تلاش دارند دانش آموزان را در برابر خانواده ها و نیروهای سیاسی کرد قرار دهند. توهین به معتقدات و تحقیر مردم نیز جزو اهداف سفیران جمهوری اسلامی در مدارس کردستان می باشد. بجای آموزش علمی، تبلیغ جهل و خرافات جزو دروس مسیونرهای مذهبی می باشد.

در منطقه کردستان 31056 نفر بعنوان کادر آموزشی و دفتری در 5696 آموزشگاه با 2357 کلاس درس به کار مشغول هستند. تربیت نیروهای متخصص و آموزشی در سطح عالی در کردستان در سطح بسیار نازلی قرار دارد، دانشگاه کرمانشاه و اورمیه و مدرسه عالی سنندج و هنرستانها و دانشسراها به هیچوجه جوابگوی نیازهای منطقه نیستند. در سال 63-64، 3858 نفر دانشجو در منطقه به تحصیل اشتغال داشته اند که از این تعداد فقط 579 نفر فارغ التحصیل شده اند، که 347 نفر آقا و 232 نفر خانم بودند. طبیعی است این تعداد 5 درصد از نیازهای منطقه به نیروی متخصص را نیز تامین نمی کند.

کردستانی که اقتصادش ویرانه شده، آموزش و پرورش آن فرق شده است و مردمش در محرومیت مطلق قرار دارند، با این تعداد فارغ التحصیل تازه اگر همه در منطقه به خدمت بپردازند، کدام نیاز را تامین خواهند کرد؟

فرهنگ و هنر

ج.ا. برای پیشبرد سیاستهای خود در منطقه به فعالیت فرهنگی و هنری روی آورده است، هدف اصلی آنها ارشاد مردم است، مردمی که به اعتقاد سران ج.ا. بدلیل عقب افتادگی فرهنگی (بخوان عدم اعتقاد به جهل و خرافات حاکم) بدنبال گروههای ضد انقلاب رفته اند. رژیم برای این مقاصد از رادیو و تلویزیون، نشریات و اجرای تئاتر، برپایی نمایشگاه، شب شعر و کنگره های شعر و ادب و غیره بهره می گیرد. برای این منظور مراکز رادیو و تلویزیونی شهرهای اورمیه، مهاباد، کرمانشاه، سنندج، مریوان هر روز ساعت ها برنامه، به زبان فارسی برای مردم کردستان پخش می کنند. از 6998 ساعت برنامه رادیو و تلویزیون در طول یک سال تنها 32 ساعت برنامه در مورد اطلاعات بهداشتی وجود داشته، که تولید سنندج و مهاباد صفر بوده. از برنامه های علمی و فنی خبری نیست. در این میان 139 ساعت برنامه "فرهنگی، ادبی و هنری" از نوع اسلامی آن ارائه شده است. بقیه برنامه ها که بیش از 6800 ساعت می باشد، به تبلیغ جنگ، سیاستهای اقتصادی، اجتماعی اختصاص داشته که در خدمت تحمیل ایدئولوژیک دشمنی با اعتقادات و فرهنگ مردم بوده. آمار تولید برنامه های محلی به زبان کردی که نشاندهنده فرهنگ و ادبیات و هنر بومی باشد صفر است. آمار رسمی تولید برنامه در سنندج - مرکز استان کردستان صفر می باشد.

رژیم جمهوری اسلامی که در خود ایران هر ندای آزادی را با شدیدترین وجه سرکوب می کند، و اجازه نفس کشیدن به هیچ مخالفی را نمی دهد و از طرفی در طول این سالها دشمنی خود را با فرهنگ و ادبیات مردم بخصوص خلق های ایران نشان داده است، برای مردم برون مرزها از جمله کردها و به عبارتی برای صدور انقلاب اسلامی بیشترین امکانات را بکار می گیرد. در طول سال 1363 برای کردهای دیگر کشورها از رادیوهای کرمانشاه، سنندج و اورمیه 2093 ساعت برنامه به زبان کردی پخش نموده است. در جایی که خود مردم کردستان برای اشاعه فرهنگ و ادبیات و هنرشان نمی توانند از وسایل ارتباط جمعی استفاده کنند، معلوم است دستگاههای تحمیل تبلیغاتی ج.ا. چه ارمغانی برای دیگر ملل دارند. البته بعد از سال 63 رژیم در زیر فشار واقعیت ها و عدم کارایی سیاستهایش بناگزیر برای جلب مردم، برنامه های به زبان کردی که در حقیقت تبلیغ دینی و سیاسی به زبان کردی است به جمع ساعت برنامه های رادیو و تلویزیون اضافه کرده است. در چنین شرایطی مردم کردستان به جای استفاده از رادیو و تلویزیون به سراغ کاست های متنوع خوانندگان کرد می روند و یا از برنامه های رادیو و تلویزیونی کشورهای مجاور استفاده می کنند.

وزارت ارشاد اسلامی در گزارش سالانه خود در 1363 از اجرای 14 نمایشنامه در استانهای کردستان و کرمانشان و آذربایجان غربی با 62 اجرا و 3200 تماشاچی خبر داده است. تعداد تماشاچی های آذربایجان غربی و کرمانشاه با عدد (000) مشخص شده است، در استان کردستان (سنندج) 7 نمایشنامه با حضور 3200 نفر تماشاچی در 22 شب اجرا شده است.

قطعا مردم هنردوست و تشنه هنر این خطه، از کارهای هنری استقبال می کنند، اما نه هر هنری. مردم کردستان از همان روزهای اول انقلاب تراوشهای هنری هنرمندان حزب الهی را بدور انداخته اند و همیشه از هنر و ادبیات ملی خود استقبال شایان کرده اند. مردم شهرهای سنندج و مهاباد در سال 1358 استقبال عمومی از سمفونی، کابوکی، نوشته و کار اقبال حاجبی به عمل آوردند و همچنین مردم شهرهای اشنوویه، مهاباد، بوکان، سقز و سنندج در سال 1358 و 1359 استقبال کم نظیری از نمایشنامه های "مان گرتن"، (اعتصاب) نوشته عبدالرحمان زنگنه به کارگردانی بهرام فرشی و "خودمختاری یانی چی؟"، نوشته و کار بهرام

فرشی، که به زبان کردی اجرا شدند، نمودند، بطوریکه در همین دوسال فقط در شهر سنندج و نه کل منطقه هزاران نفر از این برنامه ها دیدن کردند. تعداد تماشاچیان بعضی از این برنامه ها فقط در چندین اجرا در سالن سینما بهمن شهر سنندج به 3 هزار نفر هم رسیده بود. به این برنامه ها می توان کنسرت خوانندگان کرد و جشنواره های موسیقی که به زبان کردی، فارسی و آذری اجرا می شدند، افزود.

سینما و کتابخانه ها علیرغم محدود بودنشان، مورد استفاده قرار می گیرند. در کل منطقه 16 سینما وجود دارد که سنندج و کرمانشاه هر کدام 3 سینما دارند. گنجایش کل سینماها 12070 نفر می باشد. مجموع تماشاگران 6 سینمای فوق الذکر در سنندج و کرمانشاه در طول سال 1363 بالغ بر 224836 نفر و ده سینمای دیگر که عمدتاً مربوط به شهرهای آذربایجان غربی است 116408 نفر می باشد. هرچند نوع فیلمهای روی اکران آمده معلوم نیست، اما نشان می دهد مردم اوقات فراغت خود را در این مکان می گذرانند. شاید ج.ا. و وزارت ارشادش در تلاش هستند برخی از این تماشاگران را به سالن های تئاترهای خود ویا مجالس روضه خوانی بکشانند، که البته با زور و ایجاد رعب و وحشت چنین تلاشی را نیز کرده اند، اما کمتر موفق گشته اند.

تعداد کتابخانه های وابسته به ارشاد اسلامی در استان های کردستان و کرمانشاه 16 و در شهرهای آذربایجان غربی 14 باب و در مجموع 30 باب می باشند. تعداد اعضای کتابخانه ها در دو استان کردستان و کرمانشاه 22968 و در آذربایجان غربی 9778 می باشد، که کل مجموع سه استان بالغ بر 32746 نفر است. مراجعین این دو استان 185605 نفر و شهرهای آذربایجان غربی 28279 نفر بوده اند، که در کل 213884 نفر می باشند. آمار فوق نشان می دهد علیرغم کمبود امکانات، پاکسازی کتابخانه ها از کتابهای با ارزش، فشار و خفقان و تعقیب و پی گیری، عطش فراگیری، تحقیق و بررسی افراد را بسوی کتابخانه ها می کشاند. طبیعی است در شرایط آزاد و دموکراتیک این آمار افزایش خواهد داشت و اساساً آمار فوق بخشی از این تلاش را نشان می دهد. در سالهای 58 و 59 به هنگام حضور نیروهای مردمی در کردستان یکی از پرفروشترین کالاها در میان مردم خصوصاً روشنفکران کتاب بود. در طول سال 63 طبق آمار ج.ا. 189766 جلد کتاب امانت داده شده است. بد نیست این آمار را با مجموعه فعالیتهای رژیم در همه عرصه های فرهنگی و هنری اش مقایسه کنیم تا عیان شود، ج.ا. در جذب مردم بسوی برنامه های فرهنگی و هنری اش چقدر موفق بوده است. آمارهای فوق در زمینه فعالیتهای رادیو و تلویزیون، تئاتر و غیره به هنگام مقایسه با آمار فعالیت هائی که به انتخاب خود مردم مربوط است نشان می دهد، مردم این رژیم و فرهنگ و هنر و ادبیاتش را نمی خواهند و علیرغم همه ترندها زیر چتر آن قرار نمی گیرند.

بهداشت و درمان

طبق آمار سالنامه 1363 تعداد 742 نفر پزشك در منطقه بوده اند، 152 دکتر متخصص 487 نفر دکتر عمومی 13 نفر داخلی و 15 نفر اطفال. اکثر این پزشکان در شهرهای بزرگ مانند کرمانشاه، اورمیه و سنندج حضور داشته اند. روستاها از دکتر و درمان محروم بودند. در کل منطقه از پزشك متخصص بیماریهای قلب و عروق ریوی و سل، عفونی، خون شناسی خبری نبوده است.

تعداد پزشکان بخش درمانی چنین بوده: دکتر اعصاب و روان 5 نفر، پوست و آمیزش 3 نفر، از دکتر بهداشت عمومی و صنعتی، طب فیزیك توانبخشی، جراحی قلب و عروق و قفسه سینه خبری نبوده. جراحی عمومی 43 نفر، بیماریهای دستگاه تناسلی، میزراه (اورولوژی) 3 نفر، ارتوپدی 5 نفر، جراحی مغز و اعصاب 3 نفر، جراحی پلاستیک (0)، رادیولوژی 7 نفر، پاتولوژی و آزمایشگاه 3 نفر، دندانپزشك 26 نفر، دامپزشك 18 نفر، داروساز 37 نفر. آمار امروز راجع به تعداد پزشکان و امکانات پزشکی بسیار کمتر از آمار فوق می باشد، زیرا اکثر متخصصین یا به شهرهای بزرگ مانند تهران رفته اند و یا از کشور خارج گشته اند. لذا باید گفت در اغلب رشته های فوق دیگر دکتر متخصص وجود ندارد. و در بعضی مناطق شهری اساساً دکتري زندگي نمی کند. نبود امکانات پزشکی، درمان و دکتر به تعداد مرگ و میر افزوده است. قربانیان اصلی کودکان، زنان و افراد مسن هستند. آمار فوق با هیچ آمار جهانی همخوانی ندارد. اگر همین تعداد پزشك را در سراسر کردستان بطور عادلانه تقسیم می کردند به هر 7 هزار نفر يك پزشك می رسید. تعداد بیمارستانها و مراکز درمانی طبق آمار سال 63 حدود 45 دستگاه با 4 هزار تخت می باشد، در طول این ده سال نه تنها يك بیمارستان احداث نشده، بلکه ساختمانهای نیمه تمام دوره پهلوی نیز به مرحله بهره برداری نرسیده است. در طول ده سال گذشته همین تعداد مراکز درمانی نیز مورد استفاده ارتش، سپاه و بسیج قرار گرفته و افراد محلی خیلی کمتر از خدمات بیمارستانها بهره مند شده اند. مردم کردستان محروم از بهداشت و درمان برای مداوای بیماران خود راهی شهرهای دیگر ایران می شوند.

در چنین شرایطی رژیم در بوق و کرنا می دمد که ارگانهای جمهوری اسلامی نظیر جهاد و سپاه پاسداران به خدمت مردم همت گماشته اند. جهاد که نیروی پشت جبهه سپاه و ارتش و بسیج می باشد در سال 63 اعلام کرد: 5 عدد درمانگاه در مناطق شهری و روستایی ایجاد کرده است. بنا بر آمار جمهوری اسلامی 3361

گروه پزشکی به مناطق فرستاده‌اند (البته باید مناطق جنگی مورد نظر باشد) که حدود 160 هزار مورد را بطور رایگان مداوا کرده‌اند.

هنگامیکه تعداد صدها هزار نفری ارتش و سپاه و بسیج و انواع انجمنهای اسلامی و جهاد و دیگر ارگانهای سرکوب در کردستان را روی هم حساب کنیم، متوجه خواهیم شد، که جمهوری اسلامی این خدمات لازم را به افراد خودشان رسانده‌اند که حتا آنها را نیز بطور کامل زیر پوشش پزشکی و درمانی خود قرار نداده‌اند، چه برسد به مردم کردستان. دروغگویان کم حافظه ج.ا. در جایی کل پزشکان ایران را 15 هزار نفر در سال 1360 اعلام می کنند که بیش از 7 هزار نفر از این پزشکان در تهران ساکن بوده‌اند. حال باید از جهاد سازندگی پرسید 3361 **گروه پزشکی** آنها که قاعده‌ها باید يك تیم شامل کادر فنی و خدماتی پزشکی باشد، شامل چند نفر پزشک که حتما متخصص هم بوده‌اند، می گردد؟

ظاهرا اعجاز کنندگان جهاد رقیمی بیش از تعداد کل پزشکان ایران را به کردستان روانه کرده‌اند!! و باز باید پرسید در منطقه‌ای که حتی نیروهای نظامی از ترسشان نمی توانند در شهر و روستا خود را به مردم نشان دهند، این تعداد یعنی 3361 گروه پزشکی چطور 160 هزار مورد خدمات رایگان انجام داده‌اند؟

مسکن

در شهرهای کردستان 2 درصد ساختمان ها اسکلت فلزی و بتون مسلح (عمدتا ساختمانهای دولتی) 2 درصد بلوک سیمانی، 31 درصد آجر و سنگ و آهن و 43 درصد آجر و سنگ و چوب و درصد خشت و گل و چوب می باشد. خانه‌های روستایی اکثرا از خشت و گل ساخته شده‌اند که در برابر حوادث سخت، آسیب پذیر هستند. از برق و آب لوله کشی و حمام و فاضلاب و دیگر خدمات در روستاها خبری نیست. در شهرها اکثرا مردم مستاجر هستند و رشد جمعیت و عدم ساختمان سازی دولتی قیمت ها را بطور تصاعدی بالا برده است. ج.ا. نه فقط در جهت تامین مسکن اقدامی انجام نداده است، بلکه بسیار پیش آمده خانه‌های بدون پروانه حاشیه شهرها را روی سر مردم خراب کرده است. امروز به همراه دیگر مشکلات، مردم کردستان با یکی از اساسی ترین مشکلات یعنی نبود مسکن هم مواجه هستند. ج.ا. در جهت رفع این مشکل نه تنها اقدامی نکرده است، بلکه در طول ده سال گذشته (1357-1367)، از طریق هوا و زمین با توپ و خمپاره تعداد زیادی از منازل مردم را بر سرشان خراب کرده است. زمین شهری و سازمانهای نظیر آن هم بنادارند این مشکل را حل کنند.

بیمه

سخن گفتن از بیمه در کردستان معنی ندارد. جمع بیمه شدگان دولتی و غیر دولتی قراردادی و غیر قراردادی 90 هزار نفر اعلام شده است، که از هر هزار نفر 2 نفر را شامل نمی شود. آمار رسمی ج.ا. حاکی از آن است که در سال 1363 در کل منطقه تنها 7 نفر زن بصورت قراردادی در بخش دولتی بیمه شده‌اند. کل زنان بیمه شده در بخش دولتی و غیر دولتی قراردادی و غیر قراردادی 3187 نفر می باشند، این در حالی است که درصد جمعیت زنان نسبت به مردان در کردستان بیشتر می باشد و این باز در حالی است که زنان در کردستان به مراتب به درمان و پزشک و مراقبت و بیمه بیشتر نیاز دارند. آمار فوق نشان می دهد، بیمه دولتی حتی کلیه کارمندان و شاغلین دولتی را نیز در بر نمی گیرد. رژیم در سالجاری (1367) در بوق و کرنا دمیده که مردم بیمه خواهند شد، اگر این دروغ را راست بپذیریم باید پرسید آنان که بیمه هستند و پول آنرا هم می پردازند از کدام مزایا استفاده کرده‌اند تا بیمه نشدگان از آن بهره‌مند شوند؟ بیماران برای یافتن دارو باید شهرها را زیر پا بگذارند، اگر موفق به یافتن داروی مورد نیاز هم بشوند، با دفترچه بیمه نمی توان آنرا دریافت کرد.

به هر نقطه‌ای از کردستان نظر بیاندازیم، دست روی هر موضوعی بگذاریم، سندی از خیانتکاریهای رژیم ولایت فقیه را می بینیم. با فرارسیدن بهمن ماه امسال، ده سال از توطئه‌ها و دسیسه‌های جمهوری اسلامی ایران علیه مردم کردستان سپری می شود.

پایان این محرومیتها، بازسازی کردستان از نظر اقتصادی، اجتماعی در گرو مبارزه همه جانبه مردم خواهد بود، مبارزه‌ای که همه اقشار مردم شهر و روستا را شامل گردد. مبارزه‌ای که در آن بنحو احسن از همه شیوه‌های ممکن استفاده شود. نیروهای فعال در کردستان می بایست به این امر مهم توجه جدی مبذول دارند. جنبش قوی و پیروزمند از نیروی لایزال مردم توان خواهد گرفت.

دوم بهمن ماه سال 1367 (1989) – کلن

* منابع آمار مورد استفاده سالنامه‌های سازمان آمار ایران سالهای 1360، 1361، 1362، 1363

کردها و جدائی از ایران

توضیح ضروری: کلیه مطالب این بخش در فاصله سال های 1991، 1992 و 1993 نوشته شده اند. نظرات سابق و کنونی آقای ماشاء الله رزمی و نویسنده این سطور هم دچار تغییرات شده اند، اما بحث ها هنوز هم تازه هستند. بحث فدرالیسم و استقلال ملت های آذری و کرد هم از طرف افراد و هم از طرف احزابی که در سال های اخیر تشکیک شده اند مطرح است. بحث خودمختاری از طرف احزاب کردی به بایگانی تاریخ سپرده شده است. امروز در جنبش شرق کردستان دو نظر اساسی وجود دارد که شامل فدرالیسم خواهان و استقلال طلبان می شود.

چرا تمرکز

(بخش اول)

خرداد 1370 (1991)

حرف اول:

در آخرین شماره های نشریه اکثریت (337-338) که در اسفند ماه 69 به بایگانی مطبوعات سپرده شد، بحث بایگانی شده ای توسط دوست قدیمی آقای مشاء الله رزمی بنام "مسئله فدرالیسم" و "فدرالیسم مسئله ایران نیست" طرح و در این نشریه به چاپ رسیده است که جای تامل جدی دارد.

حرف های آقای رزمی:

آقای رزمی با بررسی کوتاه فدرالیسم به رد این نوع "طرز تفکر اجتماعی" رسیده و تمرکز را شرط ترقی در مقیاس وسیع می دانند، تمرکزی که در آن "دفاع متمرکز" و "دولت متمرکز" جایگاه اصلی را دارند. ایشان در این مقاله می گویند: "ایده فدرالیستی تقسیم قدرت، اصل ایده صلح را منحرف و تضعیف می کند" و در ادامه می افزایند: "جهانی شدن تولید کالا و انقلاب علمی و صنعتی و نیز از بین رفتن فاصله ها به خاطر رشد وسایل ارتباطی، تئوری فدرالیسم را به مانند اغلب تئوری های قرن نوزدهم بی اعتبار می سازد و امروز می بینیم در سیستم های فدرال صحبت از بحران فدرالیسم است" و در بخش اعظم مقاله شان از "خورده کاری"، "بوراکراتیسم"، "تضاد سیاست بین المللی و داخلی"، از شکل "دفاع ملی در برابر قدرتهای عضو فدراسیون" در کشورهایی که این سیستم حکومتی را دارند صحبت به میان آورده است. ایشان با نقل قول از نویسندگان جریان های قرن 18 و 19 و نمونه های کشورهای مختلف، تنوع نظر و تنوع دولت های فدرالیستی را نشانی از "نام مشترک" و "محتوای متفاوت و گاه متضاد" دانسته اند. مجموعه بحث ایشان برای رد این نوع دولت ها و تأیید دولت های متمرکز و قدرتمند در زمینه های اقتصادی، سیاسی و دفاعی است.

حرف دیگر:

متأسفانه مقاله آقای رزمی با تاخیر زمانی تقریباً صد ساله چاپ شده است (این تاخیر متوجه نشریه اکثریت نیست) قطعاً اگر این تاخیر وجود نمی داشت، نظریه ایشان می توانست مورد استفاده خیلی از کشورها قرار گیرد. دوره ای که رشد سرمایه داری سخت نیازمند آن بود، دوره ای که تولید انبوه و تمرکز اقتصادی، سیاسی و نظامی ارکان اصلی رشد بود. البته نظرات ایشان مورد توجه سوسیال دمکراتهای روسیه هم قرار می گرفت، آنجاکه بلشویکها سیستم متمرکز خود را در زمینه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و حزبی، هرچند ظاهراً با مضمونی دیگر به مانند کشورهای سرمایه داری بوجود آوردند. که تا به امروز هم علی رغم تغییرات چند ساله اخیر در حفظ آن می کوشند. صد البته نظرات ایشان در کشورهای آتاتورکی و رضاشاهی هم مورد استفاده قرار گرفته و هم اکنون هم قرار می گیرد. وظیفه ای که آقای رزمی در این مقاله، برای رد فدرالیسم قائل شده اند، ایشان را از بررسی سیستم های متمرکز باز داشته است. از طرفی ایشان عمداً در بررسی فدرالیسم جنبه اقتصادی آن را مورد کنکاش قرار نداده اند و بیشتر وجوهای سیاسی و نظرات را مطرح نموده اند، چرا که اگر بررسی ایشان به این عرصه می کشید، قطعاً با تناقضات جدی در نظراتشان روبرو می شدند و تناقضات موجود در مقاله شان آشکارتر می گردید. ایشان تناقضات موجود در کشورهای با

دولت فدرالی را ناشی از نوع دولت و همچنین آنچه در قسمت اول این نوشته بدان اشاره شد، می بینند، در صورتیکه تناقضات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی موجود در کشورهای پیشرفته صنعتی اعم از سرمایه داری و سوسیالیستی را که پدیده ای کاملاً جهانی است نمی بیند، که دقیقاً ریشه در اقتصاد متمرکز، دولت متمرکز در طول دوپست سال اخیر از طرفی و تضاد این سیستم با اقتصاد پیشرفته و بسیار مدرن "غیر متمرکز" دارد، که مجموعه ای از جدیدترین اختراعات بشری را پشت سر خود دارد، که منجر به تولید بیشتر، متنوع تر و با کیفیت تر میشود. تضاد فوق بعد از جنگ دوم جهانی روبه رشد داشته و هر روز عمیق تر می شود. این تضاد تأثیرات خود را در کلیه عرصه های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و روانی برجای گذاشته است، به صورتی که تصویر دیگری از دنیای پیشرفته صنعتی ارائه می دهد. بررسی دوپست ساله سرمایه داری در کشورهای اروپایی و آمریکایی و... با سیستم های متمرکز، گویای رنجی است که بشریت در این دوسده کشیده است.

در این دوره نظام متمرکز سرمایه داری برای تمرکز هرچه بیشتر اقتصاد و سیاست و فرهنگ و کسب بازار جهانی، نه فقط در عرصه يك کشور بلکه در عرصه جهانی، دو جنگ جهانی و دهها جنگ منطقه ای را به انسان تحمیل کرد است، که به قیمت جان میلیون ها انسان، درهم کوبیدن اقتصاد ملی ملت ها، از بین بردن محیط زیست، استقرار دیکتاتوری ها، منع آزادی ها، برپاکردن زندان ها، فساد عمومی، درهم کوبیدن خانواده ها، حاکم کردن فرهنگ هالیوودی بر فرهنگ و هنر، یکسان سازی زندگی، ماشینی کردن انسانها و انسان را به تابعی از ماشین تبدیل کردن و... تمام شده است. در يك کلام انسان، طبیعت و مجموعه علوم و فرهنگ به تابعی از این نظام متمرکز تبدیل شده است. مگر غیر از این است که ناسیونال سوسیالیست های آلمان هیتلری می خواستند نه فقط در اروپا بلکه در آفریقا و دیگر نقاط هم يك اقتصاد و فرهنگ متمرکز ژرمنی برای همه ملت ها ایجاد کنند و ملت واحد، کشور واحد و اقتصادی متمرکز و قدرتمند ایجاد کنند؟ مگر نه این است که نظام به ظاهر متضاد با نظام سرمایه داری در جهت دولت متمرکز (کارگری!!!) با اقتصاد و ارتش مقتدر و متمرکز، انسان های کره ما را حال چه به زور و یا به دلخواه به فلاکت کشانده است.

آیا اقتصاد متمرکز و برنامه ریزی شده غیر پویای اتحاد شوروی، چین و کشورهای این چنینی با پسوند دموکراسی کارگری، این کشورها را به مرحله انفجار نکشاند است؟! آیا سیستم متمرکز، اقتصاد و ارتش و فرهنگ و زبان رضاشاهی و محمدرضاشاهی، ایران را در آستانه رسیدن به دروازه تمدن بزرگ!! به سقوط نکشاند؟ آیا همین روزها صدای مردم گیتی را در زیر این سیستم های متمرکز که فریاد دموکراسی و کسب حقوق خویش را در شرق و غرب و آسیا و آفریقا بلندتر کرده اند نمی شنویم؟

آیا همین تمرکز باعث نشده افسار اقتصاد جهانی در دست چند کنوپراسیون جهانی، بانک جهانی، صندوق بین المللی پول قرار گیرد که باعث گرسنگی بخش عظیمی از جهان و فلاکت آنها شده است؟! آیا این تمرکز نشانی برای پیشرفت اقتصادی کشورهای در حال رشد به صورت مستقل باقی گذاشته است؟ آیا بازار جهانی محدود به چند نام جنرال الکتریک و زیمنس و توشیبا و اسم های مشابه نیست؟! آیا فرهنگ و هنر جهانی که ما در آن زندگی می کنیم با صدها نوع ملیت و زبان و ادبیات و مذهب تحت تأثیر وحشتناک مراکزی چون هالیوود و مشابه آن نبوده است؟

آیا همین تمرکز قطب های فقیر و غنی را هر روز به نفع غنی تغییر نداده است!!

آیا انعکاس این وضعیت در ایران به غیر از دیکتاتوری، خفقان، زور، ظلم، ستم، فقر، فساد، فحشا، بی قانونی، غارت و چپاول ثروت ها و بی هویتی ملی نبوده و نیست؟ در هر کدام از موارد فوق مقالات متعدد می توان نگاشت، ليك اگر آقای رزمی هر کدام از موارد فوق را مورد بررسی قرار دهند، دست آخر به تمرکز و تمرکز گرایی خواهند رسید، آن سیستمی که در چند دهه اخیر در برابر کارایی سیستم عدم تمرکز با استفاده از تکنولوژی جدید، مجبور به عقب نشینی شده است. حال باید سؤال کرد، اگر منظور آقای رزمی از تمرکز چیز دیگری است با مجموعه فوق چه وجه افتراقی دارد؟ در مقاله، "فدرالیسم"، آمده است: "اگر مورد آمریکا را استثناء بکنیم تا مدت های مدید فدرالیسم فقط يك آرمان بود و تنها در ذهن فدرالیستها وجود داشت و دولت های فدرال قدیمی (متعلق به قرن نوزدهم و هیجدهم) موقعیت خاصی نداشتند تا اینکه در اثنا جنگ جهانی جنبش های ضد فاشیستی باهمدیگر رابطه برقرار کردند و به این ترتیب جنبش های فدرالیست در آلمان، ایتالیا و فرانسه متولد شدند و از این تاریخ به بعد ایده، "فدرالیسم اروپایی"، و اروپای متحد توسط نهضت های فدرالیست تقویت شد و گام های عملی چندی در این راه برداشته شد..."

باید گفت جدا از نیت نویسنده این سطور، در توضیحات فوق ضرورت برقرار شدن سیستم های فدرال بعد از جنگ خانمان برانداز عیان گشته و در حقیقت بیان این واقعیت است که تمرکز جای خود را به نوعی عدم تمرکز در عرصه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی می بخشد، حتی در کشوری مثل آلمان که در حقیقت يك ملت را تشکیل می دهند. همانطور که از گفته های آقای رزمی هم پیدا است، فدرالیسم منجر به شکسته شدن قدرت متمرکز به شیوه قبلی شده و در اصل نوع افسارگسیختگی دولت مرکزی را در زمینه های مختلف محدود می کند. اما اشتباه خواهد بود اگر فکر کنیم این، "شکستگی قدرت"، به قول آقای رزمی باعث عدم رشد

اقتصادی و فرهنگی این کشورها و یا افول نقش سیاسی و بین المللی کشورهای نظیر آلمان شده. برعکس این سیستم رشد همه جانبه تر اقتصادی و نقش فعالتر بین المللی را سبب گشته است. اگر دوره 45 ساله بعد از جنگ در اروپا و کشور آلمان را تیتروار از نظر بگذرانیم خواهیم دید:

- 🌍 در این مدت جنگی که اروپا و دنیا را تهدید کند در این منطقه رخ نداده است.
- 🌍 در این مدت کشور آلمان علی رغم خسارت فراوان جنگ، از طریق همین سیستم و با استفاده از امکانات هر منطقه و برنامه ریزی اقتصادی دولتن فدرال نه فقط رشد اقتصادی قابل توجهی داشته، بلکه جایگاه ویژه ای در اروپا و جهان کسب کرده است.
- 🌍 برخلاف سیستم متمرکز قبل از 1945 آنان با سیستم پارلمانی و انتخابی، نوعی دموکراسی به مراتب دموکرات تر در این کشور تامین شده است.
- 🌍 برخلاف نظر آقای رزمی که عدم وجود ارتش واحد و قدرتمند را برای این کشورها لازم می دانند، در این مدت نه کشوری آلمان را تهدید به جنگ کرده و نه میان دولتن فدرال جنگی در گرفته است.
- 🌍 در این مدت تنوع برنامه ریزی های فرهنگی فضای بسیار بهتری برای خلاقیت های فرهنگی، هنری، وادبی ایجاد کرده است.
- 🌍 سیستم اجتماعی بیمه، تحصیل، کار و... و شرایط کار و رفاه عمومی اساسا قابل مقایسه با دوره متمرکز در این کشور نیست.

.....

کارایی این نوع حکومت در کشورهای اروپایی نه فقط اهمیت خود را از دست نداده، بلکه رشد اقتصادی، اجتماعی فرهنگی و وضعیت عمومی شرايطی را پیش می آورد که این سیستم هرچه بیشتر تکمیل تر و دموکراتیک تر شده به صورتی که نه فقط در چارچوب يك کشور بلکه در کل اروپا کارساز باشد. قطعاً سیستم کنونی با توجه به تغییرات مختلف اقتصادی و رشد علوم و به خدمت درآمدن آن در همه زمینه ها، می بایست دگرگونی هایی را به خود ببیند: مشکلات سیستم کنونی نه از زاویه نبود تمرکز بلکه از زاویه عدم تمرکز ناکافی، ناشی می شود و برای رفع این مشکلات این سیستم به نوسازی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی نیازمند است که در آن تنوع در همه زمینه ها گسترش یابد. چرا که دنیای کنونی با پذیرش تنوعات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، ملی، زبانی، مذهبی، تاریخی از طرفی و ایجاد محیط و شرایط مناسب بین المللی از طرف دیگر، می تواند راه انسان امروز و فردا را بسوی سعادت هموارتر گرداند، در همین رابطه باید گفت:

✓ تولید جهانی کالا در انحصار کنسرنها و کنویراسیون های جهانی بوده که همانا تولید انبوه و یکسانی را در تمام بازارهای جهانی سرازیر می کردند، مصرف کننده در میان محدودیت کالا مجبور به انتخاب بود. تولید انبوه بصورت متمرکز در کارخانه های بسیار عظیم گاه ها به بزرگی جمعیت يك شهر با کارگران متحدالشکل در ساعت های مشخص در قسمت های مختلف زیر يك و یا چند سقف انجام می شد. رشد علوم، تولید کامپیوتر و تحولی که در علوم الکترونیک بوقوع پیوسته و نقش رباتهای جدید با دو سیستم اصلی و غیر متمرکز، پدیده جدید علم سبیرنیک تحول عظیم در علوم ارتباطات شرايطی را پیش آورده که تاثیر مستقیمی در تولید داشته است. اینك بازارهای جهانی از قبل رشد همه جانبه علوم بوسیله کالاهایی با کیفیت بهتر و تنوع بیشتر و سرعت پخش بیشتر بوسیله سیستم های غیر متمرکز بازار را شکل دیگری بخشیده اند.

✓ سرعت تولید، کیفیت بهتر، تنوع بیشتر، کوتاهتر شدن هرچه بیشتر رابطه تولید و مصرف سبب شده شرکتها و موسسات به سمت تکنولوژی جدید که عدم تمرکز وجه مشخصه آنست گرایش جدی پیدا کنند. تاثیر تکنولوژی جدید فقط به اقتصاد محدود نمی شود، بلکه تاثیرات جدی خود را در سیاست، فرهنگ، ارتباطات، هنر، جامعه برجای گذاشته است.

✓ این تحولات احزاب سیاسی اروپایی و آمریکایی طرفدار تمرکز را در بیرون دچار بحران نموده و هر روز که می گذرد نیروهای طرفدار عدم تمرکز به پیشروی بیشتر پرداخته و تمرکزگراها مجبور به عقب نشینی می شوند.

✓ تمرکز در رسانه های گروهی که محدود به چند روزنامه با تیراژ میلیونی بودند، اکنون در برابر هزاران روزنامه و مجله غیر متمرکز با تیراژ محدودتر و متنوع تر و گسترده تر با مشکل جدی خواننده و تیراژ روبرو هستند. در اکثر کشورهای اروپایی و آمریکا و کانادا، ژاپن و.. کانال های مرکزی تلوزیون که در هر کشور به یکی دو می رسد در برابر کانالهای بسیار متنوع محلی و منطقه ای تماشاچیان خود را از دست می دهند. این پدیده در مورد رادیو بسیار وسیعتر است. در این کشورها دیگر کمتر از سالنهای سینما با تماشاچیان انبوه خبری هست بجای آن در هر سینما همزمان چندین فیلم را در سالن های کوچک که گاه ها به بزرگی یک اتاق نشیمن می باشد، می توان دید. تئاترها به جایی رسیده اند که می توانند هر سلیقه ای را در سالن های کوچک خود گرد آورند. پدیده تمرکز گریزی در کلیه زمینه ها قابل تشخیص است.

✓ اینک در برابر احزاب سنتی، اتحادیه ها و سندیکاهای بزرگ، صدها حزب و سازمان و هزاران انجمن و کانون مختلف موضوعی را می توان مشاهده کرد. این پدیده مختص غرب نیست بلکه شرق را هم در بر می گیرد و مجموعه احزاب و سازمانها و نشریات و روزنامه های ایرانی، اعم از داخلی و خارج از کشور را هم شامل میشود. البته مختصات ایرانی بودن هم تاثیرات خود را بر این پدیده داشته اند. ولی پدیده جهانی آن بی تاثیر مستقیم نبوده و اصولاً نوعی ضرورت است.

طرح عدم تمرکز در ایران هم ضمن ریشه داشتن در خود این کشور تحت تاثیر این مجموعه جهانی است. آنچه مسلم است فدرالیسم کنونی می بایست برای انطباق بر وضعیت کنونی کشورهای پیشرفته صنعتی دچار تغییر شده، عنصر دموکراسی، تمرکز گرایی، اعتقاد بیشتر به انسان، حفظ محیط زیست، رفاه انسان عناصر اساسی تری از آنرا تشکیل دهند. اینکه این فدرالیسم متنوع کنونی در آینده چه تصویری خواهد داشت مربوط به آینده است. اما آنچه مسلم است در کشورهای صنعتی پیشرفته سرمایه داری و غیر سرمایه داری! نظام گذشته متمرکز نمی تواند آلترناتیو باشد. حتی از نوعی که آقای رزمی آنرا همراه دموکراسی پیشنهاد می کنند. زیرا از نظر نگارنده این سطور، تمرکز گرایی از هر نوعش نمی تواند موجب دموکراسی برای همه مردم باشد. اگر بود تاریخ جهان چیز دیگری غیر از آنچه بوده ثبت می کرد.[‡]

هشتم خرداد ماه 1370

تمرکز مسئله ایران نیست

(بخش دوم و پایانی)

شاید به گفته آقای ماشاءالله رزمی فدرالیسم از هر نوعش، اعم از نوع جمهوری خواهان، اکثریتی ها و دمکراتی ها مسئله ایران نباشد!! اما اگر بخواهیم از دموکراسی، حقوق مردم، عدالت، برابری و برادری، حقوق مساوی و آزادی حرفی به میان آوریم، باید گفت نه تمرکز مورد دلخواه آقای رزمی مسئله ایران است و نه انجمن های فرهنگی ایالتی و ولایتی دولت متمرکز. آقای رزمی که "فدرالیسم" را مسئله اروپا و جاهای دیگر در امروز نمی دانند، علی رغم اینکه در بحث وطنی، فدرالیسم مسئله ایران نیست، سعی کرده اند نوعی ایرانی گرایی را انعکاس دهند و "کیل، های وطنی را برای اندازگیری به کار می گیرند، اما از پیمانۀ اروپایی بهره می گیرند و ایضا همان شیوه برخورد با "مسئله فدرالیسم" را در اینجا نیز بکار می گیرند. ایشان در مقاله مندرج در اکثریت شماره 337 برای اثبات نظرات خود تئوریهای ابتدایی فدرالیسم را مبنا می گیرند و بازگشت به تمرکز گذشته را مد نظر قرار می دهند، کاری که در مورد ایران هم مصداق دارد. ایشان می فرمایند: "انجمن های ایالتی با هشتاد سال سابقه تاریخی جایگاه خاصی در حافظه جمعی مردم ایران دارد و برخلاف فدرالیسم که لفظی ناآشنا و مفهوم بیگانه دارد، انجمن های ایالتی امری پذیرفته شده می باشد که باید به اجرای آن اقدام کرد. خاندان پهلوی ها هرگز قانون انجمن های ایالتی را قبول نکردند و حکومت جمهوری اسلامی نیز ظرفیت پذیرش چنین قوانین مترقیانه ای را ندارد. بنابراین کسانی که به استقلال، آزادی، ترقی و یکپارچگی ایران فکر می کنند باید در صدد تکمیل و تشکیل این انجمن ها باشند."

از قرار معلوم، نویسنده برای "حافظه مردم ایران" اهمیت کافی قائل هستند، که یادآوری این سابقه هشتاد ساله و صد درصد ایرانی انجمن ها را می نمایند. البته ایشان اگر همین را مبنا گرفته و ادامه دهند، این امکان را به سلطنت طلبان خواهند داد که بفرمایند، ای مردم! سلطنت سابقه 2500 ساله دارد و نه فقط در حافظه همه مردم بلکه در حافظه تاریخ هم جای دارد، خدا، شاه، میهن مفاهیم عمیق ملی و ایرانی دارند، چرا به جای مفهوم بیگانه جمهوری از این بنیاد وطنی استفاده نکنیم؟! پرواضح است دموکراسی و پلورالیسم و غیره هم "مفاهیم" بیگانه دارند آنها را باید چکار کنیم؟! تو گویی دنیا و جامعه ایران به همان صورت هشتاد سال پیش باقی مانده! اما طرف گفتگوی نویسنده، سلطنت طلبان نیست، هرچند آنها هم در مجموعه برنامه ایشان جای دارند، بلکه جمهوری خواهان ملی ایران، حزب دمکرات کردستان ایران و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) مورد خطاب ایشان هستند و "کسانی که به استقلال، آزادی، ترقی و یکپارچگی ایران فکر می کنند" (ایشان در بکارگیری کلمات هم بنا را بر این نهاده اند از اصطلاحات بیگانه استفاده نکنند و دموکراسی را کنار گذاشته، همان شعار هشتاد سال پیش مشروطه را علم می کنند). اگر بحث تمرکز ایشان را بیاد بیاوریم که اتفاقا یکی از هدف های اساسی مشروطه، برای پایان دادن به دوره خان خانی بود، نتیجه این می شود که نیروهای سیاسی امروزی، همان شعارها و اهداف مشروطه را سر لوحه برنامه های خود قرار دهند. اگر در همین راستا فکر نویسنده را دنبال کنیم، بعید نیست کار به جاهای باریک نکشد و برای بازگشت به گذشته تحولات زیادی لازم باشد. هرچند جمهوری اسلامی چنین وظیفه ای را برای خود قائل شده است.

به راستی مشکل ملت های ایران از طریق انجمن های فرهنگی غیرسیاسی و غیراقتصادی (ایالتی و ولایتی) حل می شود؟ اگر رژیم پهلوی انجمن های ایالتی و ولایتی را قبول می کرد، با توجه به دولت متمرکز، ارتش واحد، ملت واحد، شاه واحد، اقتصاد متمرکز، می توانست پیشرفت و ترقی مورد ادعای نویسنده را باعث شود؟ اگر جمهوری اسلامی که ظاهرا به غیر از آزادی وجوهای دیگر را دارا می باشد، ظرفیت پذیرش این انجمن ها را پیدا کند، دیگر مشکل حل خواهد شد؟ نگاهی به کشورهای "بیگانه" شوروی و یوگسلاوی شاید مفید باشد. در این کشورها ظاهرا ملت واحد اتحاد شوروی سوسیالیستی و ملت واحد صرب و کرواتی یوگسلاوی، با دولت متمرکز، سیستم دفاعی و اقتصادی متمرکز، باید مسئله ای نداشته باشند! (شاید مشکل آنها وجود دولت های خودشان باشد!)، اما می بینیم نه تنها مسئله ملت ها در این کشورها حل نگشته بلکه بحران اقتصادی، تورم و بیکاری آنها را در آستانه از هم گسیختگی قرار داده، همین مشکلات را "ملت واحد ترک" در ترکیه، "ملت واحد عرب" در عراق و... دارند.

آقای رزمی مشکل کجاست؟ مگر نه این است اقتصاد متمرکز، حکومت متمرکز، دیکتاتوری و خفقان را باخود دارد و ویرانی اقتصاد خرد و محلی را دنبال می کند و فرهنگ ملل را تحقیر و در جهت نفی کردن آن گام برمی دارد؟ نویسنده برای اثبات نظرات خود سعی کرده مسائل مختلف را بیان کند و در این راستا جملات بسیار آشنایی را تکرار می کند، ایشان می نویسند: "ترک و فارس و کرد و بلوچ و عرب و ترکمن و سایرین (ظاهرا سایرین بدون شناسنامه هستند) طی تاریخ پرفراز و نشیب خود گاهی به اجبار و گاهی به

اختیار و اغلب از روی نیاز گرد هم آمده اند و اکنون چنان پیوندهای تاریخی، فرهنگی، اقتصادی و فامیلی پیدا کرده اند که می توان آنرا نمونه کامل يك ملت واحد دانست.

هرچند ملت واحد ماشاءالله رزمی از نظر کاملی به پای ملت واحد عرب، که بیش از 16 کشور را اشغال کرده اند، نمی رسد، اما باید دید آن نمونه چقدر کامل است!

نویسنده از نیاز و اختیار با هم بودن این ملت واحد می نویسد! واقعا ملت های ساکن ایران به اختیار در کنار هم قرار گرفته اند؟ آیا ملت آذربایجان خبر داشت و یا دارد که ملت بلوچ در باره آنها، ایران و نوع حکومتش و سایرین چه فکر می کرده و یا می کند؟ آیا اساسا برای نزدیک تر کردن این ملت ها درصدها سال گذشته از بالا و پایین در حکومت و میان مردم از نظر تاریخی، فرهنگی، اقتصادی کاری صورت گرفته است؟ براستی اگر اجبار را کنار بگذاریم بلوچ و آذری و دیگران چه وجوهای مشترکی با هم دارند. غیر از اینکه يك حکومت مرکزی آنها را بهم پیوند می دهد. در شرایطی که حرف زدن به زبان ترکی، کردی، بلوچی، عربی، ترکمنی، قزاقی، آسوری، ارمنی در مدارس و ادارات ممنوع بوده و هیچ نوع اجازه ای برای رشد فرهنگی، هنری، ادبی، مذهبی این ملت ها در هیچ دوره ای صادر نشده و برعکس وجود هرنسخه ادبی و فرهنگی به زبانهای آنها جرم محسوب می شده و پی گرد داشته است، و در شرایطی که حتی مترقی ترین نویسندگان، شاعران، ادیبان فارسی زبان هیچ اطلاعی از ادبیات و فرهنگ و هنر دیگر ملیت ها نداشته و ندارند و تلاشی هم برای اطلاع حاصل کردن از آن نمی کنند. شما از کدام فرهنگ واحد و از کدام پیوند فرهنگی سخن می رانید؟ قطعا منظور شما همان فرهنگ و ادبیات و هنر و زبان رسمی کشور است و این "رسمی" از نظر شما یعنی نمونه فرهنگ واحد، ملت واحد. طبیعی است وقتی زبان و ادبیات و فرهنگ دیگر ملت ها حذف شوند، فارسی فرهنگ و زبان و ادبیات ملی ملت واحد شما و ملیون، مجاهد و سلطنت طلبان و چپ ها می شود و اگر مذهب شیعه را هم به این مجموعه شما بیافزاییم آنوقت "فرهنگ و زبان و ادبیات اسلامی امت واحد جمهوری اسلامی" هم خلق می شود.

اما بر خلاف نظرات مجموعه فوق، فرهنگ و ادبیات و زبان های غیر رسمی ولی زنده، ملت های آذری و کرد و عرب و ترکمن و بلوچ، هم در گذشته و هم حال وجود داشته، که حتی جمهوری اسلامی که ظرفیت پذیرش انجمن های ایالتی و ولایتی را ندارد، مجبور شده اگر برای تبلیغات عقیدتی و سیاسی خودش هم باشد، در چهارچوبی مشخص به نشر نشریاتی به زبان های ملی این ملت ها تن در بدهد.

نویسنده از پیوندهای تاریخی (به قول افغانی ها) گپ به میان آورده و آنرا عمده تا از سر نیاز و اختیار و گاه اجبار دانسته است، اگر صحبت از تاریخ می باشد باید گفته شود این نیاز و اختیار کی و چی بوده و در چه رابطه ای این ملت ها به این نیاز رسیده و چنین اختیاری نموده اند؟ شما در کجای تاریخ ایران سراغ دارید که ملت های ساکن ایران، حق چنین اختیاری را دارا بوده باشند، تا چنین تصمیمی بگیرند؟ کدام حکومت در طی 2500 سال گذشته چنین حقی را قائل شده است؟ آیا غیر از این است که سرنوشت همه آنها در ید قدرت حکومت مرکزی بوده است و بس، مگر غیر از این است که نیاز و اختیار بدست حکومت مرکزی بوده و هم او بوده که این جبر را روا داشته است. اگر چوب به مرده گذشتگان دور نزیم و مدرنترین این حکومت ها را در نظر آوریم. می بینیم در تاریخ آمده است که در آذربایجان شما آقای رزمی و در کردستان ما و گیلان، زمانی جمهوری های آذربایجان و کردستان و گیلان وجود داشته است، و به وسیله ارتش واحد، ظاهرا برای دفاع از خود، در هم کوبیده شده اند. خونین ترین آنها کشتار مردم آذربایجان از زنجان تا مراغه بود که بالغ بر 20 هزار نفر بود. همچنین دهها هزار نفر مجبور به مهاجرت شدند. آیا این جمهوری ها بازتابی از ارده مردم آذری، کرد و گیلان نبودند؟ آیا غیر از این است که این مردم در چهارچوب ایران بزرگ خواستار حاکمیت ملی خویش و همزیستی و هم پیوندی با دیگر ملل ساکن ایران بودند. ظاهرا شما انجمن های ایالتی، ولایتی را بر این جمهوری ها ترجیح می دهید و باید موضع روشنی راجع به حکومت آذربایجان ارائه دهید. آیا شما در این سه واقعه مشخص، اختیار مردم این مناطق را شاهد هستید یا اجبار و زور حکومت مرکزی را؟

نویسنده می بایست پاسخگو باشد. ملت های ساکن ایران در طول تاریخ، طبق کدام وکالتنامه، قرارداد، ویا سندی، چنین اختیاری را گزیده اند؟ آقای رزمی صدای هم ولایتی شما، شیردختر آذری، سمیرا، که در زمان جمهوری آذربایجان در برابر ارتش می جنگید تا فرهنگ و زبان و حاکمیت ملی خود را داشته باشد، هنوز بگوش می رسد، او با دسیسه آخوندی بدست ژاندارمها کشته می شود، اما آن نیاز سال 1324، هنوز وجود دارد و کلیه این حرکت ها در عین حال پاسخی به رد انجمن های ایالتی شاهم بوده.

حقیقت این است تاریخ ایران در رابطه با ملت ها اختیاری بخود ندیده است. حکومت های مرکزی تبریز و اصفهان و اردبیل و تهران به زور این ملت ها را در این زندان بزرگ قرار داده بودند. حکومت های شاهی و سلف آن جمهوری اسلامی همیشه در جنگ با ایالت و ولایت بوده اند و به زور باج و خراج از مردم و والی و حاکمان این مناطق می گرفتند و یا برای حفظ منافع خود آنها را به جان هم می انداختند.

سرکوب خونین بلوچ ها، قشقایی ها، لر ها، کردها، عرب ها، ترکمن ها، آذری ها، گیلک ها هر کدام اوراقی از این تاریخ زور و اجبار است. نبرد این ملت ها هم در برابر حکومت های مرکزی اوراق دیگر این تاریخند. اگر رضا و اختیاری در کار بوده چرا شاه عباس ها و رضا شاه ها و حکومتیان امروز، منطقه کردستان را به مانند کشور "بیگانه" ای اشغال نظامی می کنند و اسلاف حکومتیان امروز آنها را به خراسان وری و گیلان و مازنداران و نقاط دیگر می کوچانند؟

اگر مردم این مناطق به میل خود این تاریخ را برگزیده اند، چرا خود نمی توانستند حاکم و والی خود را برگزینند؟ چرا همیشه خدا می بایست والی ها و حاکمان از تبریز و اصفهان و اردبیل و تهران راهی ولایات شوند؟ مگر غیر از اینست که این ملت ها صغیر و زبردست بوده و قیم ها می بایست، این وظیفه ملی و میهنی!! را انجام دهند، و این مردم هر بار باید زبانی را یاد می گرفتند. اگر والی کردستان فارس می بود باید ادبیات فارسی رواج یابد و اگر ترک بود باید همه ترکی یاد بگیرند و ادیب و شاعران آن منطقه به ترکی شعر بگویند. برای نمونه کم نیستند شاعران کرد زبانی که هم به زبان ترکی و فارسی شعر گفته اند و هم به زبان خودشان. ظهور اسلام و تسلط آن بر منطقه بر این مجموعه زبان عربی را هم افزوده است. بی خود نیست روشنفکران جمهوری اسلامی زبانهای ترکی و فارسی و عربی را زبان اسلام می نامند (اشاره به کیهان هوایی شماره 917، 17 بهمن 69) زیرا این سه زبان در طول تاریخ ایران زبان حکومتی بوده اند، آقای رزمی من در این تاریخ مشترک اجبار حکومتی را اساس می بینم، توضیح و روشن نمودن اختیار ملت ها را برعهده شما دوست قدیمی خود وامی گذارم.

نویسنده در مقاله، "فدرالیسم مسئله ایران نیست"، تاریخ واحدی برای این ملت در سناریوی خود بافته است. آنچه از زبان تاریخ می توان گفت این است که مادها و پارس ها جزو اولین دسته از ساکنان ایران هستند، عرب ها، ترکمن ها، آذری ها، بلوچ ها و قزاق ها یا مهاجرین بعدی هستند و یا در کشور گشایی های حکومت های ایران به ایران بزرگ ملحق شده اند. و این با عروج و افول حکومت ایران و قدرت آن در منطقه بستگی داشته. هم اینک دسته هایی از اولین ایرانی ها جزو کشورهای ترکیه، عراق، سوریه، شوروی، افغانستان، هندوستان و پاکستان می باشند و کسی در فکر برگرداندن آنها به ایران بزرگ نیست، در عوض شونیست های ایرانی و ناسیونالیست های افراطی فارس در این مورد کر و لال شده اند و بجای تکه های اصلی ملت فارس که در آنسوی مرزها هستند، ملت های دیگر (نظیر کردها) را تراش می دهند تا ملت واحد ایران را بسازند.

بحث قدیمی شونیست های فارس بیشتر برای اثبات یکی بودن دو ملت فارس و کرد بود و اینک با گذشت زمان عرب و ترک و ترکمن و بلوچ و قزاق هم کشف شده اند. در مورد کرد و فارس واقعیت این است که نقاط مشترک فراوانی وجود دارد. اما از همان آغاز آنها دو ملت مختلف بوده اند و فاصله زمانی هم بین ورود آنها به سرزمین ایران و مبدا آنها وجود دارد، به همین دلیل هر کدام راه و تاریخ خود را داشته اند. اشتراك سرزمین آنها در قرن 16 به هم می خورد و بعد از جنگ جهانی اول کاملاً تغییر می کند. اینک کردها در ترکیه، عراق، سوریه، شوروی و ایران در سرزمین های آبا و اجدادی خود زندگی می کنند. "رزمی های" ترکیه و عراق و سوریه و شوروی هم، اعتقاد دارند که کردها و ترک ها، کردها و عرب ها، و در شوروی کردها و آذری ها، کردها و قزاق ها، کردها و ارمنی ها، جزو ملت واحد ترک، عرب، آذری، قزاق و ارمنی هستند. البته هر کدام هم داستانهای نظیر داستان آقای رزمی را در رابطه با پیوندهای تاریخی، اقتصادی، فرهنگی، مذهبی خلق کرده اند.

در اینجا من نمی دانم استعداد ملت کرد را آفرین باید گفت که تکه های از دیگر ملت ها هستند، یا استعداد ملت واحد را و یا استعداد آقای رزمی را؟!

پیوندهای اقتصادی که نویسنده از آن نام می برد روشن نیست و اساساً نیازی به توضیح آن نمی بیند. آنچه مربوط به دوره قبل از رشد سرمایه داری در ایران است، حکایت از اقتصاد محلی و منطقه ای هر کدام از ولایات ایران دارد، که تقریباً در آن شرایط زمانی خودکفا بوده و معاملات اقتصادی بین ولایت دور و نزدیک خصوصاً همجوار وجود داشته است. کاری که فقط مختص ایران نبوده. هر منطقه حرکت اقتصادی خود را داشته. تمرکز دولتی، ارتش واحد و رشد سرمایه داری خصوصاً استخراج نفت چهره ایران و اقتصاد آنرا دگرگون نمود. اگر به دور از غرض و تحریف به روند رشد اقتصادی و تقسیم ثروت ملی، صرفاً جهت روشن شدن واقعیت نظر بیاندازیم، ما در ایران شاهد رشد اقتصاد ملی، حتی اگر همه مردم ایران را با یک تاریخ و زبان و فرهنگ واحد در نظر بگیریم، نیستیم. وحدت سیاسی فارس و آذری که بعد از انقلاب مشروطه شتاب بیشتری گرفت در دوره بعد از آن در زمینه اقتصادی و حکومتی بسیار وسیع تر شد. نگاهی به تقسیم ثروت و مناطق اقتصادی، علمی و فرهنگی ایران این واقعیت زمخت را عیان می کند. اصلی ترین مراکز صنعتی، علمی، فنی و اقتصادی و فرهنگی کشور در استانهای اصفهان، فارس، مرکزی، تهران، کرمان، آذربایجان شرقی (عمدتاً تبریز) و خوزستان (عمدتاً اهواز و آبادان) قرار دارند. و این تصادف نیست. این سیاست همه حکومت های حاکم در ایران بوده و هست. نفتی که جناب نویسنده ثروت ملی می نامند، صرف

ایجاد دانشگاه‌ها، مراکز علمی، ادبی و فرهنگی عمدتاً در همین مناطق شده است نه مناطقی نظیر کردستان. کارگران این مناطق می‌توانند در صدها کارخانه و مراکز کار شهرها و استانهای خود مشغول به کار شوند. دانش‌آموزان این مناطق می‌توانند در دانشگاههای شهرها و استان خود به ادامه تحصیل بپردازند، احاد مختلف این مناطق می‌توانند از بیشترین امکانات موجود پزشکی در شهرها و استانهای خود استفاده کنند. هنرمندان، اندیشمندان، نویسندگان این شهرها و مناطق از امکانات موجود در شهرها و استانهای خود کمال استفاده را می‌توانند بکنند. لیکن کارگران کرد و بلوچ و عرب و ترکمن و سایرین برای پیدا کردن تکه نانی باید همه مناطق ایران را زیر پا بگذارند. دانش‌آموزان این مناطق باید با گذشتن از هفت خان شاه و خمینی خود را به دانشگاههای اصفهان، شیراز، مشهد، تهران و تبریز برسانند. بیماران این مناطق اگر امکان رفتن به مراکز این شهرها را داشتند چه بهتر و گرنه باید در همان شفاخانه‌های شهر و دیارشان اگر وجود داشته باشد، بمیرند. خطوط هوایی و زمینی اعم از جاده‌ها و اتوبانها و فرودگاهها بصورتی که این مراکز صنعتی و علمی و فرهنگی را به هم متصل می‌کند، اساساً قابل مقایسه با مناطق بخش دوم نیست. آقای رزمی **آیا این تقسیم بندی تصادفی است؟** در اینجا باید گفت ظلم اقتصادی، سیاسی و فرهنگی يك برنامه ریزی را نشان می‌دهد. ظلمی که به ملت آذری شده است اساساً قابل مقایسه با کرد و بلوچ و عرب و ترکمن و قزاق و آسوری و ارمنی نیست. حال باید از آقای رزمی و همفکرانشان از هر دسته که باشند، پرسید، این پیوند اقتصادی که همه ملت های ایران را بصورت واحد درآورده کدام است؟ و باید اضافه نمود نبض قدرت سیاسی و اقتصادی و حکومتی در ایران در دست سیاستمداران و سرمایه‌داران و قدرتمندان اقتصادی آذری و فارس بوده و اگر چهار جوجه سرمایه‌دار کرد و بلوچ و عرب و ترکمن هم وجود داشته، نقشی در این قدرت حکومتی و سیاسی نداشته‌اند.

✓ در تمام طول تاریخ دولتمداری ایرانی سراغی از کرد و بلوچ و ترکمن دیده نمی‌شود،
 ✓ کلیه سران قوه‌های قضائیه، اجرائیه و مقننه یا فارس بوده‌اند و یا آذری،
 ✓ سران اصلی ارتش شاهنشاهی و اسلامی یا فارس بوده‌اند و یا آذری،
 ✓ کلیه برنامه ریزان اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی ایران یا آذری بوده‌اند و یا فارس
 ✓ اکثر استانداران، فرمانداران در کلیه نقاط ایران اکثراً از میان آذری ها و فارس ها بوده‌اند،
 البته جمهوری اسلامی در 11 سال گذشته این پدیده را بسیار گسترده تر هم نموده است، تا جایی که چند سال پیش در قهوه‌خانه‌ای يك جوان سنندجی به شوخی می‌گفت، **سنندج مستعمره اصفهان**، شده است.
 بدون شك ملت های فارس و آذری باید دقیقاً در جریان این تاریخ مشترك قرار بگیرند و نیروهای سیاسی انقلابی و غیر انقلابی، چپ و راست باید بر این واقعیت تلخ اذعان داشته باشند، تحریف و کتمان این واقعیت ها پیشه يك انسان آزاده نیست. اگر می‌خواهیم ملت های ساکن ایران برادرانه و با حقوق برابر در کنار هم سعادت‌مند زندگی کنند، **خود** واقعیت ها را بر ملا کنید و بدانید ملت های کرد و بلوچ و عرب و ترکمن مانند فارس و آذری و دیگران فکر می‌کنند. کارگران، رنج‌دینگان، زحمتکشان، روشنفکران، شاعر و ادیب، هنرمند و احزاب سیاسی این ملل هنگامی احساس برادری و آسایش در کنار همدیگر خواهند کرد، که دگم های شکل گرفته در طول قرن ها در ذهن ها بشکند، خصوصاً آنانکه ادعای انسان دوستی و برابری دارند.
 در این نوشته هدف روشن نمودن برخی حقایق بوده، چه بسا اشتباه و لغزش در معنا و عبارات وجود داشته است، سپاسگذار آنانی خواهم بود که مو را از ماست بیرون بکشند و اشتباهات و لغزش هارا یادآوری کنند. در این نوشته قصد دامن زدن به منازعات ملی در بین نبوده، چرا که نگارنده خود با مجموعه زرینی از فرهنگ و هنر و ادبیات و خلیات ملت های آذری و فارس و کرد آشنایی عمیق دارد و با آن زندگی کرده است، مجموعه رنگینی که در ایران وجود دارد ولی متأسفانه مورد بررسی نادرست نویسنده مقاله، **فدرالیسم مسئله ایران نیست**، قرار گرفته است. در پایان امید آن دارم که این بحث ها در جهت روشنگری بیشتر از طریق نشریه کار ویا نشریات دیگر ادامه پیدا کند.[§]

خرداد 1370 شمسی (مאי 1991)

کابوس جدایی

بهمن 1371 (1992)

از دیدگاه برخی از ادیبان، دانشمندان، محققین، حقوق دانان، مورخین، سیاستمداران، روشنفکران و مجموعه‌ای از نیروها و احزاب سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و علمی ایرانی، جدا شدن زن و شوهر، خواهر و برادر و والدین از فرزندان که باهم سرسازگاری ندارند، امری طبیعی است که همه آنها از نظر شرعی و عرفی تأیید و چه بسا تمجید می کنند.

در وسعت و مقیاس دیگر:

✓ جدا شدن سرزمین های افغانستان، تاجیکستان، آذربایجان شمالی و قسمتهای دیگر کردستان (کردستان عراق، ترکیه، سوریه و شوروی سابق) از امپراتوری شاهنشاهی ایران،
✓ جدا شدن ایالات بصره و بغداد و موصل (که بخشی از کردستان هم بوده) از امپراتوری عثمانی و سرهم بندی کردن عراق،

✓ جدا شدن بخش زیادی از مناطق عرب نشین و ایجاد بیش از 16 کشور عرب زبان كوچك و بزرگ،
✓ جدا شدن پاکستان از هندوستان و بنگلادش از پاکستان در منطقه‌ای که ایران هم در آن قرار دارد، در طول تاریخ ظاهراً بدون اشکال بوده.

✓ جدا شدن های دهه‌های اخیر و سالهای جاری نظیر جدا شدن مجموعه جمهوری های سابق شوروی از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سابق، جدا شدن های یوگسلاوی سابق، جدا شدن چك و سلواکی ها و ... از نظر برخی از ایرانی ها نه فقط بدون اشکال می باشد بلکه نشانه وزیدن نسیم آزادی و دموکراسی و رها شدن از قید اسارت ها تلقی می گردد.

اما در بخشی از دنیا در خاورمیانه ملتی از دیرباز به اسم کرد زندگی می کنند، که از مابہتران قانونی برایش در تراشکاری ذهنی اشان می تراشند که جدایی در موردش در هر کجای عالم مضر و خطرناک است! شونیست های ترك، بحث جدا شدن کردهای زندانی در ترکیه را که تا دیروز وجودشان انکار می شد و ترك کوهی نامیده می شدند، کفر زندیق می دانند و سهل ترین مجازات برای هواخواهان این فکر کشتن است.

برخی از روشنفکران و گروه های بظاهر مردم گرا و بشر دوست و آزادیخواه و حقوق کارگر طلب ترك نیز که جامعه را به افشار و طبقات تقسیم می کنند به نفی حقوق ملی مردم کرد می رسند. کاری که تحت نام اسلام و امت واحد هم صدها سال بخشی از کردها را بنده و عبد و عبید سلاطین بغداد و استانبول کرده بودند.

داستان عراق عرب و دشمنی آن با هرگونه کرد خواهی اظهارمن الشمس است. هزاران روستای کردستان در طول چند دهه اخیر با خاک یکسان شده، دهها بار با اسلحه شیمیایی جان انسانها گرفته شده است که دهشتناکترین آن حلبجه سال 1988 بود. هزاران هزار نفر از مردم کردستان را سالهای متمادی در چهاردیواری اردوگاهها در شرایط حیوانی نگه داشتند، تاجائیکه خیلی از جوانان امروزی در همین اردوگاهها متولد شده و بزرگ شده‌اند. از همان روزهای کودکی رفتار فاشیستی و حیوانی و غیرانسانی با آنها شده است.

خفقان، دیکتاتوری، فشارهای اقتصادی، سیاسی و محرومیت های اجتماعی به جایی رسید که يك ملت از جا و مکان خود کنده شده و در پی سرنوشت خود به کوه و جنگل زده و بسوی مرزهای کشورهای همجوار روان شدند.

در بهار 1991 در برابر چشم جهانیان یکی از تراژدیهای قرن جاری به وقوع پیوست، در طول چند روز بیش از 30 هزار کودک جان باختند، هزاران پدر و مادر درمانده در آخرین تلاش بین مرگ و زندگی مجبور به رهاکردن جگرگوشه‌های خود می شوند. با گذشت چند سال از این واقعه هنوز تعداد گم شدگان معلوم نیست. مردم کرد در این قسمت از کردستان بیش از 60 سال است برای آزادی خود مبارزه می کنند که هنوز به سرمنزل مقصود نرسیده‌اند. تنها جرم این ملت درخواست حقوق برابر با اقلیت عرب سنی مذهب حاکم بر این کشور بوده، بدون جدا شدن از جهنم عراق! در ایران شاهنشاهی و اسلامی سده‌های اخیر کردها فقط بخاطر خودمختاری خواستن، یعنی اداره امور منطقه و کسب حقوق فرهنگی نه در حد برابر حقوقی با برادران بزرگتر خود!! به زیر گیوتین ها کشته شده و خاک و سرزمینشان در اشغال نظامی اشغالگران بوده و هست. زندگی و سرنوشتشان در دست عده‌ای نظامی و ساواکی و ساوامای پاسدار و ژاندارم و پلیس و جهادی و مجاهد و بسیجی و ... کهنه اندیشان و نبش قبرکن ها بوده و هست.

انکار ملیت و زبان، میلیتاریزه کردن منطقه، اعدام، زندان، تبعید دسته جمعی، بمباران شهر و روستا و ویران نمودن اماکن مسکونی، کوچاندن اجباری، تبعیض مذهبی و پایمال کردن حقوق وجدانی، توهین به مقدسات ملی و مذهبی و شخصی، عقب نگه داشتن منطقه از نظر فرهنگی، اقتصادی و علمی و عدم سرمایه گذاری اقتصادی و صنعتی دولتی و عدم اجازه برای سرمایه گذاری صنعتی خصوصی در شرایطی که معادن زیادی در منطقه وجود دارد. نبود مراکز فرهنگی و علمی... مجموعه ای از سیاست و برنامه نژادپرستانه گذشته و حال حکومت های حاکم بر ایران بوده و هست.

مجموعه سیاست های فوق در ترکیه، عراق، سوریه و ایران این فکر را تقویت می کند که کردها در تمام این کشورها بیگانه تلقی می شوند، اگر غیر از این بود، کردها در ایران وضعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نظیر مناطق خراسان، فارس، اصفهان، کرمان، آذربایجان و مرکز را می داشتند و یا در ترکیه و عراق و سوریه وضعیتی شبیه مناطق ترك و عرب نشین.

برخی از متفکرین و فعالین سیاسی سازمان های سراسری و برخی از اندیشمندان فارس و فارس اندیش، مصائب فوق را در سطح کل ایران همطراز می دانند و عامل آنرا حکومت های پهلوی و اسلامی معرفی می کنند!

به زبان ساده تر از دیدگاه این افراد و جریان ها تمرکز مراکز اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و علمی و خدماتی و تمرکز سرمایه در مناطق فارس و آذری زبان، همطراز است با کردستان و سیستان و بلوچستان و ترکمنستان و مناطق عرب نشین. اما از دیدگاه انسانها و ملیت های زیر دست درجه دوم و درجه چندم این امر تصادفی نیست و از طرف دیگر نوعی همفکری میان این روشنفکران و اندیشمندان با دولت ها و حکومت ها هم تصادفی نیست. نوعی از تفکر، احساس، زبان، فرهنگ و سیاست مشترک بین دستگاه حکومتی و این دسته از روشنفکران، ادیبان و اندیشمندان فارس و نیروهای سیاسی سراسری اپوزسیون قدیمی و جدید مذهبی و غیر مذهبی چپ و غیر چپ وجود داشته و هنوز هم وجود دارد.

در این میان سکوت دائمی ملت فارس در برابر سرنوشت دیگران و خصوصا کردها امری تصادفی نبوده. همچنین این امر تصادفی نبوده که نیروهای سرکوب و اهرم های اداری رژیم های حاکم در کردستان همیشه از مناطق فوق الذکر ایران بوده اند و مگر غیر از این است که همیشه بطور مطلق همه مسئولین درجه يك و درجه دو ادارات و مراکز و سازمان های دولتی در کردستان غیر کرد بوده و هستند. تو گویی این منطقه از هر نظر اشغال شده است.

احساس جدایی و جدا بودن از همان اوان کودکی در کردان شکل می گیرد. در مدرسه، در محل کار، در کوچه های شهر و روستا، این احساس با کودکان کرد رشد می کند. کودک کرد از همان کودکی باید زبان بیگانه با زبان پدر و مادرش را یاد بگیرد. تقلید فرهنگ بیگانه ای را بکند و فرم و احساس بیگانه ای را درخود پرورش دهد. قطعا کودکان و والدین فارس زبان خارج از ایران می بایست این احساس را تجربه کرده باشند. که کردها در شهر و دیار و خانه خود چه کشیده اند و با چه روانی بزرگ می شوند.

استدلال میشود، کردها و فارس ها یکی هستند. برخی کردها را بخشی از فارس ها می دانند و می گویند زبان کردی هم لهجه ای از زبان فارسی است، البته همین استدلال را ترك ها و عرب ها هم دارند، یعنی در ترکیه زبان کردی لهجه ای از زبان ترکی و در عراق و سوریه لهجه ای از زبان عربی است. اگر از بحث تاریخ و رد این خزعبلات بگذاریم و قبول کنیم که کردها مثل فارس ها و از فارس ها هستند. در کدامیک از دوره های تاریخ، برادران فارس در ایران از خواست و مبارزات کرد در منطقه خاورمیانه و بخصوص در ایران دفاع کرده اند؟

در همین سده حاضر هنگامیکه سمکو و یارانش با رژیم شاهنشاهی در نبرد بودند، کدام نیروی سیاسی، اجتماعی و کدام طیف از مردم و روشنفکران فارس از این حرکت دفاع نمودند و یا احساس همدردی و همبستگی کردند؟ زمانی که قاضی محمد اولین تجربه های دموکراسی در تاریخ ایران زمین را در سال 1945 به مردم ایران نشان میداد، کدامیک از اقشار اجتماعی، سیاسی مردم فارس و کدام دسته از شاعران، نویسندگان و معماران فرهنگ و هنر ایران از جمهوری کردستان در مهاباد و "برادران کرد" خود دفاع نمودند؟ و علیه کشتار مردم این سامان و در هم کوبیدن جمهوری کردستان، و به دار آویختن قاضی محمد رئیس جمهور و دیگر یارانش به اعتراض و مبارزه پرداختند،

هنگامیکه اسماعیل شریف زاده و یارانش در سالهای 47-1346 ه.ش. مسلحانه با ارتش و ژاندارم های رژیم ایران در نبرد نابرابر بسر می بردند، کدامیک از هم نژادان فارس!! از این جانبختگان به دفاع برخاستند و اعتراض نمودند؟

داستان سالهای بعد از انقلاب 1357 هنوز در اذهان باقی است. در همین 13 سال گذشته چه کسانی در لباس ارتش و پاسدار و مجاهد(اوائل انقلاب مردم کردستان به نیروهای غیر ارتشی جمهوری اسلامی مجاهد می گفتند) و بسیجی و جهادی به فرمان رهبر انقلابشان خمینی و شورای انقلاب و دولت و مجلس و به فرمان برخی از نیروهای سیاسی اپوزسیون به کشتار مردم کرد پرداختند؟

اصولا مردم فارس و پیشروهای آنان در کدام دوره از تاریخشان از خواست های مردم کرد در حرف و عمل دفاع کرده اند؟ کدامیک از اقشار مردم و نیروهای سیاسی و روشنفکران، ادیبان و شاعران و محققین و مورخین و دانشمندان فارس در طول 50 سال اخیر از خودمختاری اعلام شده از طرف حزب دمکرات دفاع و پشتیبانی کرده اند؟ که نه جدایی طلب بوده و نه هست؟ قدیمی ترین احزاب دمکرات و نیروهای سیاسی از ابتدای تاسیس از جمله حزب توده و جبهه ملی و منشعبین ریز و درشتشان چه زمانی اعلام آمادگی کرده اند تا در برابر رژیم های حاکم بر ایران در کنار برادران و خواهران کرد خود مبارزه کنند؟

در طول همه این سالها چه زمانی اعتراضی همگانی از طرف کارگران، کارمندان و غیرو علیه سیاستهای نژادپرستانه حاکمان و علیه کشتارهای جمعی مردم کرد صورت گرفته است؟

در میان عالمان فارس، از جمله ادیبان، شاعران، هنرمندان و دانشمندان علوم مختلفه کدامیک روزی روزگاری این احساس را کرده اند به وسیله قلم و هنرشان بیان حال این مردم و تلاششان برای زندگی باشند؟ غیر از اشعاری از زنده یاد سعید سلطانپور و علیرضا نابدل آذری زبان چه اثری در میان ادبیات و هنر فارس زبانان در رابطه با احساس همدردی با کردها وجود دارد؟ اما در نفی هویت ملی این ملت و علیه آن می توان آثار زیادی از این خداوندان اندیشه و فکر پیدا کرد. و این در حالی است که خوشبختانه ادبیات نوشتاری فارس ها مملو از اشعار و نوشته ها و احساس همدردی و ترجمه ها در باره افراد و شخصیتها و ملت های فرسنگها فرسنگ دورتر از ایران در قاره های آفریقا و آمریکای لاتین و آسیا و اروپا و بخصوص بلوک شرق سابق است.

مردم کرد از این تاریخ شرم آور نتیجه درناک و تاسف آوری را می گرد، که برادران و خواهران فارسشان در هر زمان و موقعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که بوده اند، اعم از سیاستمدار و ادیب و هنرمند سرنوشت این مردم و زندگی شان برای آنان اهمیتی نداشته است. و چه بسا با سکوت خود در طول تاریخ مهر تائید بر اعمال حکومت ها در برابر کردها زده اند.

اما برعکس مردم کرد و نیروهای سیاسی آن در هر مقطعی از تاریخ از جنبش ها و حرکات اعتراضی دیگر نقاط هم دفاع نموده و هم شرکت فعال داشته اند. ورق زدن تاریخ در تمام دوره ها در جهت اثبات این نظر است. تاریخ مشترک کرد و فارس تاریخ همبستگی دو طرفه نبوده. مردم کرد در تمام این دوره ها تاریخ و سرنوشت ویژه خود را داشته، فارس ها چنین تاریخ و سرنوشتی نداشته اند. تاریخ کردها تاریخ همبستگی با دیگران بوده و در عین حال تاریخ خودویژه و منفرد را نیز داشته و دارد. **حال باید پرسید تا به امروز چه کسی جدایی خواه بوده، کردها که در فکر و عمل همبستگی داشته اند یا فارس های در حکومت و غیرحکومتی که اصولا بیگانه با دیگران بوده و هستند؟** آیا کردها و دیگران جدایی طلب هستند، که هزاران سال در خدمت فرهنگ و هنر و تاریخ و سیاست فارس بوده اند، یا فارس ها که با ساده ترین مسائل تاریخی و فرهنگی دیگران بیگانه بوده و هستند؟

حزب دمکرات کردستان ایران و دیگر نیروهای کرد که همیشه در راستای خواستهای سراسری حرکت کرده اند، جدایی طلب بوده اند، یا نیروهای سراسری که اصولا اعتقادی به حقوق دیگران نداشته اند؟ اصولا کدام نیروی سراسری در حکومت و یا اپوزسیون اعتقادی به تقسیم حکومت با دیگران داشته و دارد؟ آیا ملل دیگر غیر فارس در فکر و اندیشه این نیروها جایی دارند؟ اصولا ساختار حکومتی و دولتی و حزبی احزاب و سازمانها، غیر از تمرکز و تمرکزگرایی که در راس آن فارس ها هستند، بوده و هست؟ **تمرکزگرایی هسته اصلی تفکر در تمام زمینه های حکومتی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و عدالت بوده و هست.**

قرن حاضر که قرن تراژدیهای مردم کردستان بود، به پایان خود نزدیک می شود. اما مدعیان ایرانی حقوق بشر در جامه ها و موقعیت های مختلف هنوز راضی نشده اند از خواسته های مردم کرد و دیگر ملل ایران دفاع و پشتیبانی کنند. نیروهای سیاسی و روشنفکران ایرانی فارس زبان و فارس شده، هنوز در فکر این هستند که چطور به کردان بقبولانند دست از شعار خودمختاری و بازی های مشابه آن بردارند.

هنگامیکه درد جانکاه ما، درد آن کسانی نیست که خود را به ظاهر برادران و خواهران ما می دانند، زندگی مشترک ما با آنها چه لزومی دارد؟

کوتاه سخن تاریخ ما همچنانکه تاریخ نشان داده، راه خود را داشته و طی کرده، و خواهد پیمود. دیگران می بایست مشغول ساختن تاریخ خود باشند و بگذارند ملت ها با آگاهی و آزادانه تاریخ مشترک خود را بسازند نه زیر زور و سرنیزه.

این روزها غیر از جمهوری اسلامی، ترکیه و سوریه، نیروهای راست و چپ، مذهبی و غیرمذهبی، انقلابی و مرتجع، سلطنت خواه و سلطنت از دست داده، ملی و غیرملی و جمهوری خواه همه دادشان به آسمان بلند است. درحالت تب و لرز و ترس و وحشت و عصبانیت مصاحبه می کنند، مقاله می نویسند، شبها خوابشان نمی برد، کابوس می بینند که کردستان جدا شده است، از خواب که می پرند به زمین و زمان بد و بیراه می گویند، عاقلترها دلیل تراشی می کنند و دایه مهربانتر از مادر می شوند و برخی از آقایان هم "در جلد نام خانمها" افسار پاره کرده و استقرارشان می گیرد. همه این عالیجنابان دلشان برای تمامیت ارضی عراق می

تپد!! عراق، عراقی که طرفداران ایرانی قدس، می خواستند خاکش را به توبره بکشند. عراقی که پیشروهای ایرانی تقاضای شرکت رسمی در جنگ با آنرا از دولت ایران می کردند و سوپر پیشروها بدون میل جمهوری اسلامی در آنجا خود را به کشتن می دادند. عراقی که ضد عرب های ایرانی، ایرانی اندیش فارسی گویی، می خواستند سر به تن عراق و عراقی و عرب نباشد.

همه این افراد با زیر پا گذاشتن شعارهای خودشان، دموکراسی، آزادی و عدم دخالت در امور دیگران به دفاع از تمامیت ارضی عراق صدام برخاسته اند. چرا که اگر امروز کردهای عراق آزاد شوند، فردا کردهای ایران هم آزادی می خواهند و آنوقت تمامیت ارضی ایران زمین هم بخطر می افتد. طرفداران دو تمامیت ارضی (ایران و عراق) در این شرایط حساس و وظیفه خود می دانند حال که عراق توان حفظ تمامیت ارضی خودش را ندارد، ایفای نقش تاریخی نمایند و در دفاع از عراق صدام به دشمنی با آزادی کردها بپردازند. دشمنی با انسانهایی که صدها سال است در مبارزه مرگ و زندگی بوده و خواهان طرد دیکتاتوری در ایران و عراق و سوریه و ترکیه هستند. حال ایرانی های به ظاهر دیکتاتور ستیز و آزادیخواه!! در حرف و عمل در کنار دیکتاتور ها قرار می گیرند. طالبین ایرانی حقوق بشر!! البته بشرهای آفریقایی، آمریکایی و بلوک شرق سابق و هر بشری غیر از کرد، نگران فاشیستهای مرکز نشین ترکیه هم هستند. چرا که جدانشدن کردستان از ترکیه یکی دیگر از کابوس های وحشتناک برای نیروهای سیاسی ایرانی می باشد. کابوس بسیار دهشتناک تر جدا شدن "کردهای ایرانی" از ایران اسلامی است. تمامیت ارضی طلبان یعنی کمونیست ها، سوسیالیست ها، ملیون، جمهوری خواهان، سلطنت طلبان، مجاهدین و... علنا و عملا هزار بار ایران اسلامی و شاهنشاهی، ترکیه فاشیستی و عراق و سوریه دیکتاتوری را به آزادی کردها و دیگر ملل ترجیح می دهند. حال باید از کلیه نیروهای سیاسی ایرانی پرسید وجه تمایز آنها از نظر درک از دموکراسی، آزادی و حقوق بشر با حکومت های کنونی ایران و عراق و ترکیه و سوریه در چیست؟ این دانشمندان علوم مختلفه از ترفندها برای اثبات نظرات خود مدد می گیرند، فلسفه های مختلف را زیر و رو می کنند، تاریخ را تحریف می کنند، مذاهب و ادیان را به یاری می گیرند، نژاد تراشی می کنند، انتگراسیون اقتصادی و فرهنگی اروپا را پیش می کشند و حتی تزه های هیتلری را تبلیغ می کنند و چشم بر واقعیت سالهای اخیر می بندند و کلیه احادیثشان را در جهت وصلت کردها با ترک ها و عرب ها و فارس ها بکار می گیرند و مصلحت کردها را گوشزد می کنند. کردها تا به امروز زیاد از زبان این دوستان آنچه را که باید از آن دوری جویند شنیده اند، حال انتظار اینرا دارند از زبان این دوستان بشنوند اجازه کسب کدام حقوق را دارند؟؟

متأسفانه روشنفکران وطنی همان عادات و فرهنگ را یدک می کشند که در سرتاپای زندگی دولتمردان و روشنفکران دولتی و حزبی شوروی سابق، یوگسلاوی سابق، استعمارگران انگلیسی و فرانسه سابق و جمهوری اسلامی و حکومت های شاهنشاهی ایران و سلاطین عثمانی و خلفای بغداد وجود داشته. استعمارگران سابق به استعمارگری عادت کرده بودند. دیکتاتور ها به دیکتاتوری و شونیست ها به خودبزرگ بینی و دیگران خواربینی عادت کرده اند. ترک این عادات در بخشی از این کره ما به قیمت جان میلیون ها انسان، نابود شدن بخشی عظیمی از طبیعت، به تعویق افتادن آرزوهای انسانی به زمانهای دورتر تمام شد. لیک همین عادات و فرهنگ در منطقه ما هنوز حاکم است و در جان و روان سازمانهای سراسری ایرانی هم حاکمیت جدی دارد.

روشنفکران ملت غالب در نظام هایی پرورده شده اند که دروغ، شانناژ، سفسطه بازی، فلسفه بافی و پامال کردن حقوق دیگران شاخص آن بوده، توجیه اعمال این نظام ها در برابر ملل تحت ستم پیشه ی بسیاری از این روشنفکران بوده و هنوز هم هست. ترک همه این عادات و رفتارها کاری است دشوار، که فقط از انسانهای مستقل اندیش، انسان خواه و حق طلب بر می آید. چنین جسارتی در ترد این عادات و رفتار و اندیشه ها در میان سازمان ها و احزاب ایرانی تاکنون دیده نشده و روشنفکران و اندیشمندان منفرد هم تابحال نشانی از این ترک عادت و رفتار و سیاست از خود نشان نداده اند. لیک همه باید بدانند دنیای عادات کهنه و کهنه پرستی و کهنه اندیشی و حکومت های کهنه زیر ضربات شدید حق طلبی و آزاداندیشی در عرصه گیتی قرار گرفته است. دیری نخواهد پایید که واقعیت های زمان ما مثل پتک گران فرود آید و اندیشه های این اندیشه بافان را بر سرشان خراب کند.

فرهنگ استعماری از بنیاد فرو ریخته، استعمارگران دیروز برای حفظ خود در پی بنیاد نوینی از نظر اقتصادی، سیاسی، اجتماعی هستند، که واقعیت امروز و فردا را مد نظر داشته باشد. دنیای حکومت های گنبدیده سپری شده است، افکار پوسیده زیر ضرب هستند، ناقوس فروپاشی حاکمیت های کهنه سیاسی و فکری خیلی وقت است به صدا درآمده است.

مردم کرد هم اگر راه خود را یافته باشد، هرچه بیشتر در جهت تثبیت شخصیت مستقل و ملی خود پیش خواهد رفت و انتظار زندگی دوستانه ای را با شخصیت های مستقل و ملی دیگر خواهد داشت. لیک کردها

دیگر خواهان ماندگاری شخصیت خود در دیگران و قبول قیّم از هر نوعش نیستند. حال چه امروز حزب و یا جریان کردی این راه را بپذیرد یا نه. راه مردم کردستان همان است که صدها سال پیش از این تعیین شده است و آن آزادی و رهایی از هر قید و بند و تار پودی است. مردم کرد دوستدار زندگی مسالمت آمیز و برادرانه با هر ملتی هستند. هر ملتی که در عمل برادر بوده و به آزادی و دموکراسی دیگران هم پایبند باشد. اپوزسیون ایرانی در دوره‌ای از زندگی هستند که هنوز مردم کرد را بعنوان ملت مستقل قبول ندارند و اصولاً اعتقادی به چند ملیتی بودن ایران ندارند. از چنین اپوزسیون نباید انتظار آزادی و دموکراسی را داشت.**

فوریه 1993 (بهمن 1371)

کردها و کابوس جدایی!

آنچه ما امروز در صحنه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در ایران شاهد آن هستیم وجود و گسترش از همگیختگی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و فکری است. اینکه آیا این از همگیختگی چند روزه و یا چند ساله بوجود آمده و یا معضلی تاریخی در ایران بوده، نیاز به بررسی جدی از نظر تاریخی، اجتماعی فرهنگی و اقتصادی دارد. راه آینده ایران بدون شك از فراز چنین بررسیهایی می تواند روشنتر جلوه نماید.

امروزه در ایران و خارج از آن جریانات مختلف سیاسی بجای بررسی ناهمگونیها، شکاف ها در زمینه های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، فریادهای سیاسی و غیرسیاسی سر می دهند دال بر اینکه همه ساکنان ایران، ایرانی هستند، تمام ساکنان نقاط مختلف ایران همسان زیرستم بسر می برند و همه آنها يك دشمن دارند و آن هم همان دشمنی است که این یا آن حزب نشان می دهد. وفور دهها جریان سیاسی ناهمگون، نامتحد در داخل و خارج نشان بارزی است بر وجود این ناهماهنگی ها و ناهمگونیها و این نشان از دو نکته مهم دارد:

1- واقیعت عینی و تاریخی ایران و جامعه آن از طرف کلیه احزاب و جریانات ایرانی در داخل و خارج و در داخل و خارج حکومت و از گونه نشان داده می شود.

2- وضعیت ذهنی مردم ساکن سرزمین های ایران:

آ- برای این جریانات ناشناخته می باشد،

ب- این جریانات وضعیت ذهنی خود و جریان سیاسی خود را بر تمام ملل ایران تعمیم می دهند.

از همین زاویه از نگاه يك فارس اعم از روشنفکر و غیرروشنفکر، سیاسی و غیر سیاسی ساکن تهران، مشهد، اصفهان، لس آنجلس، برلین، لندن، پاریس و... که سری در سیاست می جنباند و یا سرکی به سیاست می کشد، يك انسان کرد، بلوچ، ترک، عرب و... همان فارسی است که در نقطه دیگری از ایران زندگی می کند و همان مشکلات او را دارد. در نتیجه همان خواست سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی که او برای خود مطالبه می کند، خواست تمام مردم از هر نژاد و قومی در ایران تلقی می شود.

اگر تاریخ را از هر طرف ورق بزنیم یعنی از امروز به دیروز و یا از دیروز به امروز، عکس این ذهنیت را در میان ملل غیر فارس خواهیم دید. در اینجا از بررسی تاریخ دور، دوری می جویم و تنها به نکاتی از تاریخ از مقطع بروی کار آمدن حکومت رضا شاه و بعد از آن می پردازم.

به قدرت رسیدن رضا شاه همراه بود با متمرکز کردن قدرت در مرکز. رضا شاه به مانند همتای خود (آتا ترک - پدر ترکها) در ترکیه به يك رنگ نمودن و یکی کردن همه مردم پرداخت.

فرهنگ واحد، لباس متحدالاشکل، زبان رسمی واحد، سیستم آموزش و پرورش یکدست، سیستم اداری واحد و بسیار چیزهای دیگر، ارمغان تمرکز دولتی و حکومتی بود. رضا شاه برای اجرای احکام و قوانین خود در تهران، اصفهان، شیراز و بلاد یگر فارس نشین مشکلی نداشت، مشکل در آذربایجان، کردستان، بلوچستان، عربستان و جاهای دیگر بود (و این همان مشکلی بود که جمهوری اسلامی در آذربایجان، کردستان، خوزستان، ترکمن صحرا در شکل اسلامیش با آن روبرو شد). این ملت ها می بایست خود را با دکتترین رضا شاه سازگار کنند و چون این ملت ها چنین قراری را از طرف خود صادر نکرده بودند، لذا می بایست ماشین سرکوب براه افتد و بزور تفنگ، سرنیزه، اعدام، زندان، تهدید، سیاست تجدد طلبی (در جمهوری اسلامی سیاست بازگشت خواهی) رضا شاه و حکومت شاهنشاهی او پیش برده شود. اینکه ژاندارمها، ارتش و نیروهای نظامی در مناطق ایران چ برس مردم غیر فارس آوردند، در تاریخ دردناک ملت های کرد، آذری، بلوچ و عرب حك شده است، که شاید برخی ها شنیده و یا خوانده باشند. در کردستان پوشیدن لباس کردی در ملا عام، ادارت و مدارس ممنوع شد و حتی روستائیان هنگام آمدن به شهر می بایست کلاه رضا شاهی بر سر کنند و شلوار دو لنگه (اصطلاحی در میان مردم) بپوشند. ژاندارمها و پاسبانها در روستاها و شهرها با شدت تمام به آزار دادن زنان و مردان کرد پرداختند و این شیوهی بود که تا سقوط رژیم شاهنشاهی به شیوه های گوناگون در مدارس و ادارت ادامه پیدا کرد. ادبیات و زبان کردی ممنوع شد. داشتن کتب کردی مجازات زندان و تبعید را داشت و این سیاست تا فرار محمد رضا شاه از ایران در سال 1357 ادامه یافت.

سیاست فوق به اینجا ختم نشده بلکه عرصه های اقتصادی، صنعتی، علمی، اجتماعی را نیز دمربر گرفت. این مناطق که میلتاریزه شده و در فرم اشغال نظامی در اختیار حکومت مرکزی قرار گرفته بود، نه تنها محروم نگه داشته شد، بلکه منابع زیرزمینی و تولیدات کشاورزی و دامداری آن نیز در اشکال و شیوه های متفاوت به سود بازارهای غیر از بازار کردستان غارت می شد، اصولا از قبل آن سرمایه داران مرکز و دیگر نقاط سود

می بردند. اغلب مازاد تولید این مناطق بخصوص میوه راهی به بازارها پیدا نمی کردند و در باغات می مانده و از بین می رفت. جوانان کرد برای کار و یا تحصیل می بایست راهی نقاط دیگر شوند و به این ترتیب از موطن خود کنده شده و برای برخورداری از آینده بهتر در این مناطق ماندگار شوند و نوعی وداع با فرهنگ خود را از طرفی پذیرا شوند و از طرف دیگر از خدمت کردن به هم ولایتی های خود محروم گردند. پیشبرد این سیاست از مقطع به قدرت رسیدن رضا شاه تا ظهور حکومت اسلامی باعث ظهور حرکت های سیاسی و نظامی زیادی علیه حکومت مرکزی و اهرمهای حکومتی آن در کردستان شده است. جنبش شیخ عبیداله شمزینی، جنبش اسماعیل خان شکاک (سمکو)، جنبش کومله ژ.ک، ایجاد حکومت ملی کردستان در مهاباد، جنبش های بعد از آن و سرانجام جنبش مردمی مردم کردستان از سال 1357 تا سال 1360 نشان می دهد که جدایی میان کردستان و مناطق فارس نشین جدایی میان دو ملت و دو سرزمین می باشد. نشان از تفاوت دو ملت فارس و کرد از یک طرف و نشان از دو نوع برخورد حکومت با دو نوع ملت می باشد. اینکه رهبران کرد نظیر سمکو و قاضی محمد (رئیس جمه‌مور کردستان در سال 1946) راه خود را از تهران جدا کرده و راه رهایی ملت خود را در پیش گرفته بودند نشان دیگری است بر این ادعا که آزادی ملت کرد و دیگر ملت های ایران:

- 1- در تهران بدست نمی آید بلکه در آنجا رقم خواهد خورد که ملت ها هستند.
- 2- مطالبه آزادی کردها (ایضا آذریها، عربها، بلوچها و...) و فارس ها شامل یک محتوا و یک فرم واحد سیاسی نمی شود.

بدون شك در جهان امروز سیستمهای سیاسی و حکومتی وجود دارند که می توانند زندگی دو ملت یا چند ملت را در کنار هم با حقوق برابر تضمین کنند. اما بنظر می رسد قوم فارس و رهبران ناهمگون آن در حاکمیت و خارج از آن از هر دسته و گروه فکری و سیاسی، هنوز امکان ذهنی و تاریخی را برای پذیرش چنین سیستمی نیافته اند. اگر سیاست در ایران بر همین پاشنه بچرخد که تاکنون چرخیده است باید انتظار آنرا داشت که کابوس سیاستمداران فارس روزی واقعیت پیدا کند و آن "کابوس" جدایی سیاسی و سرزمین ملت های غیر فارس از ایران خواهد بود و این تنها راه رهایی ملل غیر فارس در سرزمین ایران است!

2003/1/17

فرهنگ و زبان کردی و برخورد فرهنگسازان فارس با آن

در زمینه تفاهم فرهنگی میان ملل سرزمین ایران کار اندکی صورت گرفته است. بیگانگی اندیشمندان، هنرمندان و فرهنگسازان فارس با ارکان فرهنگ، زبان و تاریخ دیگر ملل ایران، یکی از معضلات جدی جامعه روشنفکری ایران است. نویسنده این سطور در طول سالیان همزیستی و همکاری هنری، فرهنگی و سیاسی خود با روشنفکران، هنرمندان، سیاستمداران و فرهنگسازان فارس در ایران و خارج از آن به کرات شاهد، بی میلی، مخالفت و ضدیت آنها با زبان و فرهنگ غیر فارس ها بوده است، این امر همیشه یکی از موضوعات بحث روشنفکران در داخل و خارج از ایران بوده و هنوز هم هست. در این بخش شاهد برخورد بزرگان سخن و ادب فارسی با دیگران خواهیم بود. سه مطلب و گزارش زیر برشی از این بحث ها در سال های 1990 به بعد در ایران و خارج از آنرا نشان می دهد.

کنگره فردوسی و ملت ها

سپتامبر 1990

در تاریخ 24 و 25 شهریور (15 و 16 سپتامبر 1990) به همت بنیاد فرهنگی محوی و همکاری برخی از مراکز فرهنگی و هنری ایرانی در آلمان و شهرکلن، کنگره ای جهت بزرگداشت شاهنامه ابولقاسم فردوسی در سالن دانشگاه کلن برگزار شد. در این جلسه استادان زبان و ادبیات فارسی از ایران، پاکستان، چین، آلمان و... شرکت جستند. فضای علمی خراسان در زمان فردوسی، توجیه اصالت برخی از ابیات شاهنامه، شاهنامه در چین، مآخذ شاهنامه و دیگر حماسه های ملی، سرنوشت در شاهنامه، تقلید از شاهنامه در شبه قاره هند، قهرمان و قهرمانی در شاهنامه، نقش فردوسی در حفظ هویت ملی ما ایرانیان، نگاهی کوتاه به فن داستان سرایی فردوسی موضوعاتی بودند که توسط استادان عبدالجواد فلاطوری، دکتر محمد دبیر سیاقی، دکتر محمد ترابی، دکتر ذبیح اله صفا، آقای علی اکبر سعیدی سیرجانی، دکتر احمد تمیم داری، دکتر احسان یار شاطر، دکتر جلال متینی، دکتر جلال خالقی مطلق به آن پرداختند.

بزرگداشت شعرا و ادبا خصوصا در این برهه از زمان که این بزرگان یعنی فردوسی و حافظ و... که معماران زبان و ادبیات فارسی خوانده می شوند، از طرف فرهنگ ستیزان جمهوری اسلامی ایران مورد غضب قرار می گیرند، کاری نیکو است. هرگز فراموش نخواهد شد که در اولین کنگره شعرو ادب ج.ا.ا. در سال 1360 در سالن تالار رودکی (وحدت) آقایان حجازی، فدایی و خامنه ای (محمد) اعضای کمیسیون ارشاد اسلامی مجلس و کسانی چون علی معلم و سروش و... چه برخوردی با این بزرگان بخصوص فردوسی نمودند، این آقایان فردوسی را طرفدار فئودال و شاه خواندند و حافظ وخیام را باده پرست نامیدند و همین آقایان با تکیه بر اشعار کسانی چون نصرت رحمانی (اشاره آنها به برخی از اشعار رحمانی در رابطه با زنان بود) به تخته نیما و شعر نو پرداختند. و دست آخر آن شعارگوی معرکه گیر اورمیهای (یکی از فلاژهای این شهر که شعر هم میسرود) و آن معلول جنگی را (قصد توهین در میان نیست) بعنوان شاعر وادیب ایرانی و مسلمان به جای ثروت ادبی ایران به حاضران معرفی کردند. و نیز در شرایطی که بطور رسمی و غیررسمی ادبیات و هنر ملی و متکی به علم مورد غضب قرار می گیرد و درس تخته می شود و زبانها دوخته می گردند، این نوع کنگره ها مفید و لازم است و جای تقدیر دارد.

اما در این کنگره مفاهیم کهنه ای این بار از زبان بزرگان ادب ایران بر زبان آمد که جای تامل دارد، آنهم در همان چهارچوب فکری که سالهاست تکرار می شود که عرصه های سیاست، فرهنگ و هنر و ادبیات مارا آلوده کرده است. مفاهیمی چون، ایرانی و ملیت ایرانی، و "زبان ملی" به کرات بر زبان آمد که منظور فارس ها و یا پارس ها و زبان فارسی بود. گویی کردها، بلوچ ها، آذری ها و دیگران ملیتی غیر از فارس ندارند و در این ایران بزرگ نقشی در تاریخ، سیاست، ادبیات، زبان و فرهنگ و هنر نداشته اند و اگر داشته اند، کرد، و بلوچ و آذری نبوده بلکه فارس بوده اند. کاری که عرب ها در مورد بزرگانی چون رازی و ابن سینا و غزالی و دینوری و دیگران کردند. چون این بزرگان در دوره تسلط اعراب و اسلام و بعد از آن آثار خود را به زبان عربی انتشار داده اند، از طرف اعراب عرب خوانده می شوند. در صورتیکه اینان فارس و یا کرد

بوده‌اند. و این گفته از عرب‌ها است که می‌گویند: «هر آنکس به زبان عربی اثری خلق کرده عرب است». حال فرق نمی‌کند آن شخص عبدالباسط عبدالصمد کرد باشد و یا عباس محمود اعقاد دیاربکری. این یکی قاری قرآن به زبان عربی بوده و آن دگر نویسنده‌ای که به زبان عربی می‌نوشته، نظر خود آنها هم برای آقایان که صریحا خود را کرد خوانده‌اند ارزشی ندارد. دعوی که هنوز بر سر ابوعلی سینا و ذکریای رازی بین عرب و فارس ادامه دارد از این جمله است.

متأسفانه در ایران به زور اسلحه و سیاست و به زور کتب تاریخی دروغ و تبلیغات و بوسیله امکانات حکومتی، مزدگیران به اصطلاح ادیب فارس و غیر فارس این معنا گسترش یافته است، که در ایران فقط يك ملت وجود دارد. و آن ملت ایران است، که زبان رسمی آن فارسی و مذهب رسمی آن شیعه اثنی عشری است. منظور از این ملت همان ملت فارس و پارس قدیم است که مذهب آن شیعه اثنی عشری نیز هست، هرچند آذری‌ها هم به مناسبت مذهبشان ایرانی خوانده می‌شوند، اما زبان و ادبیات و فرهنگ آنها بنابه تعبیر فوق ایرانی نیست و طبعاً رسمی هم نیست. بنابه تعبیر فوق مللی نظیر کرد و بلوچ که نه زبانشان فارسی است و نه مذهبشان شیعه اثنی عشری، جزو مقوله ایرانی برطبق قانون اساسی هر دو رژیم شاهنشاهی و اسلامی.

اگر در ایران غیر فارس و غیر شیعه‌ای وجود دارد، طایفه و عشیره و اقوام و اقلیت مذهبی تلقی می‌شوند که در مقوله ملل نمی‌گنجند. آنها طوایف و عشایر و اقوام بوده و جزو ملت فارس تلقی می‌شوند که به لهجه‌های محلی تکلم می‌کنند و آنها را عشایر کرد و بلوچ و لر و غیرو می‌خوانند. مثلاً کردها به هنگام نوازش همیشه مرزداران غیور، نوع اسلامی‌اش عشایر کرد مسلمان و مرزداران کرد مسلمان نامیده می‌شوند، که البته این نوازش مقطعی بوده و کردها همیشه تجزیه طلب خوانده شده‌اند، هرچند این ملت هزاران سال است در سرزمین آبا و اجدادی خود زندگی می‌کند.

تاریخ نویسان شاهی با دستمزد شاهانه اقدام به نوشتن تاریخ عشایر و یا تاریخ کردستان می‌نمودند و این دستور شاهانه را اثبات می‌کردند، که کردها همان فارس‌ها هستند و کردی یکی از لهجه‌های فارسی است و مردم کرد یکی از گروه‌ها و عشایر و طوایف متعلق به فارس‌ها است. (ترك‌های جوان ترکیه، کردها را ترك‌های کوهی می‌نامند که زبان مادری خود را فراموش کرده‌اند، عرب‌ها کردها را همان عرب‌ها می‌دانند). این تاریخ دروغ ساخته و ترفندهای عدیده، تنها به خاطر ذوب و خذف دیگر ملت‌ها بوده است. به همین دلیل زبان، ادبیات دیگر ملل ممنوع و مراسم ملی آنها قدغن شده است. آن بلایی که عرب‌ها بیش از چند صدسال بر سر ایرانی‌ها و از آن جمله فارس‌ها و کردها و دیگران آوردند، حکومت‌های فارس هم تا به امروز بر سر ملت کرد و دیگر ملل ساکن ایران آورده‌اند.

متأسفانه این معنای دیرینه در کنگره فردوسی نیز رنگ غلیظ خود را داشت، یکی از سخنرانان با تکیه بر فردوسی و شاهنامه با حرارت اذعان می‌داشت که «ایرانی‌ها ایرانی باقی خواهند ماند حتی اگر به کره ماه هم بروند» و همچنین ایشان از مرزدارانی که سالها در برابر یونانیها، عثمانی‌ها، و رومی‌ها از ایران دفاع کردند یاد نمود. البته منظور سخنران از ایرانی سفرکرده به کره ماه و مرزدار ایرانی همان «فارس‌ها» بود. هرچند در مرزبین ایران و عثمانی و یونان و روم «فارس زبانی» وجود نداشته باشد.

در کنگره فردوسی در شهر کلن بسیار از «زبان ملی» از «میهن» و از «ایران» صحبت شد، از عظمت و بزرگی ایران، زبان و فرهنگ و شعرو ادبیات آن گفته شد، از تاثیر شاهنامه در چین، هند، پاکستان، گرجستان و کجا و کجا حرف زده شد. اما از شاهنامه در ایران، از شاهنامه در میان ملل ساکن در ایران نظیر کردها و بلوچ‌ها و... سخنی نرفت. شاهنامه بعنوان سرچشمه‌ای عظیم، قرون متمادی جزو اولین کتب درسی در مراکز علمی و ادبی کردستان تا همین اواخر بوده. از شاهنامه به زبانهای مختلف یاد شد اما از شاهنامه به زبان کردی و نقالی دیرینه آن خبری نبود. یکی از سخنرانان سعی داشت در مورد تاثیر شاهنامه در شبه قاره هند چیزی از قلم نیندازد، دیگری تیزبینانه سرزمین چین را به زیر ذره‌بین خود می‌کشید و آمار دقیق از تعداد شاهنامه‌ها، فهرست تیتراها و اسامی شاهنامه در کتابخانه‌های جهانی ارائه می‌داد. اما کسی نبود شاهنامه و ایران و ایرانیان را مورد کنکاش و بررسی قرار دهد!

زبان در کنار فرهنگ و فولکلور و مذهب و سرزمین و اقتصاد یکی از مهمترین نشانه‌های يك ملت است، برای بحساب نیاوردن هر ملتی قبل از هر چیز زبان آن ملت را می‌گیرند، کاری که سالهای سال اعراب در مورد زبان فارسی انجام دادند و کار ناشایستی که سالهای بس طولانی است که در مورد زبان کردی در کشورهای ایران، عراق، ترکیه، سوریه و شوروی اعمال شده و می‌شود. قطعا از حکومت‌های جبار، سلطه گر، ظالم، بیگانه پرست و دیکتاتور و ارتجاعی انتظار برخورد و اقبینانه و حقیقت جویانه و دموکراتیک نمی‌رود. اما از ادیبان، دانشمندان و محققینی که جویای حقیقت هستند و عمری را در راه پیدا کردن حقیقت سپری می‌کنند تا مثلاً شاهنامه فردوسی را تصحیح و تشریح کنند، این انتظار می‌رود که آنها برخورد واقعبینانه با واقعیت‌های مردم داشته باشند، و آن این است که ایران کشوری کثیرالمله است. آنچه امروز ادبیات ملی نام گرفته و فارسی‌اش می‌نامند ساخته صنعت، فن و هنر همه ملیت‌های ساکن ایران است. اگر ساخته‌های فکری، هنری ادیبان و هنرمندان غیرفارس را از ادبیات و هنر فارسی بیرون بکشیم، اگر مناطق غیرفارس را

از ایران بیرون بکشیم، اگر تاریخ و فداکاری غیرفارس ها را از تاریخ ایران بیرون بکشیم، اگر اقتصاد ملت های غیر فارس را از ایران بیرون بکشیم، و اگر همین امروز در عرصه های برشمرده در علم، صنعت، هنر، ادبیات، فرهنگ و... غیرفارس ها را کم کنیم، آیا از این ایرانی به معنای فارس چند باقی خواهد ماند؟ قطعاً تصویر چنین ایرانی برای هموطنان فارس زبان خوشایند نیست. پس درست آنست به این اشتراك تاریخ، سرزمین، فرهنگ، زبان ملت های ایران آنچنانکه بوده و هست بدون ملاحظات سیاسی این حکومت و آن حکومت این سازمان و آن جریان اذعان داشت، مطلب زیر یکی از این واقعیات هاست.

زبان کردی یکی از زبانهای هند و اروپایی است و با زبان فارسی هم خانواده است که ریشه و تاریخ مستقل و ادبیات و هنر متعلق بخود را داراست. از زمان ماد و پارس در کنار هم این دوزبان میزیسته اند، ضمن تاثیر گذاشتن برهمدیگر، مسیر مستقل خود را طی کرده اند. زبان کردی بعلت وضعیت جغرافیایی کردستان و همیشه در نبرد با بیگانگان بودن، بر خلاف زبان فارسی کمتر تحت تاثیر دیگر زبان ها نظیر عربی، ترکی، مغولی و... بوده است هرچند بی تاثیر هم نبوده است. اما با این حال زبان کردی هنوز نزدیکی های زیادی با زبان پهلوی قدیم بخصوص در منطقه اورامان دارد. زبان و ادبیات کردی غنا و وسعت و عمق خود را دارد و همین زبان در دوره های مختلف پشترانه عظیمی برای زبان فارسی نیز بوده است.

خود شاهنامه ضمن اینکه یکی از شاهکارهای ادبیات فارسی بشمار می رود، گنجینه ای از لغات و اصطلاحات و اسامی و داستانهای کردی است. این خصیصه شاهنامه، آنرا به اثری مشترک بین کرد و فارس تبدیل نموده است. حماسه ها و قهرمانانی که در شاهنامه وجود دارند، قهرمانان و حماسه های مردم کرد نیز هستند. کاوه قهرمان ملی ملت کرد و نوروز جشن باستانی و ملی این مردم است. داستانهای شاهنامه داستانهای این مردم است به همین دلیل شاهنامه همیشه جایگاه ویژه ای در میان مردم کرد در خاورمیانه داشته است و به گفته یکی از استادان حاضر در کنگره خارج از جلسه "شاهنامه خیلی عمیق در میان مردم کرد نفوذ داشته است" اما در این کنگره و در کنگره های مشابه و در تحقیقات و بررسی ها، شاهنامه مربوط به یک زبان است و به یک ملت، زبان فارسی و ملت فارس!

باید پذیرفت که در ایران ملت های دیگری غیر از فارس ها با تاریخ، زبان، فرهنگ و آداب و رسوم متعلق بخود هزاران سال است در ایران ساکن هستند، اینان ایرانی هستند ولی فارس نیستند، همین ایرانی ها که جزو اولین ساکنان فلات ایران هستند، زبان، فرهنگ، ادبیات و آداب و رسوم خود را دارند که فارسی نیست. دوری بعضی از فارس ها از دیگر ملیت های ایرانی، از فرهنگ، زبان، ادبیات و تاریخ آنها بحدی است که تعجب آور است، کمتر نویسنده، شاعر و ادیب ایرانی فارسی زبان را می توان شناخت که با تاریخ، فرهنگ، زبان و ادبیات و تاریخ ملت های غیر فارس آشنا باشد، شاید شناخت آنها از تاریخ و ادبیات و فرهنگ کشورهای مختلف جهان در حد بسیار بالا باشد، اما به جرات می توان گفت این ادیبان و هنرمندان به زحمت اسم چند نویسنده کرد، آذری و یا بلوچ را بدانند.

روزی در دانشگاه اصفهان در صف غذای سالن غذاخوری دو نفر باهم کردی صحبت می کردند، دانشجویی که شاهد این گفتگو بود، می پرسد چه زبانی حرف می زنید، یکی از آن دو جواب می دهد آلمانی حرف می زنیم، دانشجوی شاهد می گوید: "میگم آخر خیلی به زبان انگلیسی شبیه است!!"

بیگانه بودن با سرزمین ایران و ملت های ساکن آن گاهی بحدی است که استادان ادب و فرهنگ را نیز در برمی گیرد. یکی از استادان (آقای سیرجانی) در این کنگره خارج از جلسه در جواب اینکه شاهنامه چه نقشی در زبان و ادبیات دیگر ملیت های ایرانی دارد، می فرماید "منظور اقوام کوچک با لهجه های محلی است؟" جا دارد بزرگان فرهنگ و ادبیات و هنر برای آشنایی بیشتر با گنجینه فرهنگ و ادبیات و هنر ایران زمین سری هم به فرهنگ و ادبیات و هنر غیر فارس ها بزنند و آثار قدیم و جدید شعرا و ادبا و نویسندگان غیر فارس را ورق بزنند. قطعاً این آشنایی می تواند به غنا و توسعه فرهنگ و هنر و ادبیات فارسی و دست اندرکاران فرهنگ و هنر و ادبیات بسیار کمک کند.

احمد شاملو که بخاطر دفاع از ضحاک مورد غضب عده ای واقع شده و یک شبه از چشم اینان ارزشش از کف رفته، جزو اولین کسانی است که یک واقعیت را بیان کرده و آن اینکه "فرهنگ و ادبیات ایران ساخته مشترک همه ملل ایران است" هرچند ایشان هم تاکنون در جهت آشنایی با دیگر ملل گامی برنداشته است.

اگر ادبا و شعرا و هنرمندان می خواهند هنر و تاریخ و ادبیات ایرانی را بهتر بشناسند، بدور از شونیسیم پیر در این سرزمین، باید به مجموعه ملل آن توجه کنند و واقعیت زنده آنها را در همه عرصه ها بپذیرند و ایران بدون تاریخ، فداکاری، اقتصاد، فرهنگ و ادبیات و جغرافیای همه ملل ساکن در آن و بدون حقوق برار میان آنها، بدون اشتراك در همه عرصه ها از جمله حکومت، ایرانی است غیر آزاد و دموکراتیک، که شامل ادبیات و هنر آن نیز خواهد شد.^{††}

ملیت های ایرانی و زبان های ملی

اردیبهشت 1370

انسانها در شرایط متفاوت و در مکانهای مختلف و در میان خانواده ها، اقوام و ملیت های گوناگون به صورتی آزادانه از مادر متولد می شوند، اما این آزادی دوام چندانی نمی یابد و از طرف انسانهایی قید و بندهایی بر دست و دهان و زندگی انسانها زده می شود. به طور طبیعی می بایست هر کودک متولد شده از هر مادری این اجازه را داشته باشد که به زبان مادری خود تکلم کند و احساس خویش را نسبت به مادرش به زبان مادری ابراز دارد، اما این آزادی در نقاط و مناطقی همچون ترکیه برای کودکان کرد وجود ندارد. مادر و پدر کودک کرد قانونا حق ندارند به زبان خودشان حرف بزنند، چرا که قانون ترکیه بر این عقیده است که زبان کردی وجود ندارد و ایشان ترک های کوهی هستند که زبان مادریشان را (که ظاهرا ترکی بوده) فراموش کرده اند. کاری که در شوروی هم علیه کردها صورت گرفته است.

طبیعی آن است که بر کودک همان اسمی گذارده شود که در میان آن ملت، تاریخ و فرهنگ معمول است، اما کودکان کرد در ترکیه و شوروی از این حق طبیعی محروم بوده اند. رژیم شاهی نیز اسامی ایرانی (که ظاهرا کردی جزو آن نیست) و خارجی را مجاز می دانسته است، گفتنی است در سوریه عدم استفاده از اسامی کردی به معنای نبود چنین ملتی تلقی می شده و اخذ شناسنامه با اسامی و ملیت کردی ممنوع بوده و مجازات دارد. در ترکیه نیز وضع بدین منوال است.

در شوروی نفس کرد بودن مورد سؤال بوده و محو آن سیاستی بود که اعمال شد. خودمختاری که در سال 1923 در منطقه لاجین آذربایجان شوروی عملی شد، در سال 1929 به دستور شخص استالین و دسیسه حزب کمونیست آذربایجان از بین برده شد. رهبران و دستاندرکاران این خودمختاری کشته و نابود شدند و یا به زندان و تبعید در سیبری فرستاده شدند. در همین سال کلیه ساکنین کرد آذربایجان را به ترکمنستان، کازاخستان و دیگر جمهوریها تبعید کردند. بدین ترتیب آمار بسیاری از ملیت ها نظیر گرانشایی ها، بلغارها، شاشانیها، انیشوها، یونانی ها و کردها از صفحه آمار شوروی محو شدند و در طول سالهای 1924 تا 1960 حدود 40 ملیت از آمار عمومی شوروی کاسته شد. آن عده از کردها که در آذربایجان یا کازاخستان مانده بودند، شناسنامه هایشان عوض شد، چرا که دیگر کردی وجود نداشت! از طرف دیگر هیچ کردی حق استخدام در ادارات دولتی و عضویت در حزب کمونیست آذربایجان شوروی را نداشت. بدین ترتیب هم اکنون در آذربایجان، کازاخستان، ترکمنستان، ارمنستان و دیگر نقاط، خانواده های کردی هستند، که چند ملیتی شده اند به صورتی که در شناسنامه ها پدر قرقیز، مادر آذری، پسر کازاخ درج شده اند و این تصویری است از ادعای حل مسئله ملی در شوروی. قطعات تصویر وضعیت کردها در دیگر کشورها بسی وحشتناکتر است.

انسانها به طور طبیعی می بایست این حق را داشته باشند، لباس ملی خود را به تن کنند، موزیک و فولکلور خود را داشته باشند، مراسم ملی و آئین های مذهبی خود را برگزار کنند، شعر و سرود و داستان و قصه و حکایات و ادبیات ملی خود را داشته باشند و در عقاید خود آزاد باشند، اما مردم کرد این آزادی انسانی و طبیعی را به صورت قانونی در هیچ کجا ندارند. به دلیل درخواست اجرای همین حقوق، چندین صدسال است که مردم کرد در خاورمیانه کشتار می شوند. امپراتوری عثمانی، شاهنشاهی ایران، روسیه تزاری و بعدها ترکیه، عراق و سوریه سالها چنین کرده اند و هنوز هم می کنند. تاجایی که در عرض چند ساعت هزاران انسان آرزومند به وسیله گازهای شیمیایی نابود می شوند، تاجایی که صدها روستا با خاک یکسان می شود، تاجایی که چشمه ها به وسیله سیمان کور می شوند، تاجایی که زندانها از آزادمردان انباشته می شود. همه اینها به این خاطر صورت می گیرد که مردم کرد حق برابر با ملت های حاکم را نداشته باشند. ترفندهای زیادی صورت گرفته و می گیرد تا ثابت کنند، مردم کرد از نژاد عرب، ترک یا فارس هستند و مزدگیرانی به عنوان تاریخ نویس در میان کردها هم بوده اند که می خواستند این ترفند را ثابت کنند. سلاطین عثمانی سال های سال به عنوان خلیفه مسلمین (که کردها هم جزو این مسلمین هستند) کردها را به جان هم انداختند و از این رهگذر برخی از جنبشهای این مردم را نابود کردند، یا کردها را گوشت دم توپ های جنگی خود نمودند. و این سیاستی بوده که پادشاهان ایران و خلفای بغداد از آن بهره جسته اند و پادشاهان ایران اگر تیغ اسلامی شان کند می شد، ایرانی نژاد بودن کردها را علم می کردند و روزی به نام مذهب و روز دیگر به نام نژاد،

وجود اکراد را به عنوان يك ملت نفی کرده‌اند. هرچند مسلمان و جزو اقوام ایرانی بودن کردها واقعیتی بوده و هست، اما در زیر این واقعیت همیشه حقوق این مردم پایمال شده است.

تا آن جا که مربوط به تاریخ است، ملت کرد جزو اولین دسته از ساکنین ایرانند که حکومت را پایه‌گذاری کرده و یکی از اولین ساکنین فلات ایرانند که کشاورزی را آغاز کرده‌اند. ملت کرد در طول هزاران هزار سال ملیت، زبان، فرهنگ، آداب و رسوم، سرزمین، تاریخ و اقتصاد خود را داشته است. کردها جزو اولین کشاورزان و دامداران ایرانی بوده‌اند. ایشان زبان، فرهنگ، ادبیات، آداب و رسوم و مذهب خود را در هر شرایطی به طور مستقل دارا بوده‌اند و هنوز هم دارا هستند. زبان کردی نزدیکترین زبان به زبان اوستایی و پهلوی قدیم است و هنوز هم این خصلت را حفظ کرده و در این میان اورامی (هورامی) که اکنون در بخشی از کردستان با آن تکلم می‌کنند و می‌نویسند، نزدیکتر از هر زبانی به زبان اوستایی و پهلوی قدیم است.

در طول هزاران سال آنچه تغییر جدی پیدا کرده است، نه نژاد و ملیت و نه زبان و فرهنگ کردها، بلکه سرزمین و مذهب آنها بوده، سرزمین کردستان از قرن سیزدهم میلادی تا به امروز بارها چندین پاره شده است، زمانی بین امپراتوری عثمانی و ایران، زمانی دیگر بین شوروی و ترکیه و ایران و عراق و سوریه. که این دوتای آخری خود بعد از جنگ جهانی اول به صورت کشوری مستقل در عرصه گیتی ظاهر شدند. مذهب مردم کرد از آغاز تا به امروز تغییر بنیادی کرده است. کردها در آغاز مذهب اهورایی داشته‌اند و به مرور زمان و با تسلط اعراب، اسلام به میان کردها آمده و اینک در میان ملت کرد، مسلمانان سنی به صورت اکثریت پیرو مذاهب شافعی و مالکی هستند. مسلمانان شیعه، علی‌اللهی نیز وجود دارند.

پس آنچه به صورت همه جانبه مردم کرد را به هم مربوط می‌کند قبل از هر چیز کرد بودن آنهاست. پیوندهای دیگر بر اثر مرور زمان می‌تواند پررنگ‌تر، کم‌رنگ‌تر یا بی‌رنگ‌تر شوند.

تقسیم بندیهای عقیدتی، مذهبی، ناحیه‌ای که مردم کرد را در برابر همدیگر قرار دهد، قطعاً به نفع این مردم نیست. هراسانی، هر نویسنده‌ای، هر تاریخ‌نویسی، هر روشنفکری و هر حکومتی بخواهد با بزرگنمایی یکی از این پارامترها، ملیت کرد را زیر سؤال ببرد و از این راه او را وابسته و بی‌حقوق نماید، به این مردم نه فقط خدمت نکرده، بلکه زنجیر بسته شده به پای این ملت را محکم‌تر کرده است. آنان که برای رسیدن به هدف خود به تحریف واقعیت‌ها و تاریخ می‌پردازند، همان تاریخ و سرنوشتی را خواهند داشت که رهروان این راه در کشورهای بلوک شرق داشته‌اند.

باتوجه به مطالب فوق، ضمن تایید بخش اعظم مقاله، ملیت ایرانی و زبانهای قومی، در کیهان شماره 891 صفحه 25، باید به جناب دکتر جواد هیئت- که قطعاً در جای خود به زبان و ادبیات ترکی و آذری خدمت شایان نموده‌اند - گفت: **فارس ها، آذری ها، کردها، اعراب، بلوچ ها و ترکمن ها هرکدام برای خود ملتی هستند باخصوصیات يك ملت و ایران کشور کثیرالمله است. در ایران ملیت های مختلف با تاریخ، فرهنگ، زبان، مذهب، آداب و رسوم و خلیقات مستقل و مشترك وجود دارند.** مستقل از این نظر که ملت آذری، ملت کرد، ملت فارس، ملت بلوچ، ملت عرب و ترکمن به اضافه اقلیت های ملی- مذهبی مانند ارمنی، آشوری و کلدانی... ضمن اشتراك باهم: زبان، تاریخ، سرنوشت، ادبیات و هنر، فرهنگ، آداب و رسوم و مذاهب مستقل خود را دارند. برای نمونه نمی‌توان گفت تاریخ و زبان و نژاد و مذهب بلوچ و آذری یا کرد و فارس یکی است، هرچند سال ها باهم بوده باشند. پس آنان که مانند سال های سال پیش در دوره رضاشاهی، محمدرضاشاهی و به شیوه پان ایرانیست ها یا رستاخیزی ها همه ملیت های ساکن ایران را در يك گونی می‌ریزند و فقط به این اکتفا می‌کنند که اینان ملیت ایرانی دارند و خود قوم هستند و زبان رسمی آنها فارسی و مذهب آنها شیعه اثنی عشری است به کاری نادرست، تحریف و حق کشی و دیکتاتور منشی دست یازیده‌اند. (خطاب من به دکتر هیئت نیست)

داشتن کشور مشترك، جزو خانواده زبانهای هند - اروپایی بودن و مذهب مشترك داشتن نمی‌تواند نشانه‌ای از يك ملت بودن باشد، کرد و عرب در سوریه و عراق مذهب و کشور مشترك دارند، ترك و کرد در ترکیه کشور و مذهب مشترك دارند، ملت های ساکن آسیای میانه در شوروی در بسیاری از زمینه‌های تاریخی، مذهبی و زبان اشتراك دارند، آیا می‌توان نتیجه گرفت کرد و عرب، کرد و ترك و ملت های ساکن آسیای میانه هر کدام يك ملت هستند. این درست است که ملت های ساکن ایران همیشه از موجودیت کشور دفاع کرده‌اند، اما قطعاً نمی‌باید این دفاع را دفاع از فارس یا مذهب رسمی تلقی کرد.

باید از خود سؤال کنیم چه چیزی يك عرب، ترکمن، بلوچ، کرد، ارمنی، آشوری و کلدانی را سوق می‌دهد که از کشور ایران دفاع یا پایه اقتصادی آن را تقویت کند و به رفاه و آبادانی آن کمک کند؟

چه چیزی يك غیر فارس و يك غیر شیعه را وادار به اهدای مال و جان برای کشور می‌کند؟ آن چه اینان را وامی‌دارد که برای بقای کشور از همه چیز بگذرند، وطن مشترك این ملل است. آنها در این آب و خاک به دنیا آمده‌اند، متعلق به آن هستند و از آن دفاع می‌کنند، چرا که زندگی شان از این آب و خاک است. حال اگر اشتراك فرهنگ و مذهب و غیرو هم در میان باشد چه بهتر.

هرچند ملل ساکن ایران در راه ایران، اقتصاد، فرهنگ، ادبیات و زبان فداکاریهای شایانی کرده‌اند. اما هیچ وقت در سرنوشت خود صاحب رای و حق نبوده‌اند. در هیچ دوره‌ای از تاریخ ایران، اشتراك قدرت و حکومت بین ملل ساکن ایران وجود نداشته و صدها سال فقط يك زبان و فرهنگ و مذهب رسمی و آزاد بوده و آن همه دیگر غیر رسمی و ممنوع، و این نه برادری است و نه برابری. این نوع تسلط و حکومت تنها آن زمان ممکن شده، که دیگر ملل، قوم و اقلیت تلقی شده و جزئی از ملت حاکم به حساب آمده‌اند. اینان - یعنی دیگر ملل - همیشه محلی تلقی شده، با لهجه‌ها و فرهنگ و فولکلور محلی و نه بیشتر.

نکته مهم این است که احساس ملی ملل ساکن ایران علی رغم گذشت صدها و هزاران سال، نه فقط از بین نرفته، بلکه وسیعتر و عمیقتر نیز شده و خواهد شد، حال برای نفی آن تئوری بافته شود و یا نشود، تفاوتی حاصل نمی گردد. اگر غیر از این بود، نیازی به انتشار و چاپ نشریات و کتب به زبانهای دیگر غیر از فارسی پیدا نمی شد. بیان این واقعیت ها نباید وحشتناك باشد، بلکه برعکس، کتمان آن وحشتناك و خطرناك خواهد بود. باید محیطی فراهم شود که هر کسی و هر ملتی باوجدان آزاد و بیدار، بیان درد و موضوع کند. بیان این واقعیت ها راه حل و چاره‌ای جز برادرانه زیستن در کنار هم باقی نمی گذارد. نه این که به کتمان و تحریف واقعیت ها اقدام شود.

آزاد گذاشتن وجدانها و زبانها راه چاره است، نه عکس آن. اقتصاد، علم، دانش، تکنیک، فرهنگ و هنر، و هر آنچه در ایران به نام يك کشور وجود داشته و دارد، ساخته و پرداخته مشترك همه ملت های ساکن ایران است. و باید همه ملت ها در سرنوشت این کشور با حقوق مساوی سهیم باشند، باید درك صحیحی از وضعیت امروز جهان داشت. طوفانی که در سال 1989 شروع شد و نیمی از دنیا را دگرگون کرد، هنوز خاتمه نیافته است. انسانها در عصر پیشرفته امروزی نمی توانند با اسلوب و درك دیروز زندگی کنند. و این پیام آخرین دهه قرن بیستم برای همه انسانهاست.^{§§}

اردیبهشت 1370 مای 1991

کردها و فرهنگ

امروزه در سطح جهان و در میان ملل مختلف صحبت در مورد جهانی شدن گسترش می یابد. فرهنگ جهانی، تفکر جهانی، اقتصاد جهانی، زندگی جهانی، سیاست جهانی و بسیار چیزهای دیگر پسوند جهانی را با خود یدک می کشند. در ادبیات امروز جهان، روستای جهانی و یا به گفته برخی از نشریات فارسی زبان کلبه جهانی اصطلاحی است که باید گویای این جهانی شدن باشد. در اروپا و غرب بصورت عمومی در زمینه هنر و فرهنگ تلاش می شود تا فستیوال ها و جشن های بزرگی بخصوص با شرکت جوانان و کودکان برگزار گردد، تا مفهوم این جهانی شدن را به آنها منتقل کنند و به آنها بفهمانند، فردا آن چنان باشند و آنچنان فکر کنند که گردانندگان و معماران امروز جهان دوست می دارند.

این اقتصادی جهانی، این سیاست جهانی و بخصوص این فرهنگ جهانی چطور جلوه گر می شود و مختصات آن به چه گونه است؟ سوالی است که پاسخ آن آسان نخواهد بود و اصولا پاسخ مناسبی هم وجود ندارد. کمابینه در چهارچوب وحدت اروپا و ارگانهای مختلف آن کشمکش بر سر مسائل متفاوت بخصوص در زمینه های فرهنگی و زبانی وجود دارد و هیچکدام هژمونی فرهنگی و زبانی دیگری را قبول نکرده و به اشکال مختلف ملت های اروپایی بخصوص آلمانی ها، فرانسوی ها و انگلیسی ها تلاش می کنند تا وسعت زبانی و فرهنگی خود را همراه اقتصاد و بازار گسترش دهند، در این زمینه شاهد تنشهای سیاسی بوده ایم و در آینده نیز خواهیم بود.

سال ها است بحث از جنگ میان فرهنگ ها، ستیز میان فرهنگ ها در جهان غرب به میان آمده و سال ها است در کنار تنشهای سیاسی شاهد تنشهای گوناگونی در این کشورها هستیم که زمینه فرهنگی دارند. گفته های جورج بوش بعد از رویداد 11 سپتامبر 2001 مبنی بر تنش میان صلیبیان و دیگران (مسلمانان) و به گفته دیگر تنش میان کشورهای متمدن و دیگران گویای همین واقعیت است، که در گفته های سران کشورهای غربی به کرات تکرار شده است. گسترش تنش میان فرهنگ ها نیز خصلت جهانی دارد و امروزه حتی صدای فرهنگ طلبی و بازگشت به فرهنگ خویش از سبیری و آلاسکام بگوش میرسد، آنجا که مردمانشان توسط سیاستهای حاکمان موسکو و واشنگتن از نظر فرهنگی و زبانی آسیب دیده اند.

با توجه به تصویر بالا باید سوال کرد که جهانی شدن فرهنگ برای يك نویسنده، متفکر، هنرمند، فرهنگ ساز و فرد عادی فارس، کرد، آذری و دیگران چه معنا و مفهومی دارد؟

در طول تاریخ 2562 ساله شاهنشاهی و اسلامی در ایران ما شاهد دو نوع برخورد یکسان از طرف تمام شاهان ایران، آیت اله های ایران و کلیه نویسندگان، عالمان و فرهیخته های این سرزمین بوده ایم، و آن اینست که: فرهنگ رسمی ایران فارسی است، زبان رسمی ایران فارسی است، ملت رسمی ایران فارس ها هستند و در دوره پهلوی و جمهوری اسلامی ایران مذهب رسمی ایران هم شیعه اثنی عشری (12 امامی) است. معنای ساده جملات فوق این است که در ایران يك فرهنگ، زبان، ملیت، مذهب، تاریخ و هویت رسمی وجود دارد و يك و یا چند فرهنگ، زبان، ملیت، مذهب، تاریخ و هویت غیر رسمی. رسمی ها بر اساس قانون شامل تمام حقوق خود خواهند بود و غیر رسمی ها در صورتیکه خود را در فرهنگ، زبان، ملیت، مذهب، تاریخ و هویت رسمی ها پیدا کنند شامل حقوق مشابه خواهند بود.

در دوران رژیم شاهی فلسفه ایرانی بودن از طرف ایدئولوگهای دوره های مختلف در کلام زیر خلاصه شده است: «خدا، شاه، میهن» و شاه سایه خدا در روی زمین بود. خمینی همین فلسفه را به صورت زیر که در اصل ادامه اولی است در آورده: «خدا، اسلام، خمینی»، در این فلسفه آیت اله به جای شاه مجری اوامر الله در روی زمین است. موضوع اخیر می تواند بیشتر شکافته شود که مفید هم خواهد بود، اما چون بحث اصلی این مقاله بررسی این پدیده نیست آنرا به فرصت دیگر موکول میکنم.

کردها بر اساس تحقیات و پژوهشهای علمی جزو نژادهای هند و اروپایی هستند و زبان آنها هم در همین تقسیم بندی می گنجد. این ملت از هزاران سال پیش در سرزمین فعلی خود ساکن بوده. ملت چهل ملیونی کرد اکنون در جغرافیای سیاسی کشورهای ایران، عراق، سوریه، ترکیه عمدتاً زندگی می کند و بخش دیگری در کشورهای پاکستان، لبنان، مصر، آذربایجان، روسیه، ارمنستان، کازاخستان ساکن هستند و حدود يك ملیون در کشورهای اروپای در مهاجرت بسر می برند.

در کتب مختلفه تالیف شده توسط فرهنگ سازان و پژوهشگران فارس و بعضاً کرد و دیگران آمده است: «کردها جزئی وابسته به ملت فارس هستند و زبان کردی گویشی از زبان فارسی است.» این دیدگاه تنها دیدگاه دسته ای از حاکمان ایران و یا برخی از نویسندگان و ادبای فارس نبوده، بلکه تفکری است که شکل عامیانه هم به خود گرفته و در اظهار نظرهای انسانهای عامی هم بگوش می رسد، که در کلام زیر خلاصه میشود: «ما

همه ایرانی هستیم، کشور ما ایران است.» ایرانی بودن در اینجا معنای ملت را بخود گرفته. «ما همه جزو ملت ایران هستیم»، ملتی که زبان آن فارسی، فرهنگ آن فارسی، تاریخ آن تاریخ فارس و مذهب آن هم شیعه 12 امامی است.

طبیعی است يك كرد نمی تواند خود را چنین تعریف کند. يك كرد در کشور فعلی ایران می داند که او فارس نیست. كرد است. او می داند که زبان او فارسی نیست كردی است. او می داند سرزمین او کردستان است. او می داند تاریخ او تاریخ کردها است که مترادف با تاریخ فارس ها نیست. او میداند که مذهب همه کردها شیعه 12 امامی نیست بلکه در کنار اقلیتی از کردها که این مذهب را دارند، سنی ها اکثریت را تشکیل می دهند و ادیان دیگری نیز در میان کردها وجود دارد.

تنش کردها با رژیم های حاکم بر ایران صرفاً تنش سیاسی و نظامی نبوده، بلکه تنش های فرهنگی، مذهبی، زبانی و ملی میان کردها و فارس ها وجود داشته و هنوز هم وجود دارد. این واقعیتی است که نمی توان به زور سیاست و یا مغلطه و یا سفسطه آنرا لاپوشانی کرد. این واقعیت را می بایست به رسمیت شناخت و باید تلاش کرد تا ستیز فرهنگی، قومی، زبانی، مذهبی که جنبه جهانی و منطقه ای دارد به جنگ ها میان انسان ها مبدل نشود.

تاریخ تراژیک کردها تنها به جغرافیای فعلی ایران محدود نمی شود. اعراب و فلاسفه و پژوهشگران آنها از طرفی کردها را منتسب به اجنه می دانستند و از طرف دیگر آنها را اعرابی می نامند که از اصل خویش دور گشته اند. ترك های عثمانی و ترك های جدید که از قرن 14 میلادی در سرزمین های فعلی ترکیه، یونان، بلغارستان، یوگسلاوی زندگی می کنند، « کردها را ترك کوهی می نامند»، آنها بخش اعظم فرهنگ این ملت را جامه ترکی بخشیده اند و آنرا به عنوان فرهنگ ترکی در ترکیه و خارج از مرزهای خود می فروشند.

روشنفکران فارس که خود را ایرانی و بعضاً جهان وطن می دانند، آیا می توانند فرمول علمی، فلسفی برای حل این مسئله ذهنی پیدا کنند؟ یعنی چطور می توانند باور کنند که يك كرد در عین حال بخشی از ملت فارس باشد و همچنین ترك کوهی و عرب گم گشته از خود هم باشد؟

البته ما انسان ها در دنیایی زندگی می کنیم که هیتلری داشته که خود را از نژاد برتر دانسته و نژاد "پست تر" را نابود کرده، ما در دنیایی زندگی می کنیم که «آتا ترك»ی داشته که معتقد بوده «ارزش يك ترك از تمام جهان بیشتر است»، در دنیایی زندگی می کنیم که رضا شاه و محمد رضاشاهی داشته که «ملت فارس را با فرهنگ تر از همه دانسته» و خمینی داشته ایم که «شیعیان 12 امامی را برتر از همه دانسته» و می خواسته انقلاب خود را از راه زور به همه جهان صادر کند، درست به مانند صدر اسلام.

در چنین دنیایی می بایست یهودیان و «روماها»(کولی ها) به کوره های آدم سوزی انداخته شوند. کردها ذوب فرهنگی شوند و یا حلبچه ها را برخورد ببینند و یا دهها تراژدی نظیر قلعه دم دم، قارنا و قلاتان و قتل عام ها را شاهد باشند و یا در وطن خود بی وطن خوانده شوند و شناسنامه نداشته باشند.

چرا کردها چنین سرنوشتی پیدا کرده اند؟ پرسشی است می بایست پاسخ آنرا پیدا کرد. پاسخ در بررسی تاریخ 3000 ساله کردها و قبل از آن تا به امروز نهفته است. از آن زمان که مادها از قدرت به زیر افکنده شدند. آنچه به فرهنگ و هنر مربوط می شود این است که هم مادهای قدیم و هم کردهای امروز خدمتگذاران فرهنگ ملت های حاکم بوده اند. و این شامل 2550 سال رژیم شاهنشاهی در ایران، 1420 سال تسلط اسلام، 400 سال تسلط دولت های ترك های عثمانی و 80 سال تسلط اعراب عراقی و سوری می شود. نتیجه بررسی تاریخی نشانی است بر این ادعا که متفکران، دانشمندان، هنرمندان، و فرهنگسازان کرد در این سرزمین ها از خودبیگانه بوده اند. من در این مقال به این بررسی نمی پردازم و تنها به ایران چند دهه اخیر و نامهایی از کردان اشاره ای خواهم کرد. در ایران امروز و چند دهه اخیر به این نامها برخورد می کنیم، یاسمی ها، نویدی ها، کرمانشاهی ها، صادقی ها، غریب پورها، قاضی ها، یونسی ها، محمود ها، درویشیان ها، دولت آبادی ها، شرفکنندها، مکرری ها، سنجابی ها، صادق وزیری ها، ناظری ها، کامکارها، زمانی ها و صدها نام دیگر. اینان کسانی بوده اند که خدمتگذاران فرهنگ و هنر فارس بوده اند، به این فرهنگ خدمت کرده و بعضاً پشت به فرهنگ خود نموده و یا فرهنگ و هنر کرد را به خدمت فرهنگ غالب گرفته اند. در این رهگذر فرهنگ کرد یا بدون خدمتگذار به حیات خود ادامه داده و یا شیفتگانی داشته که در زجر وفلاکت و گمنامی خدمتگذاران فرهنگ خویش باقی مانده اند. بدون شك اگر صاحبان نامهای فوق الذکر و صدها نام دیگر به فرهنگ و هنر خویش خدمت می کردند امروزه فرهنگ و هنر فارس به گونه دیگر بود و فرهنگ و هنر کرد نیز به گونه ای دیگر. و این مسیری بوده که در طول 2562 سال گذشته طی شده و این داستان نه تنها در ایران بلکه در بلاد عربی، ترکیه و کشورهایی که کردها در آنجا زندگی می کنند چنین بوده.

امروز ما در خاورمیانه با ملت چهل میلیونی کرد روبرو هستیم که خواهان عدالت است. با فرهنگ سازانی روبرو هستیم که می خواهند به فرهنگ خود خدمت کنند، بدون اینکه خواهان ستیز و یا جنگ با فرهنگ دیگران باشند.

هرچند از خود بیگانه بودن بخشی از متفکرین و فرهنگسازان و الیت کرد ادامه دارد، اما سده حاضر آغاز دو جریان است در کره خاکی ما یکی جهانی شدن و دوم خود را در جهان یافتن. پیوند این دو باهم و همزیستی میان آنها نه تنها شامل دیالوگ میان فرهنگ ها می شود بلکه فراتر از آن شامل پذیرش فرهنگ ها و همزیستی برابر حقوق فرهنگ ها نیز می شود.

در این راستا پان ایرانست ها، سلطنت طلب ها، مسلمان ها، جمهوری خواهان، کومونیست ها، سوسیالیست ها و هرانکس که همه ملت های ساکن سرزمین ایران را يك ملت می خواند و همه را درون گونی فارس ها می ریزد، می بایست تجدید نظر را در تفکر 2562 ساله شاهنشاهی و یا 1424 ساله اسلامی را پذیرا باشد. در غیر اینصورت دم زدن از دیالوگ، جهانی فکر کردن و انواع کالاهای سیاسی روز، جامعه ایران را به ناکجا آباد خواهد کشاند.

آلمان 31.12.2002

کردان فدایی و کردستان

بررسی سیاست، تفکر و مواضع احزاب چپ ایرانی در باره مسئله ملی و از آنجمله ملت کرد، امری است که هنوز به شکل جدی انجام نگرفته است. نقش حزب توده ایران در 60 سال گذشته و نقش طیف فدائی بعد از انقلاب در رابطه با کردستان و از آن جمله نقش حزب توده و سازمان فدائیان اکثریت در رویدادهای کردستان بعد از سال 57 قابل بررسی جدی است. روشن شدن تاریخ نه چندان دور کردستان که این نیروها و احزاب کردستانی و مجموعه نیروهای دیگر ایرانی و حاکمیت جمهوری اسلامی ایران در آن ایفای نقش کرده‌اند، باید در دستور کار تاریخ نویسان، بخصوص پژوهشگران کرد قرار گیرد. مطالب زیر نه فقط برای درج در تاریخ بلکه برای روشن شدن این تاریخ، منتشر می‌شود.

این نوشته که نام "یادآوری" بر روی آن گذاشته شده بود، در سال 1367(1988) به رشته تحریر درآمد، اما موضوعات مندرج در آن بصورت شفاهی و کتبی از سال 1364(1985) با رهبری سازمان فدائیان اکثریت در میان گذاشته شد، که نتیجه‌ای از آن حاصل نشد و هیچ اقدامی هم از طرف آنها برای جلوگیری از فجایی که بعدا پیش آمد صورت نگرفت.

نویسنده این سطور آخرین بار در تابستان سال 1987 (1366) برای پیگیری مسائل از آلمان فدرال برای دیدن رهبری سازمان که آن موقع در شوروی سابق زندگی می‌کردند، به شهر مسکو رفت. طبق قرار قبلی می‌بایست (مجید) عضو هیئت سیاسی بر سر قرار حاضر می‌شد، اما بجای او شخصی دیگری با من تماس گرفت، که تنها برای نقل گزارش آمده بود. دیدارهای قبلی هم با (خسرو) یکی دیگر از اعضای هیئت سیاسی در آلمان و مجید در برلین غربی و محمد مسئول سابق کردستان در آلمان ثمری نداد. رهبری سازمان فدائیان اکثریت هیچوقت حاضر نشد در قبال تراژدی مرگ و زندگی صدها نفر از کادرها و اعضای این سازمان بخصوص رویدادهای نابهنجار و اسفبار کوه(1361-1366) موضع بگیرد. آنها(رهبری سازمان اکثریت) کل فاجعه و سیاستهای بسیار نابخردانه خود را در کردستان به بوته فراموشی سپرده‌اند. اما آیا افرادی که خود قربانیان سیاست رهبری سازمان فدائیان بوده‌اند، آنرا فراموش کرده‌اند؟ آیا مردم کرد این تاریخ نه چندان دور را به فراموشخانه تاریخ خواهند سپرد؟ این کتاب قبل از ویراستاری بوسیله پوست الکترونی برای مسئول سابق تشیلات کردستان در سال های 57 تا 59 و یکی دیگر از اعضای شورای رهبری سازمان اکثریت در بهمن ماه 1385(فوریه 2006) فرستاده شد. اما این بار نیز هیچ عکس العملی از سوی آقایان دیده نشد.

یادآوری

1988(1367)

فهرست

مقدمه

همنفس با توده ها

اتحاد، اتحاد

ناش به تال

سانترال یسم خشن

تبعید

سازمان بعد از سال 59 در کردستان

یورش به حزب توده ایران و ادامه انحلال تشکیلات

روند حرکت بطرف کوه

حرف آخر

نوشته ای که در پی خواهد آمد بیشتر يك یادآوری کلی از حرکت ما در کردستان می باشد. در این نوشته قصد تاریخ نگاری و یا تجزیه و تحلیل در میان نیست، هرچند بدور از تجزیه و تحلیل هم نیست. هدف از نوشتن این مطلب ایجاد فضایی، برای نگاه به گذشته می باشد، تا بر بستر آن رفقا بتوانند هم این نوشته را کامل کنند و هم به تجزیه و تحلیل حرکت بپردازند. شکی نیست فتح آینده در گرو ارزیابی واقع بینانه از گذشته و سود جستن از تجربیات و برطرف کردن اشتباهات و زدودن انحرافات می باشد. امیدوارم این نوشته هرچند کوچک به این هدف کمک کند و همه رفقا خصوصا رفقای کرد را به دست بردن به قلم و نوشتن وادار کند. نگارنده با استفاده از این نوشته، خود نیز به بررسی مجدد و تجزیه و تحلیل حرکت در کردستان خواهد پرداخت.

بهرام کرد

با ایمان به فتح فردا

اول ماه مه 1988 1367/2/11

مقدمه

به پشتوانه آرمان و اهداف و مبارزات و فداکاریهای سازمان در سراسر ایران در طول سال های قبل از انقلاب، نقش جدی در جریان انقلاب و بعد از آن، سازمان ما در کردستان به يك نیروی جدی بانفوذ گسترده توده ای در سراسر منطقه، در شهر و روستا و در میان کارگران، دهقانان، زحمتکشان شهر و روستا، روشنفکران، معلمان، دانشجویان، دانش آموزان، زنان و کارمندان تبدیل شد.

دفاع از خواست ها و منافع عدالتخواهانه خلق کرد و فداکاری برای تحقق آمال و آرزوهای این خلق محروم، جلب پشتیبانی خلق های دیگر ایران توسط سازمان از این مبارزات، درصد بالای آزمودگی نبرد مسلحانه همراه با فداکاریهای فراوان، تاثیرات جدی سیاسی بر جامعه کردستان و نیروهای محلی آنجا، دفاع قاطع از حرکت دهقانی علیه فئودال های منطقه و پشتیبانی از خواست های کارگران، دیپلمه های بیکار، زنان، جوانان، کمک های پزشکی، کشاورزی و... به مردم محروم روستایی و بالاخره خط مشی رزمجویانه و احترام به توده ها، اعتبار و نفوذ سازمان را روز به روز در میان اقشار مختلف خلق فزونی می بخشید.

سازمان ما قبل از آغاز جنگ اول کردستان در مرداد ماه 58 برای اولین بار توانست در میان کارگران شهرهای کردستان به سازماندهی و حرکت بپردازد. اعتراضات و حرکات کارگری در شهرهای مهاباد، سنندج و بوکان و کورمپزخانه های منطقه باعث تشدید مبارزه طبقاتی و رشد آگاهی سیاسی کارگران شد. سازماندهی کارگران بیکار و دیگر اقشار کارگری و زحمتکش در شهرها و دفاع قاطع از حرکت های دهقانی در روستاهای اطراف سقز، سردشت، مریوان، بوکان، مهاباد، سنندج و شهادت رفقایمان در این مبارزات مجموعه ای از فعالیت های سازمان ما بود.

ایجاد کلاس های سوادآموزی، کتابخانه های محلات و روستایی، اجرای برنامه های فرهنگی، هنری و اجرای سراسری نمایشنامه هایی در شهرهای سنندج، مهاباد، سقز، بوکان، پیرانشهر به زبان کردی در سالهای 58، 59 برای اولین بار بعد از جمهوری کردستان در مهاباد (سال 1324)، اجرای جشنواره های خلق در حضور جمعیت های چند هزار نفری در شهرهای مهاباد، سنندج، بوکان و شرکت هنرمندان دیگر خلق های ایران از جمله آذری، ترکمن، گیلان و مازندران بخشی از فعالیت فرهنگی سازمان ما در کردستان بود.

تشکیل جلسات سیاسی، سخنرانی و کلاس های فلسفی، اقتصادی در میان معلمان و دانش آموزان و انتشار نشریه ریگای گمل و چندین نشریه خبری در شهرهای کردستان و پخش و تکثیر دهها هزار اعلامیه و تراکت

در طول هفته در مورد موضوعات مختلف، قسمتی از فعالیت سازمان در جهت رشد سیاسی مردم و روشنفکران بود. به این مجموعه باید فعالیت گسترده رفقا را در روستاهای کردستان اضافه کرد، نشست های زیادی که رفقای مبلغ سازمان در مساجد و منازل با مردم داشتند همه حاصل فعالیت سازمان در دوسال اول انقلاب بود.

شرکت فعال سازمان در نبردهای بانه، سردشت، سنندج، سقز، کامیاران، مهاباد، بوکان، و نابود کردن نیروهای دشمن از یکطرف و جنگ داخل شهرها به هنگام حضور نیروهای حکومتی از طرف دیگر بیان کننده نقش بی بدیل سازمان بود. طبیعی است موفقیت سازمان در کردستان حاصل تلاش شبانه روزی همه رفقا در سراسر کردستان بود. در راه این موفقیت ها، صدها رفیق اعم از کادر و عضو و پیشمرگه، کارگر و دهقان و دانشجو، معلم و دکتر و مهندس و دانش آموز، زن خانداندار و... جان خود را از دست دادند، رفقای چون کیشی زاده، تقدیری، نریمسا، گرجی بیانی، بهروز نیا، ایازی، ناهیدها، گل عنبریان، باوفا، شیدایی، خلیقی، عبدالحی و... از این قافله هستند. کافی است گفته باشیم فقط در شهر سنندج بیش از 40 تن از رفقای سازمان شهید شدند. این حضور فعال در همه زمینه ها نشان دهنده حضور فعال کمونیست ها در مبارزات خلق ها علی الخصوص خلق کرد می باشد و باید گفت چنین نقشی تا آنموقع در کردستان ایران سابقه نداشته و در دیگر کشورهای هم جوار هم کم سابقه بود.

توده های مردم با شرکت در تظاهرات بی سابقه اول ماه مه سال 58 و پشتیبانی از خلق ترکمن و بزرگداشت رفقا توماج، جرجانی، مختوم و واحدی نشان دادند به فدائیان هرچه بیشتر اعتماد می ورزند. آنان بعد از تسخیر دوباره شهرها به صفوف سازمان گرویدن و سازمان فدائیان خلق برای اولین بار پشمرگان زحمتکش کرد را در میان خود می دید، هرچه بیشتر می گذشت پایه اجتماعی و توده های سازمان گسترش می یافت. حضور کمونیست ها در جنبش خلق کرد و رادیکالیزه کردن آن از طرفی عرصه را بر ناسیونالیسم تنگ نظر کرد و فتودال های بزرگ تنگ می کرد و از طرف دیگر گردان محکمی بود در برابر مانوئیسم و رشد آن. این حضور افشاگر اپورتونیسم و فرمیسیم در جنبش هم بود. همچنین حضور سازمان سراسری در کردستان پیوند مبارزات خلق کرد با دیگر خلق ها و طبقه کارگر را عمیق تر و گسترده تر می کرد، از طرف دیگر این حضور جنبش خلق کرد را در برابر رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی مقاومتر و استوارتر می نمود و در همان حال ناپیگیری ها و لنگان لنگان رفتن ها و چراغ سبز نشان دادنهای بعضی از افراد و نیروها را در برابر رژیم حاکم کور می کرد، حضور فعال و جدی سازمان ما در هیئت نمایندگی خلق کرد در مذاکرات با دولت و نقش آن هم اظهر من الشمس بود.

نکته دیگر اینکه حضور فعال سازمان و ارتباط با حزب دمکرات و جمعیت دفاع از زحمتکشان⁵ کومهله و شیخ عزالدین و طرفدارانش در ادامه خود به همکاری نزدیکتری انجامید تا جایی که اعلامیه مشترک حزب دمکرات و سازمان در بهار 59 موجی از شور و شوق در سراسر کردستان به راه انداخت این اقدام جدی در راه اتحاد نیروها می توانست طلوعه خوبی برای همکاری نیروها در سراسر ایران باشد. در اینجا باید به کینه حیوانی دولت لیبرال و رژیم حاکم و طرفداران خمینی و شخص او در ارتباط با حضور سازمان یعنی حضور کمونیست ها در میان خلق کرد اشاره کرد. خمینی در طول تمام ماههای سال 58 و 59 از این حضور و نزدیکی سازمان به این نیروها به وحشت افتاده بود، همین وحشت که در حقیقت حکومت و بارگاه او را تهدید می کرد و او را به صدور پیام 28 مرداد 58 و کشتار يك شبه کفار در کردستان کشاند. و همین کینه حیوانی و واقع کینه طبقاتی و ایدئولوژیک بود که در ادامه به کشتار وحشیانه کمونیست ها توسط جلااد خلق کرد خلخالی در دادگاههای سه دقیقه ای در شهرهای کرمانشاه، سنندج، سقز، کشتار نوجوانان 11 ساله و بی عفت کردن دختران جوان قبل از اعدام و قتل عام مردم روستاهای قارنا، قالاتان، حسین مامه و... انجامید. همین دشمنی و کینه بود که در ادامه به شهادت رفقای دیگری به جرم حضور در کردستان از جمله رفقا شیرخانی، لطف الله زاده از سازمان ما و سلیمانی ها، علی اکبرها و... از رفقای 16 آذر و زندانی شدن دهها رفیق کرد دیگر انجامید.

در اینجا باید ذکر نمود اشاره به مطالب بالا به این معنی نیست که ما در عرصه برنامه، خط مشی و ساختن آینده، و سیستم تشکیلاتی، مواضع ایدئولوژیک و سیاسی کامل بودیم، نه، در همه عرصه های فوق ضعف های جدی داشتیم که بدون شك همه آنها ریشه در گذشته ما، تاریخ جنبش، تاریخ جامعه و حضور رژیم ستماشایی و... داشت، یادآوری های فوق برای شناخت گذشته و رد این نظر می باشد که رسیدن به موارد فوق از کانال نفی این مبارزه به بهای آن فجایع نمی گذشت.

⁵ - جمعیت دفاع از زحمتکشان حقوق خلق کرد (کومهله) مجموعه ای بود از نیروهای پیکار، اتحادیه کمونیستها، وحدت کمونیستی، کردهای مانوئیست و سه جهانی. این جریان در ماههای انقلاب شکل گرفت. نیروهای فعال در کتفدراسیون در شکل گیری آن نقش جدی داشتند، بعد از 28 مرداد 58 از درون این مجموعه کومهله فعلی بطور مستقل اعلام موجودیت کرد.

آری رفقا، ارتش شاهنشاهی به خدمت آخوندها درآمد، ساواک جهنمی شاه، خمینی، سپاه وحشی پاسداران، جنگ بغایت ارتجاعی تحمیلی بر خلق کرد، اعدام بهترین و فداکارترین رفقایمان، کشتار بی سابقه خلغمان، تحریم اقتصادی رژیم در منطقه، به توپ بستن شهرهای کردستان - در هر دقیقه 30 بار، دادگاههای سه دقیقه‌ای خلغالی، زندان و وحشت حاکم بر کردستان، همه و همه نتوانست ما را به زانو درآورد، نتوانست جنبش کردستان را به ضعف بکشد، اما تسلط اوتوریته، برنامه، خط مشی، اخلاق و منش های ایورتونیستی حزب توده بر رهبری سازمان و گسترش آن در سازمان بتدریج در عمل کلیه خواست های جمهوری اسلامی را تامین کرد.

همگام و هممنفس با توده‌ها:

يك سازمان جدی سیاسی هنگامی می تواند مقام و منزلتی پیدا کند که هممنفس با توده‌ها باشد. توده‌ها کمونیست ها را در عمل می پذیرند، آنها در عمل به آنان ایمان پیدا می کنند و بسوی آنها گرایش نشان می دهند، توده‌های دهقان و زحمتکش به آسانی به دنبال کمونیست ها راه نمی افتند، آنها بر اساس منافع طبقاتی خود محاسبات خاص خویش را دارند. فدایی در سال های 57، 58، 59 شب و روز در میان مردم کردستان می زیست، در شهر و روستا در کوه و دشت در هنگام کار و تلاش روزانه، در هنگام استراحت شبانه به هنگام مبارزه با فئودال ها و رژیم ولایت فقیه، به هنگام گرفتاریهای اجتماعی، مشکلات خانوادگی با مردم بود. آنها از زندگی شان از تاریخشان با ما سخن می گفتند، آنانکه مسن تر بودند از خاطرات دوران جمهوری (جمهوری کردستان در مهاباد) از نبردهای شریفزاده، از ژاندارمهای رضاشاه از شلوار قیچی کردن ها، از به زور کلاه شاپویی به سرکردنها، از رنج و آزار سالیان سال می گفتند. از شیخ محمود، از میر محمد، از بدرخان، از بابانها، از میر سوران ها، از جنگ جهانی اول، از دوران مشروطیت، از قحطی بعد از جنگ و آمدن روسها، از ارتش سرخ بعد از انقلاب اکتبر از استالین می گفتند. از جنگ جهانی دوم، از قاضی محمد، از جمهوری، از خودمختاری از زبان و فرهنگ از بیت های دم دم، از مسم وزین، از سوارو، از سیدموان، از کلاه آهنگر از داستانهای خسرو شیرین، رستم و سهراب، هزار و یکشب و.. از آواز و حیران و بالوره و از سید علی اصغر کردستانی از سیوه، حسن زیرک، ماملی، طاهر توفیق، علی مردان و از زمین، ارباب، بیگاری، سوروسات، از جنگ های عشیرتی، از مبارزات خودشان می گفتند. فدائیان در پیوندهای عمیق تر و گسترده تر با توده‌ها هر روز آزموده تر می شدند. اشکالات خود را برطرف می نمودند، این پیوند پوسته روشنفکری سازمان را در منطقه شکسته بود و می رفت تا به يك سازمان توده‌ای تبدیل شود. در همین پیوندها بود که توده‌ها به سازمان می گرویدند. پیشمرگان سازمان ترکیبی بودند از کارگر، دهقان، روشنفکر، ستادها و مقرهای سازمان به حق به ستاد رزمنده مردم تبدیل شده بود. مسلمانهای تازه به حکومت رسیده، لیبرالها، فئودال ها، افراد و نیروهای مرتجع منطقه و دشمنان مردم از این پیوند، از این پیوند توده‌ها با کمونیست ها وحشت داشتند، آنها از جمع شدن توده‌ها به دور سازمان ما هراس داشتند، از این هراس داشتند که زحمتکشان کرد و بلوچ و ترکمن و آذری و عرب و فارس و دیگر اقلیت ها گرد سازمان، گرد دسته پیشرو طبقه کارگر جمع شوند، چرا که در این پیوند مرگ خود را می دیدند، به همین دلیل از هیچ توطئه‌ای برای خدشه دار کردن این پیوند فروگذار نکردند. آنها برای ایجاد تفرقه میان خلق جنگ ترک و کرد، شیعه و سنی، مسلمان و کمونیست، دمکرات و فدایی و.. را سازمان می دادند، بیخود نبود در 28 مرداد خمینی علیه کفار را اعلام جهاد کرد.

رژیم خمینی از هیچ طریقی نتوانست به پایه توده‌ای سازمان لطمه‌ای وارد کند، ليک پرسیدنی است پس چه عواملی باعث شد پایه‌های مردمی سازمان در کردستان و نه فقط در کردستان سراسر ایران سست شود؟ جواب روشن است همان تسلط برنامه، خط مشی و اوتوریته حزب توده ایران بر رهبری سازمان و کل تشکیلات.

نشریه کار ارگان کمیته مرکزی سازمان در شماره اردیبهشت ماه 1367 به یاد رفقا بیژن جزنی و یاران چنین می نویسد: "مشعلی را که از دست بیژن ها به دستمان رسیده است، فروزان نگهداریم، با درس آموزی از مکتب انقلاب بهمین و بررسی نقادانه تجربه گذشته در پرتو آموزش های لنینی، روزهای دشوار و سنگین گنر سلطه سیاهی و خرافه را از سر وانهیم و به استقبال مارش توفنده توده‌ها در روزهای بیست ساله، برویم، این مهمترین درسی است که باید از مکتب بیژن و پیشاهنگان رادمرد دهه چهل بیاموزیم، شب هر اندازه تاریک، سرانجام رفتنی است، صبح توده‌ها در راه است."

ادبیات درخور تحسینی است، اما رفیق! چه کسی و یا چه کسانی مشعلی را که از بیژن ها بدستمان رسیده بود از دستمان ربودند و چرا؟ با اینان و تفکر و برنامه‌شان در جهت درس آموزی چه برخوردی شد؟ آیا از مکتب انقلاب بهمین درس گرفته‌ایم؟

از مکتب بیژن و پیشاهنگان دهه چهل در کردستان، گنبد، در میان طبقه کارگر، در میان خلق ها، زنان، جوانان، ارتش و.. چه درسی گرفتیم؟ آیا ما به کتب، نظرات و تحلیل های او در رابطه با جامعه ایران،

نیروهای سیاسی، روحانیون، خلق ها و... اهمیتی دادیم؟ از آن سود جستیم؟ یا يك شبه مثل بنی اكرم آنهم نه از آسمان و طرف بار تعالی بلکه از زمین به ما وحی شد که به ایدئولوژی مارکس و انگلس ولنین دست یافته ایم؟ و این وحی هم مگر به ما نشد که تا آنشب نبوده ایم آنچه خود می گفتیم؟ برای اینکه بررسی ها و نقد ما در پرتو آموزش های لنین و اساسا لنینی باشد باید گذشته را از یاد نبرد، باید به آن پاسخ داد، آنهم نه هر پاسخی، پاسخی که راه صبح فردا را هرچه بیشتر روشن گرداند، پس باز به یادآوری بپردازیم:

اتحاد، اتحاد، کومهله، دمکرات، فدایی یهک گرن، سهرکهون،

این شعاری بود که در کردستان طنین انداز بود. مردم در راه پیروزی، از دمکرات و کومهله و فدایی می خواستند متحد شوند. اتحاد شعاری است که 80 سال از طرح آن در ایران می گذرد. علی رغم خواست توده ها و آرزوهای اتحاد نیروهای سیاسی، این شعار تحقق نیافته است، چرا؟

پیچیده گیهای جامعه، وجود اقشار و مطالبات، فرهنگ و تاریخ مبارزاتی، دسیسه های استعماری و نواستعماری در طول تاریخ در کشورهای نظیر ما، وجود تنگ نظری و خودمحوری ها در نیروهای سیاسی، وجود رژیم های سرکوبگر و اختناق حاکم و نبود دمکراسی در جامعه، کمبود روحیه دمکراسی در نیروهای سیاسی به همراه سیاست و ارزیابی های نادرست و انحرافی، همه در این عدم توفیق نقش داشته اند.

در این رابطه تجربه جنبش مشروطیت، جنبش ملی، جنبش خلق های آذربایجان و کردستان و انقلاب بهمن قابل بررسی جدی است. در این میان باید به تجربه ها و یا بهتر بگوییم به شیوه و درک حزب توده در سالهای بعد از 24 و 25 در رابطه با جنبش آذربایجان و کردستان (فرقه دمکرات و حزب دمکرات) جنبش ملی در رابطه با دکتر مصدق و اتحاد و همکاری نامیمون با خمینی و ولایت فقیه اشاره کنیم، که بیان کننده خطی است نه سازنده بلکه مخرب.

این خط در سال 24 و 25 نه تنها درصدد همکاری برادرانه با حزب دمکرات و فرقه دمکرات آذربایجان برنیامد، بلکه در جهت وابسته کردن و بلعیدن آنها، نه بر مبنای رسیدن به يك برنامه واحد، بلکه بر مبنای سوء استفاده از ارتباطات انترناسیونالیستی و امکانات آن، که شامل حال حزب توده ایران (به عنوان تنها نماینده کمونیست های ایران در جوامع کمونیستی) می شد، گام برمی داشت. بعد از شکست جمهوری آذربایجان و جمهوری کردستان فرقه دمکرات آذربایجان بدرون حزب توده کشانده شد، اما حزب توده علی رغم وجود کادرهای خود در حزب دمکرات کردستان نظیر عبدالرحمن قاسملو⁶، موفق به بلعیدن آن نشد، چرا که بقول کیانوری در یکی از پرسش و پاسخ های سال 58: "افراد ناسیونالیست مانع آن بودند".⁷

در دهه 50 نیز عده ای به دامن مادر بزرگ یعنی حزب توده پیوستند و در مقطع انقلاب هم پوسترهای از نوع این پیوندها بر سر هر کوی و برزنی دیده میشد. آخرین آن یعنی پیوند با فدائیان اکثریت نیز ناموفق از آب درآمد، شاید به دلیل چپ رو بودن، دمکرات بودن، جوان بودن آنها! البته روابط میان حزب توده و دیگر نیروها و برخورد حزب با آنها جای بررسی جدی دارد. ارزیابی های گذشته سالهای 24 و 25، جریان ملی شدن نفت، برخورد با دکتر مصدق و ملیون و نیروهای سیاسی چپ، بخشیدن القابی نظیر تریچه های پوک، نیروهای ضدانقلاب و وابسته به امپریالیسم، مزدگیران ناتو همه قابل بررسی است، البته در ارتباط با ما باید گفت، حزب توده سازمان مرا مفتخر به سازمان برادر کرده بود، بعید نیست باز هم همان اصطلاحات گذشته از طرف حزب توده رواج پیدا کند.

درمورد مناسبات حزب دمکرات و حزب توده باید گفت حزب توده براساس خطی که سالیان دراز پیش برده بود، بصورت های مختلف حزب دمکرات را نه يك حزب مستقل بل زائیده خود و یا سازمان ایالتی خود می شمرده است. به همین دلیل بعد از انقلاب، حزب توده اقدام به تشکیل سازمان کردستان حزب توده نکرد. اعضا، کادرها و هواداران حزب توده در مقطع انقلاب به درون حزب دمکرات رفتند و یا تشکلهایی ایجاد کردند تا دمکرات و توده ای و حتی بقیه هم در آن شرکت کنند، از آن جمله بود اتحادیه های جوانان در شهرهای کردستان. بر اساس همین تفکر بود که توده ایها در سال 57 قبل از انقلاب اقدام به تکثیر برنامه حزب دمکرات کردستان ایران بصورت کاست و غیره می نمودند. این روند ادامه پیدا کرد تا جریان کنگره 4. بعد از اینکه حزب توده موفق نشد دمکرات را به سازمان ایالتی خود تبدیل کند راه دیگری در پیش گرفت و در ادامه سازمان ایالتی خود را تشکیل داد. حزب دمکرات هم سازمان جوانانش را که ترکیبی از توده ای

⁶ - عبدالرحمان قاسملو آن زمان یکی از کادرهای حزب توده ایران بود که برای کمک به حزب دمکرات کردستان در زمینه های تشکیلاتی، در این حزب فعالیت می کرد.

⁷ - در طول تمام سالهای مهاجرت بعد از سال 32، در عراق، چکسلواکی و دیگر کشورها حزب توده تلاش داشت حزب دمکرات و افراد آنرا وابسته به خود کند.

دمکرات بود منحل کرد و دوباره تشکل جوانان خود را بر مبنای برنامه خود سازمان داده و عضوگیری نمود، تشکلهای بظاهر دمکراتیک حزب توده نظیر اتحادیه جوانان هم يك شبه از هم پاشید.

اما در برابر این خط مشی سازمان ما و دیگران قرار داشتند:

بعد از انقلاب در کردستان بغیر از سازمان ما، حزب دمکرات و جمعیت دفاع از زحمتکشان (کومله) حضور فعال داشتند، سازمان و رفقای ما نزدیک ترین رابطه را با این نیروها و افراد آن داشتند، نشست ها و همکاریهای مختلف وجود داشت، مبارزه رودرویی که با حاکمیت در جریان بود هرچه بیشتر اتحاد نیروها را طلب می کرد، بعد از دور اول جنگ، دولت تن به مذاکره داد و در این رابطه هیئت نمایندگی خلق کرد با شرکت سازمان ما، حزب دمکرات، کومله و دفتر شیخ عزالدین حسینی تشکیل شد. شاخه کردستان سازمان بعد از تشکیل هیئت نمایندگی خلق کرد طی اعلامیه ای چنین می گوید:

شعار،، دمکرات، کومله، فدایی، یه کگرن،، بازتاب این آرزوی دیرینه خلق کرد است،

سازمان چريك های فدایی خلق ایران شاخه کردستان، با درك ضرورت ایجاد نیروها برای رسیدن به خواست مرحله ای خلق کرد یعنی خودمختاری کردستان به نوبه خود با تمام امکاناتش در جهت این خواست توده های مردم کردستان تلاش کرده و خواهد کرد. این تلاشها و نیز کوشش سایر نیروها در پاسخ به وحدت طلبی مردم در شرایط کنونی بود که سرانجام منجر به تشکیل هیئت نمایندگی واحد خلق کرد، برای مذاکره با هیئت دولت گردید.

در همان اعلامیه آمده است: در تظاهرات سراسری کردستان که روز 6 آذر به پشتیبانی از این هیئت برپا شد، مردم کردستان پرشورترین احساسات خود را به خاطر توافق نیروهای شرکت کننده در،، هیئت نمایندگی خلق کرد،، ابراز داشتند. به همین دلیل 6 آذر را می توان نقطه عطفی در تاریخ مبارزات خلق کرد به شمار آورد.

در اولین اعلامیه هیئت نمایندگی خلق کرد در تاریخ 1358/8/12 چنین می خوانیم:

توافقنامه

در این شرایط حساس تاریخی که مردم کردستان یکپارچه پشتیبانی و حمایت خود را از مبارزات برحق احزاب و سازمانها و شخصیت های سیاسی و میهنی مترقی ابراز داشته اند و در نتیجه مقاومت قهرمانانه خلق کرد و پیشمرگان کردستان، دولت به راه حل مسالمت آمیز تمایل نشان میدهد، ما احزاب و گروههایی سیاسی و عزالدین حسینی، که پرچم مبارزه برای کسب خودمختاری در چهارچوب تمامیت ارضی ایران را به اهتزاز درآورده ایم برای حل مشکلات اساسی کردستان و بویژه حصول خودمختاری و شرکت در مذاکره با هیئت ویژه دولت پیشنهاد می شود هیاتی مرکب از شیخ عزالدین حسینی و نمایندگان حزب دمکرات کردستان ایران، سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومله) و سازمان چریکهای فدای خلق ایران - شاخه کردستان به شرح زیر تشکیل تا به ترتیب زیر در تمام مراحل مذاکرات شرکت نمایند.

1. سید عزالدین حسینی - رئیس هیئت نمایندگی
 2. حزب دمکرات کردستان ایران - سخنگوی هیئت
 3. سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران - عضو هیئت
 4. سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - شاخه کردستان - عضو هیئت
- مسلماً پیش از آغاز مذاکرات هیئت مزبور، چهارچوب خواستهای خلق کرد و خطوط اصلی مذاکرات را تعیین می کند. در جریان مذاکرات نمایندگان هر يك از اعضا مذکور حق دارند در چهارچوب تعیین شده مطالبی را که ضروری می دانند طی یادداشت به سخنگو تسلیم تا آنرا مطرح نمایند. در هر يك از جلسات مذاکره در موارد مقتضی سخنگو می تواند رشته سخن را به هر يك از اعضای هیئت نمایندگی تعویض نماید..

سید عزالدین حسینی

حزب دمکرات کردستان ایران

سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومله)

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - شاخه کردستان

نقش این تشکل علی رغم ترکیب و مسائل درونی آن بسیار مفید بود، این تجربه در ادامه به همکاری و اتحاد بیشتر کمک نمود، بطوریکه ارتباط با این نیروها خیلی وسیعتر شد، بخصوص با حزب دمکرات. مواضع کومله و نظرات سیاسی ایدئولوژیک او به اتحاد و نزدیکی نیروها کمک نمی کرد. نزدیکی حزب دمکرات و سازمان رشد نموده تا اینکه در بهار سال 59 به اتحاد بیشتر منجر شد که در این رابطه اعلامیه مشترک حزب و سازمان به يك حرکت عمومی در کردستان تبدیل شد، این حرکت موجی از شور و شوق در میان مردم برانگیخت، تظاهرات عظیم برپا شد و سخنرانی های دو طرف امید بیشتری در دل ها جاری کرد. محصول این اتحاد همکاریهای موثر نظامی سیاسی را دنبال داشت، حاکمیت که تلاش زیاد برای جدا نمودن کمونیست

ها از نیروهای بومی را داشت، شدیداً نگران از این نزدیکی بود، بصورتی که در بهار 59 حملات بیشتری را سازمان داد، تا جایی که بنی صدر رئیس جمهوری به ارتش دستور میدهد، «تا قلع و قمع کامل پوتین ها را از پای درنیاورند». حملات بهار 59 کشتار و ویرانی وسیعی در شهرها و روستاهای کردستان به بار آورد. بمباران وحشیانه شهرهای سنندج و سقز و آواره شدن هزاران خانواده اوج وحشت رژیم را از این جنبش و نیروهای آن و نزدیک شدنشان نشان میداد. خمینی و رژیم او در این زمینه هم توفیقی بدست نیاوردند. اما رشد خط سیاسی حزب توده در سازمان ماو حزب دمکرات به همراه یکسری عوامل درونی و بیرونی این سازمانها در چنین شرایطی که زمینه اتحاد رشد می نمود و تاثیرات آن تنها به کردستان محدود نمی شد و به حق هم اتحاد ضروری ترین ضرورت بود، به انشعاب در حزب دمکرات و سازمان ما منجر شد.

روند حرکت هواداران حزب توده تحت نام پیروان کنگره 4 حزب دمکرات، به همکاری خائنه با رژیم انجمن تا جائیکه همراه نیروهای مسلح رژیم علیه پیشمرگان کردستان وارد عمل شدند. در همین رابطه رحمان کریمی عضو کمیته مرکزی این جریان کشته شد. البته بعداً افراد خود این جریان در یورش به حزب توده تحت تعقیب قرار گرفتند. بعدها افرادی از اینها به دامن جمهوری اسلامی برگشتند. عدهای دوباره به حزب دمکرات پیوستند و بقیه به حزب توده. بدین ترتیب جریانی که ادعای انقلابی بودن و برای مبارزه با امپریالیسم را داشت، همراه حاکمیت سرکوبگر و جلاّد خلق های ایران خمینی علیه خلق خود به هدف گیری پرداختند. این جریان به همت حزب توده ایران، رژیم سپاه جمهوری اسلامی و ماهیت و استعدادهای خودشان در طول چند سال از نظر سیاسی و تشکیلاتی از میان رفتند، آیا این سرنوشت دیگران نیز خواهد بود؟

حرکت آغاز شده توسط پیروان کنگره 4 حزب دمکرات، سرآغاز روندی بود که جنبش کردستان را تهدید میکرد، برای اولین بار در تاریخ نوین جنبش ملی کردستان ایران، بعد از جمهوری کردستان، نیروهای مسلح کرد در برابر هم قرار می گرفتند، البته در تاریخ کردستان بدست سلطانهای عثمانی، خلیفه های بغداد و پادشاهان ایران توطئه های زیادی علیه اجزا ملت کرد چیده شده که باعث جنگ و کشتار در میان خلّمان شده است. امپریالیسم انگلیس و امریکا و رژیم های تزاری روسی بارها در میان مردم کردستان تفرقه انداخته اند، میسیونرهای انگلیسی و آمریکایی هم بارها خلق های ارمنی و آسوری و کرد و ترک و غیره را به جان همدیگر انداخته بودند. تجربه سالهای 1975 و سیاست های نیروهای ملی عراق و شکست وحشتناک آن سال ها که باعث شد در عرض چند ساعت دهها هزار پیشمرگ مسلح خلع سلاح شوند در تاریخ کردستان وجود داشته و عشایر و بگ ها و خانها بارها بر همدیگر تاخته اند، اما این مورد در ایران و در جنبش کردستان مشاهده نشده است.

بعد از تسلط خط راست بر رهبری سازمان، در جریان خلع سلاح سازمان، رفیق ارزنده و فدایی همیشه بیدار رضا پیرانی (از کادرهای تشکیلات مهاباد) توسط پیشمرگان دمکرات ترور شد، در ادامه آن رفیق طه پارسا سنبل صداقت و پاک، معلم و دبیر ارزنده دبیرستانهای بوکان، دوست صمیمی زحمتکشان روستا توسط افراد کومله ترور شد و دیگر رفقایمان به همچنین⁸. بعد از این حل مسائل سیاسی و ایدئولوژیک از کانال اسلحه می گذشت، حزب دمکرات در بعد از ظهر یک روز در مرکز شهر بوکان دفتر سازمان پیکار را به موشک آری جی بست، چند نفر اعضای این سازمان بطرزی فجیع جان باختند، بدنبال آن جنگ سراسری کومله و دمکرات دامنه پیدا کرد و دست آخر سازمان اقلیت نیز برای حل مبارزه ایدئولوژیک خود از این شیوه سود جست. (در اینجا قصد تحلیل و بیان علت و عوامل این درگیریها مد نظر نبوده بلکه شیوه خائنه و نادرستی و روندی که ایجاد شد مدنظر بود)⁹

شکی نیست در این میانه نقش جمهوری اسلامی، وضعیت جنبش، دیدگاههای سازمانهای فوق الذکر و نقش حزب توده ایران و مجموعه ای از عوامل چنین وضعی را پیش آوردند.

حال باید از خود پرسیم در جهت اتحادهای امروز و فردا چگونه از این گذشته درس می گیریم؟ یا برای اتحادهای امروز ضروری است گذشته ها را بدون بررسی فراموش کنیم؟ شیوه ای که خیلی مورد پسند رهبران فعلی حزب توده که در حقیقت پاسدار صدیق سلف خود می باشند قرار گرفته است، البته حزب توده فقط بقیه را به فراموشی نصیحت می کند چون خود در مورد هیچ نیروی سیاسی، افراد و شخصیت ها دچار فراموشی نمی شود، آرشیو این حزب همیشه آماده است، اگر لازم باشد اسناد 14 سال پشتیبانی و حتی بیشتر را از امام خمینی و آیندگانی که خواهند آمد، ارائه خواهد داد و همچنین اسناد مزدبگیران ناتو و در همان حال اسنادی برای دوستان قدیمی خودشان هم آماده دارند، برای ما سازمان برادر نظیر ما هم به همچنین!

رفقا:

8 - از جمله رفیق جوان کریم خیاط جزو ترورشدگان در مهاباد بود.

9 - لازم به یادآوری است که در ابتدای انقلاب نیز روشنفکرانی چون صلاح شمس برهان (عضو فدراسیون ایرانی در اروپا)، که به روشنگری می پرداخت توسط "افراد ناشناس" ترور شدند، که تاکنون این جریان روشن نشده است.

این کاملاً درست است که پیروزی بر رژیم جنایتکار و قرون وسطایی خمینی و برانداختن نظام حاکم بدون وحدت کمونیست ها و اتحاد نیروهای سیاسی غیرقابل دسترسی است. خلاص شدن مردم از جنگ، خفقان و وضعیت بغایت اسفبار و رسیدن به آینده‌ای باسعادت و نیکبختی، به اتحاد بستگی دارد. بدون ساختن دوباره پل های خراب شده، بدون ترمیم آن و بدون بررسی آن خرابی ها، اتحاد کالای روز بیش نخواهد بود. بدون تعیین تکلیف کردن با این گذشته پاسخی برای آینده نخواهیم یافت.

„ ناش به‌تال „

بعد از انشعاب اقلیت و پیروان کنگره 4 حزب دمکرات، کم کم زمزمه تخلیه کردستان، نادرست بودن جنگ، ضدامپریالیست و مردمی بودن خط امام خمینی، از طرف سازمان ما مطرح شد. نشریات حزب توده و پیروان کنگره 4 نیز در این مرحله برای جا انداختن این خط فعالتر از قبل به تبلیغ و ترویج می پردازند. در درون سازمان ما در کردستان نیز بحث ها داغ می شود، نشریه „ ریگای گهل „ ارگان شاخه کردستان سازمان چریکهای فدایی خلق که اینک پسوند اکثریت را هم بر خود داشت، رسالت دفاع از صلح و راه حل مسالمت آمیز را بعهد می گیرد. صلحی که خلع سلاح نیروها و دفاع از رژیم خمینی را بدنبال داشت و تبلیغ آن در حقیقت همان خلع سلاح عمومی در برابر نیروهای مسلح رژیم بود. در این میان رژیم جمهوری اسلامی نیز آتش بیار معرکه شد و به اختلافات و تفرقه هم از طریق مزدوران محلی و هم از طریق رسانه‌های گروهی دامن میزد. مردم و دسته‌های مسلح سازمان که متوجه سیاست سازمان در کردستان شده بودند، سازمان را در برابر این سوالات قرار میدادند:

چرا جنگ نمی کنید؟

چرا مردم کردستان را تنها می گذارید؟

چرا تا کنون جنگ می کردید؟

مردم بحق می پرسیدند مگر مردم کردستان می خواستند جنگ بشود؟

مگر خمینی فرمان قتل عام مردم کردستان را نداد؟

مگر او نبود مردم، را علیه کفار بسیج می کرد؟

مردم می پرسیدند: چطور مردم کردستان بدنبال قاتلان خودشان بروند؟ پیشمرگان و رفقای سازمان که هنوز مسلح بودند می پرسیدند، اگر پاسداران به روستا، به مردم و به مقرهای ما حمله کردند ما باید چکار کنیم؟ جواب های متناقض و توجیه کننده داده می شد: اگر به مردم حمله کردند ایستادگی می کنیم، اگر به ما حمله کردند دفاع می کنیم. پیشمرگان و مردم به درستی می گفتند: خوب مردم کردستان تاکنون دفاع می کردند. مردم می گفتند شما چطور انتظار دارید مردم دنیال خمینی بروند؟ اگر خمینی مردمی و ضدامپریالیست بود چرا خانه‌های مردم را به توپ و خمپاره بست؟ چرا قتل عام عمومی راه انداخت؟ و... دهها سوال و استدلال دیگر از طرف مردم، پیشمرگان و توده‌های تشکیلات مطرح می شد که مورد توجه قرار نمی گرفت.

رهبری تصمیم خود را گرفته بود و در اینجا حرف و استدلال و نظرات توده‌های مردم، پیشمرگان و رفقا ارزش نداشت، رهبران تصمیم گرفته بودند و توده‌ها باید تبعیت می کردند. اینبار توافق های این سلطان و آن خلیفه و آن پادشاه با سرکرده‌گان کردها نبودند که جنبش کردستان را وجه‌المصالحه خود قرار میداند، بلکه رهبران یک سازمان معتقد به م.ل و معتقد به توده‌ها بود که بر اساس نظرات القاء شده به آنها، برای مردم تصمیم می گرفتند. آنها بر اساس آیه‌هایی که از طرف حزب توده نازل شده بود به حرکت درآمدند و عدم استقلال خودشان و بی اعتقادی این خط را به توده‌ها و وضعیتشان نشان دادند. طبیعی است رفقای کرد سازمان هم بی کفایتی، عدم استقلال و بروکراتیک بودن خود را از طرفی و ساده بودن و اعتماد مطلق خود را که ریشه در تاریخ و فرهنگ آنان داشت به‌نمایش گذارند، البته باید یادآوری شود که به اعتراض رفقا در هیچ زمینه‌ای ترتیب اثر داده نشد. جنگ ایران و عراق از همان روزهای نخستین تأثیرات مخرب خود را عیان کرد، آغاز جنگ نعمتی برای پیشبرد هرچه بیشتر و سریعتر خط راست درون سازمان ما در کردستان بود. این جنگ فاکتوری شد برای اثبات مردمی بودن، ضدامپریالیست بودن رژیم خمینی. رهبری سازمان به تبعیت از حزب توده به این تحلیل دست یافت که هر حرکت علیه این حکومت مترادف است با آب به آسیاب امپریالیسم ریختن. علیرضا اکبری شاندیز (جواد) عضو ه.س و تنورسین سازمان که در حقیقت تنوریزه کننده و مجری اصلی تخلیه کردستان می باشد، در چنین حال و هوایی به تحریر مقاله‌ای در ریگای گهل می پردازد و یک گام جدی در جهت تنوریزه کردن این مقوله بر میدارد که جنبش خلق کرد با توجه به سمت و سوی ضد رژیم، در جهت منافع خلق کرد و خلق های ایران نیست. او در این مقاله علیه کلیه اعتقادات و سیاست های قبلی خود قلم می راند، او که تا دیروز نیروهای سازمان را به کار و تلاش در میان دهقانان و روستائیان تشویق میکرد، اکنون به این جنبش می تاخت و روستا را نیز **محیط کرخت** می نامید و بیان می کرد که باید از محیط کرخت روستا بیرون رفت. چاپ این مقاله اعتراض وسیع حزب دمکرات، کومه‌له و دیگر نیروها و

مردم را به همراه داشت. بحث در این مورد به کوچه و خیابانها کشیده شد. رفقای ما که از نظر نظامی و سیاسی خلع سلاح شده بودند به دفاع از رهبری و اجرای دستورات بر اساس سانترالایسم موجود پرداختند. شاید بتوان گفت اکثر آنان از چیزی دفاع می کردند که خود به آن اعتقاد نداشتند. رفقای ما مردم را خوب آزموده بودند. مردمی که تا دیروز ما را منجی خود می دانستند، اکنون در برابر ما قرار گرفته بودند. بعضی از آنان می گفتند شما ما را علیه قانون اساسی، علیه مجلس، علیه رژیم خمینی، علیه پاسداران و حکومت تشویق کردید. در کردستان به جنگ پرداختید، پاسدار کشتید، هواپیما انداختید، ستونهای ارتش را نابود کردید، به تشدید جنگ با رژیم پرداختید. حال خود جان به سلامت می برید و ما را تنها می گذارید؟ این فشار در تشکیلات نیز بازتاب می یافت، بحران در سازمان ما، در کردستان اوج می گرفت، جواد و افراد دیگری که بعداً جزو پیش برندگان این خط در کردستان بودند، در جلساتی به توجیه مسئله می پرداختند. در برابر اینان بعضی رفقای مخالف از جمله رفیق شهید بهروز سلیمانی مغضوب شده بودند.

شاید تنها راه برای فرونشاندن این بحران، منحل کردن تشکیلات نظامی سازمان، خلع سلاح عمومی و تبعید رفقا به دیگر شهرهای ایران و ایجاد سازمان نوین بر اساس خط جدید باشد. در عرض دومه کلبه این مواضع پیش رفت، تشکیلات نظامی منحل گردید. خلع سلاح پیش رفت و اسلحه های روغنکاری شده به زیر خاک رفت و یا دودستی تحویل قاتلین خلق کرد، پاسداران و ارتش گردید، آن تعدادی هم که به زیر خاک رفت بعداً کشف گردید. اکثر مسئولین کردستان و اعضای سازمان آواره شهرهای دیگر ایران شدند (به این مسئله خواهیم پرداخت). تشکیلات جدید نیز بدون دخالت مسئولین قبلی ایجاد شد. بدین ترتیب در مدت چند ماه از مرداد تا آبان 59 همه چیز تمام شد. آخرین دفتر علنی سازمان در ایران بوسیله مردم در شهر بوکان تعطیل شد و آخرین دفتر پیشگام سازمان در سال بعد در همان شهر بسته شد. مردم در سال 57 با آغوش باز فدائیان را پذیرفتند و همان مردم نظر قاطع خود را علیه سیاست های فدائیان با این عمل خود نشان دادند.

سانترالایسم خشن

در سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و سپس سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) بعد از انقلاب، دموکراسی پدیده ای مقطعی و بیشتر برای پیشبرد اهداف شخصی بود، در رابطه با تشکیلات چریکی قبل از انقلاب اساساً مشکل است سخنی از دموکراسی به میان آورد. در مقطع انشعاب اقلیت، بعد از پلنوم مهرماه 58 نشریه درون سازمانی، به پیش، با خود نشانی از دموکراسی خورده بورژوازی به همراه آورد، که بعداً متوقف شد. اکنون دوباره این نیاز احساس شده است. دموکراسی و سانترالایسم در کردستان دو مقوله کاملاً جدا از هم بود. دموکراسی مغلوب سانترالایسم شده بود. رهبران عقل کل و توده ها سربازان فرمانبردار بودند. اولین تجربه را در تابستان و پاییز 58 شاهد بودیم. قبل از آن باید گفت کسی دنبال این مقوله در زندگی حزبی نبود، هر کسی کار خودش را انجام می داد، مبارزه ای جدی در جریان بود و در آن شرایط شاید فرصتی برای بیان و درخواست آن نبود. هرچند در زندگی روزمره سیاسی، این مقوله در ارتباطات درون تشکیلاتی و مناسبات کاری، در شیوه برخوردها نمود پیدا می کرد. این حق در محدوده مشخص مطالبه می شد اما هیچگاه بعنوان يك مطالبه عمومی و يك اصل درون حزبی بدان توجه نشد. در مرداد ماه، 58 خمینی جنگ سراسری علیه خلق کرد را اعلام می کند، نیروهای سیاسی کردستان ناخواسته به جنگ کشیده می شوند، نیروهای نظامی ضمن دفاع، به عقب نشینی از شهرها می پردازند. سازمان ما در جریان عقب نشینی از شهرها، خروج نیروهای تشکیلات خود را محدود می کند، تعدادی در شهرها باقی می ماندند، افرادی به روستاها رفته و به تعداد دیگری از رفقا گفته می شود به شهرهای دیگر ایران بروند. شهریور ماه 59 به عقب نشینی می گذرد. در چنین شرایطی کمیته مرکزی سازمان اولین پلنوم خود را در مهر ماه راه می اندازد. به تشکیلات کردستان دستور داده می شود تا پایان پلنوم و تصمیم رهبری به عملیات نظامی دست زده نشود و این، هنگامی است که جنگ به شدت جریان دارد. نیروهای سازمان در کوه انتظار می کشیدند به نظرات آنها توجه نمی شد. در کردستان در میان رفقا کمتر کسی پیدا می شد که مبارزه مسلحانه علیه رژیم را قبول نداشته باشد. رهبری سازمان هنوز اعلام موضع نکرده بود که رفقای ما در بانه عملیات نظامی علیه نیروهای نظامی را آغاز کردند. بدنبال آن موضع پلنوم هم اعلام گردید و حرکت نظامی سازمان ابعاد وسیعی بخود گرفت. در این پلنوم نماینده ای از رفقای کرد حتی برای مشاوره هم حضور نداشت.

در هنگام انشعاب اقلیت چند نفر از اعضای رهبری سازمان جلساتی چند ساعته برای مسئولین تشکیلات در کردستان ترتیب دادند و جریان انشعاب و مسائل درون رهبری را بیان کرده، از رفقا خواستند از خط اکثریت دفاع کنند، در عمل هم همینطور شد و سرانجام به مقطع تخلیه کردستان میرسیم. رهبری بدون در نظر گرفتن نظرات رفقای کردستان، بدون دخالت دادن آنان در تصمیم گیری و علیه نظرات آنان دست به اقدام زدند. آنان (رهبری) به مخالفت های رفقا در زمینه عدم تخلیه کردستان وقعی نگذاشتند. برای بیرون بردن مسئولین و رفقای کرد و حتی رفقای غیر کرد به تهدیدهای تشکیلاتی متوسل شده و مسائل امنیتی وجانی رفقا را پیش می کشیدند (مسئولین بیان می کردند شماها شناخته شده هستید و باید از کردستان خارج شوید).

کمیته کردستان که رهبری آن و مسائل مطروحه در آن برای مسئولین تشکیلات کمتر مشخص بود، حرکت را پیش بردند. سانترالیسم خشن اجازه نمی داد، رفقا حتی برای محل زندگی خود در کردستان تصمیم بگیرند. تصمیم انحلال تشکیلات کردستان باعث افت سیاسی وضعف عظیم تشکیلاتی گردید، بیش از 80 درصد مسئولین شهرها و مناطق کردستان به خارج از کردستان منتقل شدند، همه کمیته های سابق شهرها و حوزه ها منحل شدند. تشکیلات بوسیله اعضای ساده و بعضا کادرهایی از تشکیلات بازسازی شد. تشکیلات بازسازی شده وظیفه دفاع از رهبری جمهوری اسلامی و تماس با سپاه پاسداران را بعهده داشت. تشکیلات باز و علنی ما در برابر تهاجمات، ترور و سرکوب نیروهای ج.ا. و نیروهای کردستان بی دفاع گذاشت شد، به همین دلیل تعدادی از با ارزشترین رفقای ما یا بوسیله نیروهای سیاسی کردستان یا بوسیله ج.ا. ترور و زندانی شدند. به این بحث بعدا خواهم پرداخت)

آری حکومت ج.ا. با تمام امکاناتش قادر نبود ما را از کردستان بیرون براند، اما سانترالیسم خشن بر بستر تسلط اتوریته، برنامه و سیاست و خط مشی حزب توده ما را از کردستان بیرون کرد و به تبعید فرستاد.

در تبعید

در آبانماه 1359 آخرین دسته از مسئولین کردستان از طریق استانهای همجوار، از کردستان خارج شدند. رفقا بدون برنامه، بدون آینده روشن فقط با يك فرمان در شهرهای تبریز، اصفهان، شیراز، تهران و... پراکنده شدند. از صدها کادر و عضو و هوادار و پیشمرگ تنها برخی از رفقا امکانات فامیلی داشتند، افرادی از امکانات دیگر رفقا بطور موقت استفاده کردند آنهم بصورتی که يك شب در این منزل و يك شب در منزل دیگر. اکثریت رفقا بدون سرپناه، بدون کار، بدون ارتباط آواره این شهرها شدند. رفقا برای امرار معاش به کارگری در شرکت های ساختمانی، خدماتی و یا به رانندگی، سرایداری و غیره روی آوردند، نیرویی که تا دیروز با هزاران رشته به جامعه خود متصل شده بود، اکنون در شرایط دیگر قرار گرفته بود. درصد بسیار نازلی از رفقا ارتباط درست و حسابی با تشکیلات داشتند. سازمان که برنامه ای برای آنها نداشت نمی دانست آنها را چکار کند، در حقیقت می توان گفت این مجموعه روی دستشان مانده بود، تعدادی از رفقا علیرغم تلاشهای بسیار خودشان به کار در درون تشکیلات گرفته نمی شدند، بی برنامه گی سازمان تأثیرات جدی روی زندگی و مبارزه رفقا گذاشته بود. تعدادی از رفقا، زن و بچه های خود را در کردستان جا گذاشته، خود در شهرهای دیگر به دنبال تهیه امکانی برای انتقال آنان و تنظیم کارسازمانی بودند. برخی از این رفقا سال 64 توانستند زن و بچه های خود را دوباره ببینند و این در حالی بود بی نظمی و بی برنامه گی ارتباطات با سازمان پابرجا بود. قطع کامل این ارتباطات بعد از ضربه به حزب توده ایران کاملتر شد، وضعیت جدیدی که موجب شروع فاز دیگری برای همه رفقای کرد در سراسر ایران شد. رهبری سازمان فکر میکرد با خارج نمودن رفقا از کردستان آنها را حفظ خواهد کرد، برعکس، وضعیت جدید شرایطی فراهم کرده بود که رفقای شناخته شده کردستان کم تا دیروز مسلح بوده و علیه حاکمیت ج.ا. مبارزه کرده بودند، در معرض تهدید قرار گیرند. ج.ا. ساواک و جاشهای او مدام به دنبال رفقا بودند، حال این افراد که تا دیروز در کردستان در شهرها و کوهها بدنبالشان می گشت و برای پیدا کردن و کشتار آنها از همه امکانات نظامی و جاسوسی اش استفاده میکرد، به همت خط مشی جدید کاملا در دسترسشان قرار گرفته بودند. دستگاههای اطلاعاتی می دانستند چنین افرادی را می توان در پارک ها، سینماها، هتل ها، مسافرخانه ها، شرکتها، و در تهران میدان انقلاب، توپخانه، جلودانشگاه، ترمینالها پیدا کرد. برای رژیم بسیار آسان بود با توجه به سیستم جاسوسی متکی بر مساجد و غیرو رفقا را در محلات و مراکز کار پیدا کند. رژیم در طول سالهای 59 و 60 توانست تعدادی از رفقا را در همین جاها بدام بیندازد، برخی از این رفقا که اکثرا مسئولین و کادرهای سازمان در کردستان بودند یا شهید شدند و یا به زندانهای چندین ساله محکوم شدند.

تأثیرات روحی و روانی این وضعیت بر رفقا و خانواده ها نیز جای تامل دارد، دور بودن افراد خانواده از همدیگر، دور بودن از مردم، مسائل و مشکلاتی برای خانواده ها بوجود آورد، که بعضا به جدایی کشیده شد. به اینها باید هرز شدن نیروهای فعال و متخصص کرد در زمینه های مختلف را نیز افزود.

حال باید از رهبری سازمان پرسید چه کسی پاسخگوی پیش آمدن این وضعیت به معنایی دیگر این فاجعه است؟ تو گویی این سرنوشتی خلق کرد بصورت تاریخی است که باید همیشه در آوارگی، تبعید دور از میهن بسر ببرد. سلاطین عثمانی، خلیفه های بغداد و شاهنشاهان ایران در طول تاریخ برای خفه کردن جنبش خلق کرد، برای نسل کشی کردها، برای ذوب کردن فرهنگ و زبان و عادات و رسوم و مجموعه تعلقات آنها از شیوه کوچاندن سود جسته اند و این سیاست هنوز هم در کشورهای ایران، عراق، ترکیه و سوریه ادامه دارد. زمانی سلطان محمود عثمانی به همراه معتصم بغداد و شاه عباس ها - کردها را تبعید میکردند که حاصل آن در ایران وجود کردهای قوچان و آستارا و درود است و در ترکیه مناطق شمالی ترک نشین و در عراق جنوب این کشور. زمانی دیگر کردها بوسیله صدام ها، آتاتورک ها، اورن ها، رضاشاه و محمد رضاشاه و خمینی ها تبعید شدند.

آری این پدیده در تاریخ و زندگی کردها بصورت بسیار خشن در سالهای متمادی وجود داشته است. اما سوال جدی از رهبری این سازمان این است:

- بر اساس کدام تحلیل درست از مبارزه، تاریخ، اعتقادات، خواست ها و مطالبات خلق کرد فرمان مهاجرت را صادر کردند؟
- ایضا بر اساس کدام برنامه و کار انقلابی و بر اساس کدام سازماندهی برای فعال نمودن این نیرو خارج از کردستان تشکیلات سازمان را منحل کردند؟
- آیا این فرمان ها اوج بی مسئولیتی، اوج بی تدبیری، اوج ولنگاری در سیاست و رهبری، اوج بی پرنسیبی، اوج انحلال طلبی نیست؟!
- آیا این حرکت اوج بی اعتقادی به مردم، جنبش مردم و به توده های تشکیلاتی و زندگی آنها نیست؟
- آیا این فرمان نشان دهنده وجود تفکر جدا از توده در پیوند با تفکر اپورتونیستی راست نمی باشد؟

رهبران تصمیم می گیرند جنبش را تهی کنند! اینان بدون بررسی، بدون احساس مسئولیت، بدون بحث و مشاوره با توده هایی که این سیاست آنها را به روز سیاه می کشاند، بدون توجه جدی به تاریخ و مطالبات و آرزوهای يك خلق، فرمان صادر می کنند! برای اجرای این امر يك مقاله نوشته میشود، چندین جلسه ترتیب داده میشود و آنگاه حرکت بی سرانجام و تاریک آغاز می گردد و اینجاست باید به رهبری سازمان گفت: رفقا این گذشته به فراموشی سپرده نشده است و شما هم با این گذشته برخورد نکرده اید. پس به رفقای کرد حق

بدهید در سکوت مطلق شما، نسبت به کردستان و شما قضاوت خود را داشته باشند.

رهبران سازمان در مورد این گذشته سکوت می کنند! اما تئورسین ها، پیش برندگان و سیاست گذاران این حرکت مورد تجلیل قرار می گیرند و بدین ترتیب به تأیید تئوری، خط مشی و سیاست آنها پرداخته می شود و به ریش ما و همه شیهدان و خلقمان می خندند!

قربانیان این تئوریهها، خط مشی و سیاست، مورد بی مهری، تهمت و غضب این رهبری قرار می گیرند اما از خالقین، تئوری محیط کرخت روستا، تجلیل به عمل می آید! توگویی دیگر این رهبری تصمیم ندارد يك بار دیگر با رفقای کرد و مردم کردستان تجدید دیدار کند، که این چنین تعیین تکلیف می کند!

در اینجا باید گفت تلاش برای خارج نمودن و قطع ارتباطات رفقا با مردم و جنبش کردستان سیاستی بغایت اشتباه و فاجعه آمیز بود، این عقب نشینی نابجا ضایعات فراوان ببار آورد و مبارزین کرد را به عمل بغایت نادرست کشاند. بازسازی پیوند با توده ها و جنبش با توجه به زمان گذشته نیاز به فداکاریهای بسار دارد. اثبات صداقت دوباره کمونیست های فدایی به مردم و جنبش از پیچیدگیها و کوره راهای بسیار باید بگذرد. سیاست پخش رفقای کردستان در سراسر ایران ضمن موارد مثبت پیوند با جنبش سراسری، سیاسی مخرب و زیانبار بود.

سازمان بعد از سال 59 در کردستان

وجه دیگر سیاست راست حاکم بر سازمان در کردستان بعد از سال 59 عمق فجایع را بیشتر می نمایند. سازمان کادرها و اعضا تعدادی از هواداران و پیشرانان را به خارج کردستان انتقال می دهد. تعدادی دیگر به سازمانهای دیگر می گروند، یا با سازمان وداع می گویند و بصورت منفعل در کردستان باقی می مانند و به کارهای غیر سیاسی روی می آورند.

سازمان اسلحه ها را به زیر خاک میبرد که بعدا تعدادی را تحویل رژیم میدهد. بقیه هم کشف شده و بدست رژیم می افتد. رهبری بعد از این کارها، از باقی مانده افراد تشکیلات تعدادی کادر و اعضا و عمدتا هواداران را براساس اعتقاد به سیاست و خط مشی دفاع از ج.ا. و حرکت در جهت افشای به اصطلاح ضد انقلاب جمع کرده و تشکیلات جدیدی را پی ریزی می کند. سازمان از افرادی تشکیل گردید که عمدتا علنی شده بودند. در آن مقطع تشکیلات ما نظر کمیت، لاغر و متناقض و کوچک و ضیف و از نظر سیاسی و تشکیلاتی کم تجربه بود. از نظر تبلیغی و حرکت در این دوره، سازمان ما چشم به حزب توده ایران داشت. این موجود ناقص الخلقه که از دل يك تشکیلات رزمنده بزرگ و مسلح بیرون آمده بود، طعمه ای بدون دفاع در برابر رژیم ج.ا. و سپاه درنده اش بود، که هیچ قسمی برای دوستی با مسلمین، ملحدین و براندازگان حکومت نخورده بود. افراد تشکیلات ما اسیران کت بسته ای بودند که یا می بایست به مسلخ و یا بسوی سرانجامی تلخ می رفتند. از طرف دیگر این مجموعه از طرف مردم و حتی خانواده ها و نیروهای سیاسی منطقه طرد شده بودند. ادامه این سیاست که دوستی و همکاری هرچه بیشتر با رژیم سرکوبگر و دشمنی با نیروهای محلی، تبلیغ علیه ضد انقلاب و دفاع از "رژیم مردمی و ضدامپریالیست" بود، به ترور و زندانی شدن رفقایمان توسط نیروهای محلی و اعدام رفقا عبدالباسط احمدی، حسن جهانبخش، هوشنگ، بیژن و بهروز نصیر خالدي از طرف ج.ا. و زندانی شدن دهها تن انجامید. درگیری های خانوادگی، فامیلی و مردمی هم نتیجه دیگری از این سیاست بود.

باتوجه به شرایط فوق رفقای ما صادقانه وبا تلاش انقلابی سیاست انحرافی را پیش می بردند و در اشکال مختلف تبلیغ می کردند. آنها در میان این گزایندها باز هم به فعالیت های سازمانی خود ادامه میدادند، چرا که فکر می کردند رهبری این سازمان آنها را در جهت منافع خلقشان و دیگر خلق ها و طبقه کارگر ایرانی هدایت می کند! آنها فکر می کردند این همان راهی است که به رنجها و محرومیت های توده های زحمتکش در کردستان و سراسر ایران پایان خواهد داد! آنها فکر می کردند رهبری سازمان آنها را به تحقق اهداف، آمال و آرزوهای خلق کرد و دیگر خلق های ایران و طبقه کارگر نزدیکتر خواهند کرد!!

انها نشریه، پاسخ به ضد انقلاب، را که از طرف جمع توده های ها، کنگره چهری ها و سازمان در کردستان در جهت دفاع از پاسداران و خط امام خمینی منتشر می شد، برای پیشبرد مقاصد خود بکار می گرفتند، که این نشریه مورد انتقاد اکثر رفقای سازمان در کردستان و رفقای کرد مقیم شهرهای دیگر ایران قرار گرفت. تعطیل این نشریه نشان دهنده بن بست سیاسی در کردستان، نشان دهنده مخرب بودن خط مشی راست جنبش کمونیستی ایران یعنی سازمان ما و حزب توده ایران بود. در چنین جوی رفقای سازمان به تبعیت از برادران حزب توده و دستور رهبری با سپاه پاسداران ارتباطاتی داشتند. هر چند ارتباطات سازمان به گسترده گی توده های ها نبود، اما این ارتباطات "برادرانه" تا آنجا پیش رفت که مسئول سازمانی در یکی از مناطق کردستان به تبعیت از رهبری سازمان، در کردستان به بحث و مناظره با پاسداران نشست. حاصل این سیاست، این ارتباطات و علنیت تشکیلاتی بعد از یورش به حزب توده ایران در بهمن ماه 1361 بیشتر عیان شد.

یورش به حزب توده ایران و ادامه انحلال تشکیلات

یورش به حزب توده ایران در بهمن ماه 1361 باعث شد يك بار دیگر درون آن به نمایش عمومی گذاشته شود. سیاست، برنامه، خط مشی آن باطل بودنش را عیان کرد و از طرف دیگر تهی بودن رهبران آنرا در برابر دشمنان طبقاتی نشان داد. سیاست، برنامه، خط مشی و وضعیت رهبران حزب توده باعث فاجعه های در سطح کشور شد که اعدام بهترین و رشیدترین فرزندان نظامی خلق، قسمت کوچکی از آن بود. رسوایی رهبران و به طبع آن گسترش خط توأب و باز گشته گان به اسلام در میان اعضا و هواداران این حزب لطمه جدی به کمونیست ها وارد کرد، که برای جبران آن باید سیلوش وار از آتش گذشت.

قطعا تحلیل و بررسی این پدیده در تاریخ جنبش کمونیستی ایران بخصوص در حزب توده ایران لازم و ضروری است، در و رای پاسخ به این گذشته و نقد انقلابی سیاست، برنامه و خط مشی و عملکرد رهبران می توان اعتماد دوباره مردم را جلب کرد، اما در اینجا هدف بررسی گذشته حزب توده نیست، بلکه اشاره به این یورش و تأثیرات آن در کردستان مد نظر است.

سپاه پاسداران به توده های ها و اکثریتی ها تا اواخر خرداد 62 فرصت داده بود تا خود را به ارگانهای نظامی معرفی کنند. در کردستان وضعیت پیچیده تر از دیگر نقاط ایران بود، هواداران حزب توده که از اوایل انقلاب خالصانه به دفاع از حاکمیت ج. ا. در برابر جنبش کردستان پرداخته بودند و در این راه با اعتماد کامل به آن از کوشش های جدی هم خودداری نکرده بودند، مورد بی مهری و خشم رژیم قرار گرفته - زندان، اعدام و یا توبه و استغفار در پیش پایشان قرار گرفت. رفقای سازمان قبل از این یورش هم مورد خشم بودند و به جرم دفاع از جنبش خلق کرد مورد تهدید، تحمل زندان و شکنجه و اعدام بودند، جرائم گذشته به اضافه همکاری با حزب توده، که اکنون متهم به خیانت و جاسوسی و براندازی شده بودند، وضعیت بسار سخت تری را برای آنها پیش آورده بود. در چنین مواقعی اولین فکری که به مغز هر کسی خطور می کند فرار از دست جنایتکاران می باشد، رفقای ما به کجا می توانستند فرار و یا عقب نشینی کنند؟ تجربه مهاجرت در سال 59 و رنج در پیش روی رفقا بود، از طرف دیگر همه پل ها را در ارتباط با نیروهای محلی خراب کرده بودند، پس چکار می توانستند بکنند؟ در چنین وضعیتی تعدادی از افراد توده های به تبعیت از رهبران طراز اولشان که در تلویزیون ظاهر شده بودند، خود را قبل از این تاریخ و بعد از آن به ارگانهای حکومتی معرفی کردند. رفقای سازمان در کردستان تنها راه و چاره را در عقب نشینی بطرف مرز و کمک طلبیدن از رفقای حزب کمونیست عراق می دانستند. در طول چند ماه این کار عملی گردید. رفقای عراقی با وجود اینکه در وضعیت بدی قرار داشتند و هنوز درد زخم شهادت رفقای شان در اول ماه مه 1362 التیام پیدا نکرده بود¹⁰، صدها نفر را بعنوان مهمان پذیرفتند.

همبستگی انترناسیونالیستی و برادرانه حزب کمونیست عراق نه فقط در رابطه با کمونیست ها بلکه در رابطه با هر مبارزی در منطقه امری است که تاریخ دیرینه دارد. حزب در شرایطی مهماندار صدها زن و مرد،

¹⁰ - در اول ماه مه 1362 هنگامیکه حزب در یکی از مناطق آزاد شده جشن کارگران جهانی برگزار میکرد، افراد جلال طالبانی

بطرز فجیعی به کشتار اعضا و کادرهای حزب می پردازند و امکانات آنرا به غارت میبرند در این جریان تعدادی از کادرهای زنده حزب شهید شدند و عده ای نیز که افراد رهبری هم در میان آنان بود دستگیر می شوند

کودک و پیرو جوان بود که خود بخشی از امکاناتش را از دست داده بود، اما با این وجود، از هیچ کمک و همکاری با ما دریغ نکرد. رفیقی تعریف میکرد: "یک روز صبح وقتی از اطاق بیرون آمدم تعدادی از پیشمرگان را دیدم که در سرمای چند درجه زیر صفر کوهستانهای کردستان بدون پتو، بعد از پیاده روی بسیار و خستگی عملیات در اطراف مقر خوابیده و از سرما مچاله شده بودند، و این در حالی بود رفقای ما در اطاق تا دو پتو روی خود انداخته بودند..."

جدا از امکانات خوراکی، پوشاکی و .. هر کدام از افراد مهمان مقداری پول توجیبی هم دریافت می کردند. رفقای کردستان به درستی عقب نشینی کردند هر چند در این امر بی تدبیری کامل به چشم می خورد، چرا که بدون برنامه و ارزیابی، رفقا را بیرون آورده بودند. از طرفی تشکیلات منحل شده بود و از طرف دیگر افرادی که خطر جدی آنانرا تهدید نمی کرد و امکاناتی نیز برای ماندن داشته اند، نیز خارج شده بودند. این پدیده در حزب توده شکل دیگری بخود گرفته و افرادی، خود را برای رفتن به اروپا و ... به این منطقه کشانده بودند. این امر نشان میدهد افراد انگیزه های مختلف برای خروج از ایران داشته اند، همین پایه مقاومت را در شرایط سخت کوهستان ضعیف تر می کرد. که در ادامه تأثیرات آن را خواهیم دید.

رفقای سازمان حرکت بجایی انجام دادند، اما رفقا علی رغم ادعای خود برنامه ای برای این نیرو نداشتند، از یک طرف ارتباط با رهبری هم در داخل و هم در خارج قطع گردیده بود و ظاهراً امید جدی هم به ارتباط دوباره وجود نداشت. از طرف دیگر مسئولین کردستان قادر به ارائه برنامه ای برای ماندن در کوه و در کردستان نبودند، چرا که همه چیز را موقوف به ارتباط با رهبری و رهنمودهای آنها کرده بودند. باز همان مسئله ای که در تابستان 58 برای حرکت نظامی مطرح بود، تکرار شد، اما این بار کاملاً در شرایط دیگر. آن زمان در اوج قدرت و در حالت تعرضی و مبارزه با رژیم بودیم و امروز در نهایت ضعف و بر بستر شکست فاحش برنامه و خط مشی، بدون ارتباط با مردم و جنبش و نیروهای سیاسی محلی می بایست در انتظار رهنمود سازمان و حزب توده بود! در چنین شرایطی مسئولین ابراز می داشتند: "ما اینجا را به مدرسه حزبی تبدیل خواهیم نمود و در زمینه های مختلف شروع به آموزش خواهیم کرد. برای اجرای این برنامه! هیچ برنامه ای وجود نداشت. برای اینکه بهتر وارد مطلب شویم قدری تامل لازم است.

روند حرکت

در کردستان رفقای ما با رفقای حزب کمونیست عراق تماس گرفته و جریان را با آنان در میان می گذارند، آنان قبول می کنند، از طرف دیگر رفقا موفق شده بودند تأییدیه رهبری سازمان را هم برای این کار بگیرند، البته مسئولین حزب توده در کردستان و پیروان کنگره 4 حزب دمکرات کردستان ایران هم در جریان امر قرار گرفته با هم این حرکت را شروع می کنند. در این حرکت بی نظمی، بی پرنسیپی وجود داشته، بعضاً هم ناگزیر بوده. ابتدا همه این نیروها حزب، سازمان و کنگره 4 با هم بودند، بعد هر کدام در چهارچوب سازمانی خود در محل های جدا از هم مستقر می شوند. ترکیب این نیرو عبارت بود از معلم، دانشجو، دانش آموز، دیپلمه بیکار، زن خانه دار، بچه ها و به ندرت افراد زحمتکش.

رفقای کردستان علاوه بر رفقای تشکیلات کردستان دیگر رفقای مهاجر (آنکه از سال 59 آواره دیگر شهرها شده بودند و با یورش به حزب، آن امکانات بدست آمده را هم از دست داده بودند) را نیز به جمع خود دعوت کرده بودند. و این باعث شده بود یکبار دیگر اکثر رفقای کردستان در منطقه جمع شوند. شاید این فرصتی بود تا یکبار دیگر همه نیروهای کردستان بتوانند همه با هم حرکت جدیدی را سازمان دهند. شرایط بنحوی بود که می شد از طریق رادیو، نشریه و رفت و آمد، تشکیلات را دوباره سازمان داد. از طریق رادیو و نشریه می شد با مردم تماس برقرار کرد و هم امکانی فراهم آورد که این منطقه به امکانی برای کل ایران تبدیل شود. رفقای عراقی در این راه کمک های جدی را می کردند و اتفاقاً اینکار را هم کردند، برای نمونه پیروان کنگره 4 تا مدتها نشریه خود را داشتند و بطرفی آنرا در مناطق کردستان پخش می کردند. اما روند به کجا انجامید؟

مسئولین کردستان خود را و رای همه نیروهای سازمان می دانستند و اعتقادی به همکاری، مشاوره و همفکری با دیگران نداشتند و یا شاید ضروری نمی دیدند، آنها از یکطرف خود را منتخب رهبری می دانستند و بالای سر تشکیلات در کردستان بودند و از طرف دیگر کادرها و اعضای سازمان را که در حقیقت مسئولین قبلی تشکیلات کردستان بودند و اکنون در این جمع قرار داشتند، نیروهایی می شمردند که با وضعیت کردستان آشنایی ندارند و تا پیداکردن مجدد آشنایی نمی توانند مسئولیتی بعهده بگیرند. به این ترتیب تصمیم گیرنده در هر موردی، افرادی بودند که در حقیقت نه کمیته کردستان، بلکه چند نفری بودند که می توان گفت هیئت اجرای و هیئت دبیران تشکیلات کردستان بودند. خطوط حرکت این مسئولین در موارد زیر خلاصه می شد:

- ✓ حفظ این نیرو به هر شکل.
- ✓ انتظار رهنمود رهبری تا هر زمان و قبل از آن ماندن در کوه.
- ✓ حفظ وحدت با حزب توده و تلاش برای ادغام ویکی شدن در حزب.

- ✓ تلاش برای جلوگیری از تأثیرپذیری از حزب کمونیست عراق.
- ✓ تلاش برای همکاری هرچه بیشتر با مسئولین حزب توده.
- ✓ تلاش برای حفظ اتوریته بر نیروی سازمان به هر شکل در منطقه.
- ✓ تلاش برای ارتباط از داخل با رهبری و کسب اخبار.
- ✓ آموزش و بالابردن سطح دانش سیاسی تئوریک.
- ✓ حفظ مواضع برنامه‌ای و خط مشی سازمان.
- ✓ رابطه با حزب کمونیست عراق.

قبل از اینکه به موارد فوق بپردازیم چیکدهای از وضعیت و کار رفقا را بیان خواهیم کرد. بعد از جدا شدن سه نیرو از همدیگر هر کدام عمدتاً به کار ساختمانی می پرداختند، رفقای سازمان در زمینی به مساحت تقریبی 1500 متر مربع چندین اطاق بنا کردند، که در آن حمام و توالت هم برای خانمها و آقایان در نظر گرفته شده بود. برنامه عمومی روزانه بقرار زیر بود:

1. صبح زود برپا و صبحانه (مسئولین غذای آن روز قبل "بیدار شده ترتیب صبحانه را می دادند).
2. کار روزانه شامل کار ساختمانی، نان پختن، غذاپختن، چوب بریدن، تدارکات (خرید مایحتاج) بود. این برنامه تا اواخر آبانماه ادامه داشت، قبل از فرارسیدن زمستان می بایست به فکر سوخت زمستان و مواد خوراکی برای بیش از 5 ماه بود.
3. رفقای که استراحت داشتند به کارهای مختلف از جمله مطالعه می پرداختند.
4. شب هنگام افراد بطور فردی به مطالعه، بحث و گفتگو و یا اجرای برنامه‌های هنری می پرداختند (حفله) نام گرفته بود، که بیشتر جشن و پایکوبی بود. بعد از اتمام کار ساختمانی و رسیدن به زمستان برنامه‌های دیگری وجود داشت بود.

✓ حفظ این نیرو به هر شکل

رفقا به حق خود را در قبال این نیرو مسئول می دانستند. زیرا خود چنین پیشنهادی را به رهبری داده و از طرف دیگر کلیه رفقا بنا به رهنمود رفقا به کوه آمده بودند. این امر در مورد دیگر رفقا که از نقاط دیگر ایران برگشته بودند نیز صادق بود، بغیر از تعدادی از رفقا که با دستور سازمانی به منطقه رفته بودند. اما حفظ این نیرو در شرایطی که با رهبری قطع ارتباط شده بود و مسئولین نیز خود را محق برای تصمیم گیری از طرفی نمی دیدند و از طرف دیگر به مشاوره و هم فکری با جمع رفقا هم، گوشه چشمی نداشتند و از همه مهمتر برنامه‌ای هم برای حفظ و فعال کردن نیرو در جریان نبود، رسیدن به این هدف را بسیار دشوار کرده بود، لذا برای رسیدن به این هدف یعنی نگه داشتن رفقا در کوه به اشکال نادرست و ناپسند روی آوردند:

1. تیره و تار جلوه دادن اوضاع در ایران، بطوریکه فرد ماندن را به برگشتن به ایران ترجیح دهد، بخصوص اکثر رفقای که به کوه پناه برده بودند، فاقد امکانات برای حفظ خود بودند. تصویر وضعیت داخل از طریق مسئولین و افرادی که رابط بودند داده می شد، اما نقش جدی را در تجزیه و تحلیل و ارائه تصویر نهایی، خود مسئولین بعهد داشتند. البته دادن تصویر از اوضاع داخل ایران در سطوح مختلف تشکیلات متفاوت بود. اول مسئولین در جریان قرار می گرفتند (چند نفر)، بعد مسئولین حوزه‌ها و دست آخر توده‌های تشکیلاتی. مسئولین سابق کردستان به دلیل "عدم آشنایی با مسائل کردستان!!!" در دسته اخیر سازماندهی شده بودند.
2. دانسته یا ندانسته تبلیغ بی عملی، و تقویت روحیه یاس در افراد از طریق پربها دادن به مصاحبه‌های تلویزیونی رهبران حزب توده، فروکش کردن حرکت توده‌ها، تسلط نیروهای سرکوبگر رژیم ج.ا. بر توده‌ها پیش برده می شد. مسئولین در این میان نقش جدی داشتند.
3. ایجاد محدودیت برای برگشتن از طریق بیان این گونه خبرها: راه بسته است، راه از طرف ج.ا. شناسایی شده، امکانات برای برگشتن وجود ندارد و دیگر شیوه‌ها.
4. اعلام اینکه برنامه‌هایی برای آموزش و بالابردن سطح دانش و ادامه حرکت در آینده وجود دارد.

علاوه بر اینها مجدداً تلاش می شد این وضعیت حفظ شود، اما مسئولین موفق نشدند. تعدادی از مسئولین سابق کردستان از همان ابتدای امر متوجه بی برنامه‌گی و حرکت های رفقای مسئول شده بودند و برخوردهای آنانرا با نظرات و پیشنهادات خود دیده بودند لذا ماندن را به سود ندانسته، به ایران برگشته و سپس بارهبری سازمان در خارج تماس برقرار می کنند. در این مدت افراد دیگری به بی اعتقادی به خط و برنامه سازمان می رسند و تلاش مسئولین برای نگه داشتن آنان بی نتیجه می ماند، تعدادی از این دسته به نیروهای دیگر کردستان ملحق می شوند و همه اینها آغاز کار بود.

بی برنامه‌گی، عدم ارتباط، سانسور، محدود کردن افراد در منطقه، برقرارکردن سانسور، محدود کردن افراد در ارتباط باهم (خصوصاً رفقای که از شهرهای دیگر ایران برگشته بودند) فشارهای نادرست بر افراد،

جلوگیری از ابتکارات، خلاقیت ها و همگرایی ها (که همه علیه مسئولین تشخیص داده می شد) و طولانی شدن این وضعیت، آینده غم انگیز این نیرو را رقم زد. کم کم افرادی به بی سرانجامی این حرکت رسیدند. فروکش کردن جنبش، بی عملی و بی برنامه‌گی و بی مسئولیتی مسئولین و عدم ارتباط با جنبش و مبارزه، آنها را به سرازیری کشاند، از طرف دیگر عدم امکانات برای حفظ خویش، راهی را در پیش پای آنان می گستراند که راه تسلیم بود. برخی از مسئولین و اعضای سازمان در تعدادی از شهرها خود را به ج.ا. معرفی کردند، برخی در ایران دوباره آواره شدند، برخی به خارج از مرزهای ایران رفتند و برخی از رفقا به تور ج.ا. افتادند، که از آن میان افرادی بودند که آنها را در مرز (شوروی) تائید نکرده برگردانده بودند. در ادامه به جز چند نفر در کوه کسی باقی نماند و مسئولین هم بعد از 5 سال بالاخره مقرشان را به نزدیک رهبری سازمان (در باکو و تاشکند) منتقل کردند.

✓ انتظار رهنمود رهبری تا هر زمان و قبل از آن ماندن در کوه

تاثیر سانترالایسم چریکی در پیوند با سانترالایسم حزب توده در چنین مواقعی به نوعی دیکتاتوری و فلج تشکیلات می انجامد. تعدادی از مبارزین که سابقه چندین ساله را پشت سر خود داشته و در جریان جنبش پرورش یافته بودند در وضعیتی قرار می گیرند که ارتباط آنها با رهبری غیرممکن می گردد. اینان نه از طرف خود و نه از طرف رهبری اجازه ندارند در این شرایط ویژه، خود تصمیم بگیرند. این حرکت و نتیجه آن یکبار دیگر ثابت می کند سازمان مبارزین در جنبش کمونیستی ایران تا سطح يك اداره نزول میکند و مبارزین در چنین اداراتی به کارمندان خشک و بی اراده تبدیل می شوند. دردناک آنجایی است که رهبری بگوید گروههای مستقل، خود می توانند در چهارچوب وظایف حرکت کنند ولی مسئولین کردستان هیچ عملی انجام ندهند. مسئولین تشکیلات در کردستان در تمام این سال ها حتی به خود اجازه ندادند بعنوان مسئولین کردستان و نه فقط يك گروه مستقل، يك اعلامیه صادر کنند. اینان بجای فکر کردن به جنبش و مردم کردستان در فکر این بودند که خط دفاع از دمکراتهای انقلابی و وحدت با حزب توده خدشه دار نشود و همه انرژی و توان خود را به کار می بردند تا با استفاده از سانترالایسم این وضعیت را نگه دارند و در اینجا بخشی از دلایل فاجعه و برگشتن از کوه نمایان می گردد. اما مسئولیت جدی تر بر عهده رهبری است، اولین دسته از رفقا در سال 62 و 63 رهبری را در جریان اوضاع کوه قرار می دهند، رهبری نه برنامه‌ای برای رفقایی که با آنان پیوند برقرار کرده بودند ارائه می دهد، نه برای جمع رفقایی که در کوه بودند. بدین ترتیب رهبری نقش جدی خود را در این فاجعه حفظ می کند.

✓ حفظ وحدت با حزب توده و تلاش برای ادغام ویکی شدن در حزب توده

برای بررسی این موضوع باید قدری به گذشته برگردیم. واقعیت این است در کردستان شرایطی وجود نداشت که بر بستر آن سیاست و برنامه حزب توده ایران رشد کند، چرا که خط مشی و سیاست حزب در منطقه در نقطه مقابل جنبش خلق کرد و نیروهای کردستان و از جمله سازمان ما قرار داشت. نشریات ما در بهار 59 سراسر در جهت افشاء و طرد سیاست حزب توده و رهبران آن بود و این زمانی بود که تشکیلات سازمان با تمام قوا در جنگ با رژیم شرکت داشت. تشکیلات ما در کردستان از بهار سال 59 تا مهر همان سال که تشکیلات خلق سلاح شده بود و بخشی از نیروها از کردستان خارج شده بودند، با سیاست سالهای 58 و 59 که دفاع قاطعانه از جنبش کردستان بود تعیین تکلیف نکرده بود. این تعیین تکلیف صرفاً در رهبری سازمان و معدود افرادی در کردستان بود که افراد اخیر نه به لحاظ انقلابی بودن بلکه بر بستر انفعال، مبلغ خط حزب توده بودند. لذا افراد تشکیلات ما در کردستان فقط با تکیه و اعتماد به رهبری سازمان از کردستان خارج شد و با خط مشی گذشته تعیین تکلیف ننموده بود، هر چند ما مبلغ سیاست صلح در کردستان نیز بودیم. بدین خاطر انتظار پذیرش برنامه و خط مشی حزب توده در میان رفقای کرد کار چندان آسانی نبود مگر اینکه این پذیرش بدون بررسی و عمق بوده باشد. و به همین دلیل بود رفقای کرد در دوره بعد از شکست این خط مشی سنجیده و نسجیده با گذشته و خط مشی توده‌ای در سازمان برخورد کرده و عکس العمل نشان دادند. اما جالب توجه اینکه یکی از مسئولین درجه اول کردستان که مسئول جریانات بعدی در کوه نیز می باشد، در سال 60 اعتقاد داشت: "تشکیلات کردستان در رابطه با امر وحدت پیشرفته‌ترین تشکیلات سازمان در ایران می باشد که در این رابطه هیچ مسئله و مشکلی ندارد!"

روند دیروز و امروز پاسخ این اعتقاد و ارزیابی را داده است. براساس این ارزیابی مسئله وحدت در کردستان پیش رفت، بخصوص در وضعیتی که اعضای دو سازمان سرنوشتی مشابه یافته و شب و روز در يك مکان باهم بودند. جالب اینکه در این مورد رفقای مسئول کردستان نیازی به رهنمود طلبیدن از رهبری سازمان نداشتند، چرا که خط عمومی سازمان و گفتارها و اعلامیه‌های رادیویی و بیانیه‌های مشترک همه در خدمت این وحدت بود. بخصوص در آن شرایط رهبری و تشکیلات حزب توده عمیقاً به یاری فداییان نیازی مبرم داشتند،

پس برای زنده نگه داشتن حزب با چشم بسته باید تلاش مکفی بخرج میدادیم، چرا که بحق در برابر پورش وحشیانه رژیم اسلامی می بایست از حزب توده دفاع کرد، اما به چه قیمت؟؟! این مطلب برای رفقای ما در رابطه با جنبش اهمیتی نداشت.

برنامه های رفقا در کوه با مسئولین حزب بقرار زیر بود:

- 1- بحث و مشاوره و گفتگوی طرفین که از کانال مسئولین و کمیسیون مشترک می گذشت.
- 2- همکاری های عملی در زمینه های سیاسی - نظامی (حفظ نیرو و اقدامات برای عقب نشینی و غیره احیاناً آموزش های نظامی)، فرهنگی - هنری (شرکت در جشن ها و برنامه ها و مناسبت های طرفین)، همکاری در زمینه های آموزشی (کلاس های درسی اقتصاد، فلسفه و ...)

1- بحث و .. از روند گفتگوهای دو هیئت درون کمیسیون هیچ اطلاعی در دست نیست، تنها چیزی که دیده می شد این بود طرفین بطور منظم در نشست هایی شرکت می کردند، اما در جریان عمل نتیجه توافق ها و بحث و گفتگوها و انحلال تشکیلات سازمان در درون تشکیلات حزب توده بیشتر نمایان می شد. بدین ترتیب شور و علاقه و تلاش رفقای مسئول برای بزرگداشت مناسباتی مربوط به حزب توده ایران زایدالوصف بود، روز تاسیس حزب توده ایران، برگزاری پلنوم هیجدهم حزب توده ایران، روز شهیدان حزب توده ایران، روز یورش به حزب توده ایران، و دیگر مناسبتها اهمیت نخست برای مسئولین سازمان در کردستان و به تبعیت از آنان، برای همه رفقا داشت، چرا که حزب توده، حزب طبقه کارگر ایران و مادر کمونیست های ایران بود! و این فرزند خطاکار بود که می بایست همه چیز را به پای مادر خود بریزد و موجودیت خود را نفی کند. سیاستی که حزب توده همیشه در قبال دیگر نیروها پیش برده و اینک جمعی از روشنفکران به دور از توده ها و جنبش، یکبار دیگر آنرا تجربه می کردند.

اما آیا برای برگزاری پلنوم سازمان، روز تولد سازمان، روز شهدای سازمان و مناسبت های دیگر، چنین شور و شوقی از طرف مسئولین رسمی سازمان در کردستان دیده می شد؟! آری در میان توده تشکیلاتی این امر به درجه ای بود که رفقا از همه امکانات موجود استفاده می جستند. اما در ادامه "رهبری این مجموعه" خط انحلال را تا بدانجا پیش برد که در 19 بهمن سال 1362 و سالهای بعد جشن سازمان را بسیار محقرانه برگزار میکردند و در جواب سوالات و اعتراضات بیان می داشتند که: "ما نباید سازمان را در برابر حزب عمده کنیم!" از این نقطه نظر سانسور نوشتجات و سانسور افراد، در این مناسبات ها اعمال می شد.

روند انحلال در رابطه با پیروان کنگره 4 حزب دمکرات بسیار سریعتر انجام گرفت. این پیروان طی برگزاری جشنی انحلال سیاسی - تشکیلاتی خود را در کوه اعلام کردند و به سلامت در دامن مادر (حزب توده ایران) قرار گرفتند و بدین ترتیب پرونده مخرب و بی سرانجام پیروان کنگره 4 حزب دمکرات کردستان ایران که در ضدیت با حزب دمکرات و جنبش کردستان و برای دفاع از خط امام خمینی رهبر مستضعفان و خط ضدامپریالیستی و مردمی او، تشکیل شده بود، بسته شد. راهی که برای ما هم تجویز می شد اما نتیجه نداد تا مدال وحدت و پیشرو بودن، به گردن رفقای پیشرو ما آویزان شود. بدین ترتیب با تلاشی شدن هر سه تشکیلات در طول چند سال خواب شیرین رفقا تحقق نیافت، آنها به وحدت دست نیافتند، کنگره چهاری ها به وحدت دست یافتند و در پی آن همه تلاشی شدند. آیا این بازی های وحدت باز هم ادامه خواهد یافت؟ البته این بازی ها هنوز ادامه دارد ولی بشکل دیگر. اخیراً توده های امروزی و کنگره چهاری های دیروز در خارج این زمزمه را گسترش می دهند که پیروان کنگره 4 حزب دمکرات منحل نشده، بلکه هنوز وجود دارد¹¹، بعید نیست يك بار دیگر این پیروان حزب توده دوباره پیرو کنگره 4 شوند تا دوباره وحدتی را در زمانی دیگر سازمان دهند!

✓ تلاش برای جلوگیری از تاثیرپذیری حزب کمونیست عراق

سابقه پیوند برادرانه سازمان ما با حزب کمونیست عراق به سالهای قبل از انقلاب برمی گردد. بعد از انقلاب این پیوند عمیق تر و گسترده تر شد. در سال 58 (1979) حزب کمونیست عراق از سوی دیکتاتوری بغداد مورد یورش قرار گرفت. همزمان رفقای ما هم به منطقه عقب نشینی کرده بودند و در کوه ارتباطات با آنها وسیعتر شد تا جائیکه در زمینه های مختلف همکاری وجود داشت. هرچند در سال 59 نیروی ما در کردستان خلع سلاح شد، اما باز ارتباط با رفقای حزب برقرار بود تا جائیکه رفقای از سازمان در آنجا زندگی می کردند و از تجربیات رفقا سود می جستند. سرانجام در سال 62 نیروی سازمان در کردستان به همراه حزب توده و پیروان کنگره 4 حزب دمکرات، به منطقه و حزب کمونیست پناه بردند. شاید بتوان گفت ما همان وضعیت سال 1979 آنها را داشتیم اما با يك فرق اساسی آنها در آن شرایط بد و ناهموار و بسیار سخت در يك عقب نشینی خونین مقاومت و مبارزه را سازمان دادند، بطوریکه اکنون یکی از سنگرهای جدی مبارزه در کردستان و سراسر عراق میباشد. اما ما با چشم پوشی از این تجربه غنی همان کاری را کردیم که در قبل

11 - بقول عزیز نسین قبرس تورک دیر تورک گالماج، کنگره 4 هم منحل نشده کنگره 4 باقی خواهد ماند!

بدان اشاره شد و اینجا باید سوال کرد که فرق انقلاب و رفرم و انقلابی و رفرمیست، انقلابی و اپورتونیست از کجا تا به کجا است؟ اینجا است باید گفت انقلابی از شکست چه نتیجه ای می گیرد و رفرمیست بعد از شکست چه چیزی را سازمان می دهد! اینجا است باید گفت انقلابی برای انقلاب کردن و گرفتن قدرت سازمان میدهد، اپورتونیست و رفرمیست هم حفظ خود را با دست یازیدن به هر خس و خاشاکی و هر شیوه ای را بدور از انقلاب هدف قرار میدهد! یکی به پاس انقلابی بودن به مدال لنین کبیر دست پیدا می کند¹²، دیگری گمنام و پرمدها همه جا بر طبل توخالی خود می کوبد.

آری رفقای مسئول سازمان در کردستان علی رغم اینکه خود در تمام این سال ها در کردستان بوده و از نزدیک شاهد فعالیت خود و حزب کمونیست عراق بودند، راه دوم را به تبعیت از حزب توده و رهبری سازمان انتخاب کردند. رفقای حزب کمونیست پیشنهاد کرده بودند رفقای ماهم در جلسات آنان که از طرف رهبری برای پیشمرگان و افراد حزب کمونیست تشکیل میشد، نه همراه آنان بلکه بطور مستقل شرکت کنند. ظاهراً رفقای ما قبول می کنند، رفقای رهبری حزب کمونیست چند جلسه در مورد تاریخ طبقه کارگر عراق، تاریخ و مبارزات کردستان، تاریخ جهانی جنبش کمونیستی، تبلیغات و فاشیسم و... برگزار می کنند. انتقال این تجربیات در حقیقت بهترین آموزش برای رفقای ما بود و به حق باید از رفقای رهبری تشکر میشد که با وجود کهنلت¹³ سن به این امر اقدام کرده اند. اما رفقای سکتاریست ما، این ارزیابی را ارائه میدادند که "این جلسات باعث می شود رفقای ما تصور دیگری از رهبری انقلاب ایران پیدا کنند، که باعث زیر سوال بردن خط و رهبری شود." چرا که رفقای حزب کمونیست به تجربیات خود و به فاشیسم و غیره اشاره می کردند. لذا به شکل بسیار بچه گانه ای این همکاری برادرانه قطع گردید.

در اینجا باید سوال کرد رهبری سازمان در کردستان رفقای سازمان را چه چیز حساب می کردند؟

آیا رفقای ما افراد مستقلی نبودند؟ آیا اینان بعد از سال ها مبارزه خود قادر نبودن مستقل فکر کنند؟

از طرف دیگر مگر مسئول و یا مسئولین کردستان خود ادعا نمی کردند که مسائل وحدت و غیره برای تشکیلات ما در کردستان حل شده و آنها پیشروترین در این سازمان هستند. حال چه چیزی تغییر یافته بود که این چنین به وحشت افتاده بودند؟

در زمینه های مختلف به مسئولین سازمان پیشنهاد می شد، از جمله مبادله تجربیات که رفقای حزب کمونیست عراق هم پذیرفته بودند، اما با این پیشنهادات هم مخالفت شد، تاجایی که اینان ارتباطات را به رهبری که خود باشند با مسئولین حزب کمونیست عراق محدود کردند. هر چند افراد معدودی همکاری هایی با رفقای حزب داشتند. رفقای مذکور که از ایزوله شدن خود در کردستان و در جنبش ملی درس نگرفته بودند، در اینجا هم خود را ایزوله کردند و مجازترین ارتباطات با حزب توده و پیروان کنگره 4 بود، که آنهم بعداً بشکلی دیگر درآمد. حال باید از رفقا پرسید آیا می شود جلو کسب آگاهی را گرفت؟ آیا میشود بطور مصنوعی و کودکانه افراد را معتقد به چیزی کرد؟ آیا از تجربیات دیروز و امروز جنبش کمونیستی در صدر آنها حزب کبیر لنین در اتحاد شوروی درس گرفته و می گیرند؟

✓ تلاش برای همکاری هر چه بیشتر با مسئولین حزب توده ایران

در این مورد در قسمت های قبلی صحبت شد، در اینجا باید به این مطلب اشاره کرد که روند بحث و گفتگوها در بالا جدا از توده تشکیلاتی پیش میرفت و همکاری و اتحاد عمل و وظیفه پایین بود، تشکیلات در تصمیم گیریها، در این زمینه هم به مانند دیگر زمینه ها دخالتی نداشت. عملکرد رفقا این معنا را در ذهن تداعی میکرد که سیاست کار رهبری و عمل بطور مطلق کار توده ها است.

✓ تلاش برای حفظ اتوریته بر نیروی سازمان به هر شکل در منطقه

پدیده ای که امروز در سازمان ما بخصوص در خارج از کشور به حد بالایی رسیده است همین حفظ اتوریته بشکلی مصنوعی، غیرمنطقی و کودکانه است. اتوریته شکسته شده در چهار چوب برنامه، خط مشی و رهبری، از طریق بکاربردن شیوه های نادرست و حرکت های مکانیکی باز نمی گردد، بلکه باید اتوریته برنامه، خط مشی و رهبری را در تئوری و عمل بازگرداند، که این نیاز به برخورد انقلابی با گذشته، برنامه، خط مشی و رهبری دارد. رفقای ما در کردستان برای بازگرداندن اتوریته از سبک و شیوه های زیر استفاده کردند:

(1) ایجاد تشکیلات مطیع.

(2) حفظ خط مشی گذشته و در جازدن در تئوری های گذشته.

¹² - عزیز محمد دبیرکل حزب کمونیست عراق این نشان را گرفت

¹³ - رفقای رهبری حزب برای شرکت در این جلسات ناچار بودند ساعت ها در کوه پیادامروی کنند

- (3) جلوگیری از هر حرکتی که باعث تغییر و دگرگونی در افراد و تشکیلات شود.
 (4) ایجاد محدودیت ها در میان رفقا بصورتی که از تبادل نظر آنها جلوگیری شود و..

(1) ایجاد تشکیلات مطیع

رفقا ابتدا تشکیلات را براساس شهرهای کردستان بنا کرده بودند، یعنی همان شیوه‌ای که در داخل داشتند، در جوار آن تشکیلات نظامی و غیره هم در ارتباط با وضعیت کوه برای عقب نشینی و غیره در نظر گرفته شده بود. بعداً برای مبارزه با پدیده شهرگرایی و تبادل تجارب، تشکیلات را در هم آمیخته و تشکیلات شهرها منحل شد. ابتدا در هر دو شکل، حوزه پایه وجود داشت، بعد حوزه مسئولین، بالای سر حوزه مسئولین هم رفقای مسئول کردستان قرار داشتند. مسئولین سابق کردستان هم در حوزه‌های پایه بودند، شاید یکی دونه به حوزه مسئولین ارتقا داده شده بودند. برنامه حوزه‌ها در طول هفته و یا هر دو هفته یکبار تحلیل سیاسی رویدادهای ایران و جهان و کردستان بود، که عمدتاً ایران و کردستان و کمتر جهان بود، آنهم تاکید بر حفظ دقیق کلیه مواضع دقیق کلیه مواضع گذشته سازمان (البته این معنا تا اواخر سال 64 مد نظر می باشد). بغیر از این مسائل مشکلاتی که در جریان زندگی در کوه پیش میامد، احیاناً انتقاد از همدیگر جزو دیگر موارد جلسات بود. ناگفته پیداست تحلیل ها از طرف مسئولین به پایین داده میشد و در حوزه‌ها هم تلاش این بود تحلیل رفقا قبول شود. مواد خام برای رفقا جمع بندی اخباری بود که بطور روزانه انجام میشد و برای رفقا به هنگام شام خوانده میشد. توده‌های تشکیلاتی میبایست نت برداری میکردند چرا که جمع بندی اخبار فقط در اختیار مسئولین کردستان و گاه مسئولین حوزه‌ها قرار میگرفت.

(2) حفظ خط مشی گذشته و درج‌ازدن در تنوری های گذشته (به این قسمت جداگانه خواهیم پرداخت).

(3) جلوگیری از هر حرکتی که باعث تغییر و دگرگونی در افراد و تشکیلات شود.
 واقعیت این است که افراد باهمدیگر به صحبت می نشستند و درباره موضوعات مختلف فکر می کردند، گذشته و حال را مد نظر داشتند و سوالاتی را مطرح می کردند، برای همه این سوال مطرح بود که تاکی آنجا (درکوه) بدور از رهبری و بدور از مردم خواهند ماند، برای آنها این مسئله مطرح بود که مسئولین چه برنامه‌ای دارند، برای آنها، آینده جنبش، سازمان و خود مطرح بود! مسئولین به این مسائل یا نمی توانستند پاسخ بدهند و یا جواب درست نمی دادند، اما بدور از اراده هر شخصی این مسائل مطرح می شد و روز به روز به مسائل عمیق تری می انجامید. از طرف دیگر عملکرد خود مسئولین هم مورد سوال و حتی اعتراض بود. در این میان برخورد با رفقای که از دیگر نقاط به کردستان برگشته بودند، به دور از پرسیب بود. اکثر این رفقا در حاشیه تشکیلات و یا در حوزه‌های پایه سازماندهی شده بودند، چراکه رفقای مسئول عقیده داشتند دو سال دوری از کردستان باعث عدم شناخت از مسائل کردستان شده، به همین دلیل نوعی قرنطینه برای این رفقا ایجاد شده بود، تا دوباره با مسائل آشنا شوند، آنهم نه در جریان و روند مبارزه با توده‌ها، بلکه از طریق حرف هائیکه مسئولین برای آنها داشتند.

حال پرسیدنی است رفقا درمورد خود که چندین سال از جنبش کردستان دور بودند و اکنون در خارج از مرزهای ایران بسر می برند، چه نظری دارند؟ همچنین نظرشان راجع به حزب توده، خطوط برنامه آن که بعد از سی سال دوری از ایران و طبقه کارگر تدوین شده بود چیست؟

(4) ایجاد محدودیت ها در میان رفقا بصورتی که از تبادل نظر جلوگیری شود و..

سانسور کردن یکی دیگر از شیوه‌های رفقا بود. شب هایی در هفته، برنامه‌هایی (حفله) برگزار می شد. در این حفله‌ها رفقا به خواندن ترانه و آواز و شعرخوانی می پرداختند، قطعات نمایشی اجرا می کردند و یا به رقص و پایکوبی می پرداختند. در این میان بشکلی که بقیه رفقا متوجه نشوند از رفیقی که می خواهد شعر بخواند و یا کاری ارائه دهد (اکثراً رفقای که از دیگر شهرها برگشته بودند) خواسته می شد قبل از خواندن، شعر را به مسئولین بدهند و یا موضوع کار را با آنها در میان بگذارند، این شیوه برخورد، نه در يك برنامه رسمی سازمانی و نه در جمع مردم در شهرها، بلکه در کوه آنهم در میان رفقای خودمان که بیشتر يك محفل فدایی بود بکار گرفته می شد، آنهم فقط در رابطه با رفقای که آنها را از خود نمی شماردند.

در ادامه به سبک و شیوه‌های زیر روی آوردند: جلوگیری از تماس و تبادل نظر رفقا با همدیگر. جلوگیری از ادامه برنامه‌های پنج شنبه شب ها که برای پیوند بیشتر سیاسی و معنوی میان رفقا بود، لغو ورزش صبحگاهی، و خارج کردن از دست این دسته از رفقا، لغو برنامه گشت زنی و کوه نوردی، کارشکنی در ادامه کنفرانس ها، کارشکنی در کلاسهای تئاتر و نشست های ادبی و هنری.

این مسائل و مسائل قبلی و سکتاریسم غالب بر این رفقا جایی برای همکاری میان رفقا باقی نمی گذاشت.

همه این شیوه ها برای این بود اتوریته حفظ شود، آیا رفقا موفق شدند؟ آیا خود رهبری از این راهها به نتیجه مطلوب خواهد رسید؟ آیا ارگانی در این سازمان وجود دارد این مسائل را بررسی و به تشکیلات در کردستان و سراسر سازمان پاسخ گوید؟

✓ تلاش برای ارتباط از داخل با رهبری و کسب اخبار از داخل

مسئولین برای ارتباط مجدد از طریق داخل تلاش می کردند، اما ظاهراً چندان موفقیتی بدست نیامد(تا اواخر 63)، هرچند تلاش برای ارتباط ادامه داشت و ظاهراً در سال های بعد موفق به ارتباط شدند، اما چه نتیجه ای حاصل شد؟ و ایضا از ارتباط نزدیک با رهبری هیئت سیاسی و هیئت دبیران و کل کمیته مرکزی چه نتیجه ای بدست آمد؟ رهبری سازمان و رفقای داخل چه رهنمودی دادند و چه کار کردند؟ حال که پنج سال از این حرکت سپری میشود از آن نیرو چه چیزی باقی مانده است؟ کلام مرکزی در اینجا این است که این رهبری علی رغم اطلاع یافتن از ریز مسائل در سال 63 به بعد، دست به هیچ اقدامی نزد و حتی در هیچ يك از ارگانهای خود به بررسی نبرداخته و اگر هم پرداخته کسی خبر ندارد و البته هیچ اقدامی هم دیده نمی شود که نشان دهد چنین بررسی انجام یافته است.

پس باید متذکر شد تمامی تلاش رفقا در داخل، در اروپا و در کشورهایی که رهبری در آنجا زندگی می کرده، سودی نداشته و نمی توانست داشته باشد، چرا که رهبری برنامه ای برای کردستان و برای ایران نداشت. همان تلاشی که رفقای رهبری در کوه بخرج می دادند، همان تلاش در رهبری سازمان نسبت به کل سازمان هم وجود داشت، تاجایی که می بینیم برای حقوق اولیه و تثبیت شده در تمام احزاب جدی کمونیستی، در سازمان ما نیازی به مبارزه جدی و صرف انرژی بسیار دارد. حال مشخص است نقد برنامه انقلابی گذشته و پذیرش انتقادات، پذیرش خرد جمعی و تثبیت آن بعنوان يك اصل خدشه ناپذیر سازمانی، تدوین برنامه انقلابی و رد تئوریهای شکست خورده و تجربه شده، پذیرش اصول سانترالیزم دمکراتیک در عمل و به کارگیری آن در زندگی حزبی و.. چه مقدار زمان و انرژی از سازمان و جنبش را خواهد گرفت. بررسی زمان طی شده بعد از سال 62 و دستاوردهای سازمان!! در زمینه های فوق نشان از سختی این مبارزه دارد. اما یکی باید از این رهبری بپرسد، آن شتاب و انرژی که کردستان را چند شبه خلع سلاح کرد، کجا رفته؟ آن شتاب و انرژی که چند ماهه کل سازمان را در طراز بالاتر و نفی گذشته قرار داد کجا رفته؟ شاید اینهم از محسنات بلوغ باشد!! اما وای به روزی که نبوغ حزب توده در ما هم دیده شود، آنوقت باید پرسید تکلیف جنبش و مردم و سازمان چه خواهد شد؟

✓ آموزش و بالابردن سطح دانش سیاسی تئوریک

ورد زبان مسئولین بود که: "اینجا را به مدرسه حزبی تبدیل خواهیم کرد" آنچه در نزد احزاب کمونیست مدرسه حزبی است، عبارت از مدرسی است که افراد در طول سال های متمادی و یا دوره های چند ساله و یا چند ماهه به فراگیری در زمینه های مختلف اقتصاد، فلسفه، تاریخ، علم م.ل. و.. در نزد استادان، تئورسین ها و فلاسفه می پردازند، البته نه فقط در این زمینه ها بلکه در کلیه زمینه هایی که به مبارزه و جامعه و سازمان حزبی بر می گردد.

حال ببینیم مدارس حزبی ما چگونه بود. قبلاً صحبت شد که استادان و تئورسین های حزب کمونیست عراق که خود سال ها مدارس حزبی را گذرانده بودند و در مبارزه عملی هم شرکت داشته و تجربه کرده و خود نیز در زمینه های مختلف تئورسین بودند به چه صورت به دلیل ترس از رشد آگاهی فکری رفقای سازمان، طرد شدند. از صمیمیت و کار و تلاش آنها سودی گرفته نشد. در چنین خلاء، خود ما استادان و تئورسین های مدرسه حزبی می شدیم، به شکلی که از مدارس ابتدایی یاد گرفته بودیم. شب یا روز قبل خود کتاب را می خواندیم و می خواندیم تا از برکنیم و یا خود کتاب را همراه آورده، شروع به تدریس و بحث و بررسی می کردیم. این بود مدرسه حزبی، البته برغم مدارس ابتدایی امتحانی هم در کار بود و صد البته نمره هم می دادند. (در اینجا قصد این نیست که ضعفهای جدی خودمان را به طنز بگیریم، بلکه هدف نقد آن درك و ادعا و شیوه های برخوردی است، که ما را از بهره گرفتن از تجربیات دیگر احزاب محروم میکند و خودخواهانه به کاری دست میزنیم که شایسته نیست).

طبیعی است از چنین مدارس حزبی شاگردان تنبلی بیرون می آیند که این چنین با مردم و رفقای خود به بازی می نشیند، و اینهم طبیعی است از چنین رهبرانی چنین کلاس هایی برپا خواهد شد. البته مسئولین همان چیزی را به نمایش گذاشتند که در سازمان آموخته بودند، سازمانی که هنوز این شیوه ها را به کار می گیرد. (البته شنیده می شود حلقه دور رهبری از چنین مدرسی استفاده میکنند. ظاهراً توده ها فعلاً شایسته آن نیستند) مدارس ابتدایی برای توده ها، دانشگاه برای رهبران!! این شیوه هم نویست بلکه شیوه کهنه ای است که سال ها مورد استفاده حزب توده بوده است. خوب است سوال شود، آیا دیگر احزاب و همین حزب کمونیست

عراق چنین با کادرها و اعضای خود در رابطه با جنبش برخورد می کند؟ جواب منفی است این شیوه اساسا شیوه کمونیست ها و احزاب کمونیست نبوده و نیست، پس شیوه چه کسانی است؟؟

خوب است نگاهی هم به استادان و فارغ التحصیلان این کلاس ها بیاندازیم. تعدادی از فارغ التحصیلان این کلاس ها خود را به ج.ا. معرفی کردند (دلایل آن در طول مقاله اشاره شد). تعدادی به دیگر نیروها پیوستند، برخی منفعل شدند، برخی در سراسر ایران بدون ارتباط با سازمان پراکنده شدند، برخی به کشورهای شرقی و غربی رفتند. حاصل کار این کلاس ها کجا رفت؟

اینجاست باید گفت هدف این مدارس حزبی نه بالابردن دانش سیاسی - تئوریک بلکه هدف مشغول کردن و اهرمی برای ایجاد فشار بر افراد بود. استادان این کلاس ها شاید به پاس خدمات شایانشان هم به مدارس حزبی فرستاده شوند و هم جزو مشاورین در مورد کردستان گردند، اما یکی از استادان این کلاس ها ظاهرا در اوج بی امکانی و پس فرستادن از مرز دستگیر میشود و بعدا تواب شده و به نوشتن مقالات در کیهان هوایی و مصاحبه در تلویزیون علیه سازمان می پردازد.

آری درک رفرمیستی از آموزش، این چنین خواهد بود، رفرمیسمی که در این زمینه به درک مذهب یون قشری ضد علم پهلوی میزند و از طرف دیگر درک عامیانه ای را از آموزش ارائه می دهد. آیا با چنین درکی می توان انقلاب کرد؟

✓ حفظ مواضع برنامه ای و خط مشی سازمان

شاید یکی از خصیصه های برجسته رهبری چند نفره در کوه حفظ مواضع برنامه ای و خط مشی سازمان در کوه در برابر رفقای تشکیلات سازمان در این نقطه از جهان بود، جهانی که نه سایه اختناق را برخورد داشت و نه نفس توده ها را همراه داشت، جهانی که فقط محدود بود به یک مقر با چندین اتاق که در هر اتاق چندین نفر به شکل فرمایشی در آن زندگی می کردند. مجموعه ای که نه از مردم تاثیر می پذیرفتند¹⁴، نه از نیروهای سیاسی دیگر. رفقای مسئول توصیه می کردند، باز هم کتابهای اولیانوفسکی و بروتنس و دیگران خوانده شود، اتفاقا توصیه خوبی بود ولی نتیجه حاصل پای فشردن برگشته نبود، بلکه به نقد آن کمک نمود، در طول مقاله به این مورد پرداخته شد. لیک این سوال باقی می ماند، که حاصل این اصرارهای نابجا و کودخانه برای سازمان، جنبش و تشکیلات سازمان در کوه چه بود؟

✓ رابطه با حزب کمونیست عراق

واقعیت این است اگر به شکل درست و اصولی از این رابطه استفاده می شد، سازمان ما در کردستان می توانست از تجربیات گرانیها و گرانقدری که حاصل فداکاری، از جان گذشتگی و مبارزه چندین دهساله رفقای کمونیست عراق و طبقه کارگر و خلق های این کشور و این مردم زحمتکش بود استفاده کند، آنها کلیه امکانات مادی و معنوی خود را برادرانه و خالصانه در اختیار ما قرار دادند، اما مسئولین ما در کوه بشکلی کاملا کودخانه، غیرسیاسی و غیر مدبرانه با تکیه بر مواضع حقیرانه خود، هم امکانات آنها را به باد دادند، هم خود و سازمان را در برابر آنان خراب کردند و هم راهی پیش پای رفقا گذاشتند که به حرکت درست اولیه خود آنان و همه سازمان در کردستان لطمه جدی وارد کرد. پیشنهادات عدیده همکاریهای عملی طرفین رد شد، بر سر راه ارتباطات و همکاریهای موجود سنگ اندازی شد و دو سازمان را از انتقال تجارب محروم نمود. البته این نیرو مشکلات و مسائلی را برای رفقای عراقی پیش آورد که در این نوشته به دلایل امنیتی از طرح آن خوداری می کنم.

حرف آخر

سرانجام این حرکت درست، شکست و ناکامی و فاجعه بود، هم برای رفقای که در این حرکت شرکت داشتند و هم برای سازمان و جنبش کمونیستی و مردم. چرا که کردستان می توانست سنگری جدی برای کمونیست ها باشد، این حرکت می توانست آغازی برای جبران گذشته باشد، تجربه نیروهای محلی کردستان و دیگر نیروهای سراسری ایرانی و تجربه ارزنده حزب کمونیست عراق نشان داده که بعد از این شکست می شد از همین حرکت برای تجدید قوا، برای سازماندهی مجدد تشکیلات، برای انتقال بخشی از رهبری به آنجا، برای انتقال اکثر رفقای که اینک در سراسر جهان پراکنده اند، برای سازماندهی تبلیغی، نشریه، رادیو و... استفاده نمود.

14 - منظور ارتباط توده ای است نه چیز دیگر، زیرا بعد از اینکه رفقا از این زندان خلاص شدند با الهام از مردم همان راهی را در پیش گرفتند که در راستای آماج آنها بود.

اما شکست ناشی از یورش به حزب توده، شکست خط مشی، سیاست و برنامه، یادآوری خصومت های سازمان ما نسبت به جنبش خلق کرد و نیروهای سیاسی این خلق، یادآوری سیاست بغایت غیرانقلابی ما در قبال جنبش کردستان و مردم رنج دیده این دیار و توهانات و حسابات غیرواقعی رهبری سازمان، رهبری را به انفعال و بی عملی و بهت کشانده بود، و مزید بر همه این عوامل اپورتونیزم رسوخ کرده در سازمان و رهبری ما، قدرت ابتکار را از آن گرفته بود، طوری که نتواند لحظه را تشخیص دهد.

شاید اگر حزب توده هم بعد از یورش اول از خط امام دست می کشید و به مردم و جنبش و توده ها تکیه می نمود، وضع بهتری پیدا می کرد و همین عامل هم یعنی اعتقاد به رهبری امام خمینی و "خط مردمی و ضدامپریالیستی" ایشان در داخل سازمان و دبیر اول آن بود که جایی برای این بحث ها باقی نمی گذاشت. طبیعی است تا وقتی که در سازمان ما مدافعین سرسخت "تئوری ارتجاع سیاه، راه رشد غیرسرمایه داری، اعتقاد به رهبری دموکراتهای انقلابی از نوع امام خمینی"، اپورتونیزم، رفرمیسم و تشکیلات ساخته شده براساس این تئوریها وجود دارد، نباید انتظار برخوردهای بهتری را داشت، بلکه هرروز باید شاهد فاجعه جدیدتری باشیم. يك روز فاجعه کردستان، روز دیگر دستگیری 1000 رفیق فدایی، امروز دستگیری 200 رفیق دیگر. فردا در انتظار چه حادثه ای باید بود؟!

رفقا!

در آغاز این حرکت در سال 62، سازمان در کردستان می توانست سنگری برای دفاع از انقلاب ایران ایجاد کند و از این سکو خون جدیدی را در رگهای سازمان و جنبش جاری کند، اگر نیم نگاهی به سازمان مجاهدین بیاندازید درک خواهید کرد (هرچند ایشان به همت دیکتاتور عراق و محافل وابسته به ارتجاع جهانی به موضع امروز دست یافته اند) ما که خیلی قبل تر در آنجا مستقر شده بودیم و تجربه گرانبهائی داشتیم و بزرگترین نیروی چپ جنبش را هم در کردستان با تجربه کافی به همراه داشتیم و انقلابی ترین نیروی منطقه را هم با خود داشتیم، می توانستیم حرکت انقلابی را سازمان دهیم، اما رهبری سازمان، مبارزه سازمان را موکول به رابطه با حزب دموکرات و نیروهای منطقه، به گفته دیگر موکول به کسب اجازه از آنها کرد، موضعی غیر انقلابی که اساسا نمی توان از آن دفاع کرد. آیا همین تجربه کافی نیست که این نیرو چندین سال بطور مسلحانه در منطقه باقی ماند و مرتب مشغول رفت و آمد با داخل بود؟ آیا این تجربه کافی نیست که پیروان کنگره 4 نشریه خود را در کوه تهیه می کردند و آنرا به داخل می فرستادند؟ آیا این کافی نیست که رفقا از کوه به داخل می رفتند و شهرهای مختلف ایران را زیر پا می گذاشتند و باز برمی گشتند؟ امکانی که می شد برای هر کاری از آن استفاده نمود. حزب کمونیست عراق در سال 79، در شرایطی که کردستان عقب نشینی کرد که میانه خوبی با نیروهای کرد نداشت و از طرف دیگر با حداقل امکانات نظامی و تدارکات، مبارزه را سازمان داد و در این سال ها کادرها و اعضای زیادی را از دست داد، کادرها و اعضایش را در مبارزه از دست داد و سرفراز بیرون آمد. ما و حزب توده و کنگره 4 وضعیت بسیار بهتری نسبت به سال 79 حزب کمونیست عراق داشتیم ولی هیچ کاری از سوی ما صورت نگرفت.

رفقا

هنوز هم دیر نشده، هنوز هم می توان امکانات را زنده کرد، این بار باید خطاب به همه کادرها و اعضا و آن دسته از رهبری سازمان که اعتقاد به تجدید سازماندهی مبارزه دارند گفت، کل رهبری را برای حرکت انقلابی در کردستان تحت فشار قرار دهید.

اردیبهشت 1367 (مای 1988) کلن آلمان فدرال

گزارش زیر بازتابی است از ارتباطات احزاب کمونیست ایران، عراق و احزاب کردستانی که در تاریخ 1988/8/27 برای رهبری سازمان فدائیان اکثریت فرستاده شد. اتحادیه دانشجویان کرد در اروپا که 50 سال پیش تشکیل شد، بازیچه‌ای بود در دست این احزاب که سرانجام در کنگره وحدت در سال 1988 از هم پاشیده شد.

۱

گزارش کنگره متحد مراکز دانشجویی کرد و کردستانی در اروپا

1988 کلن

زمینه

در تاریخ 1988/6/29 بیانیه‌ای به امضاء سازمان دانشجویان سوسیالیست کرد در اروپا، اتحادیه جوانان سوسیالیست کردستان، دانشجویان آزادیخواه کردستان در خارج از کشور، اتحادیه دانشجویان کردستان در خارج از کشور، اتحادیه دانشجویان کرد در اروپا (مراکز پراگ و برلین) مبنی بر تشکیل کنگره وحدت در تابستان سالجاری منتشر شد (متن فارسی بیانیه در جوف گزارش خواهد آمد). بدنبال آن از تاریخ 19 الی 21 ماه اوت، به مدت 3 روز کنگره‌ای در برلین غربی برگزار گردید.

قبل از کنگره در جلساتی که در تاریخ 11 و 12 و 25 و 26 ماه ژوئن در پراگ و برلین غربی برگزار شد، مجموعه مسائل فی مابین حل و فصل شد. گزارش سیاسی، برنامه و اساسنامه، تعداد اعضای کمیته رهبری و هیئت اجرایی و نسبت آن، مواردی بود که توافق طرفین را با خود داشت. در دو مورد نمایندگان تشکلهای دانشجویی به توافق نرسیدند، یکی نام و دوم محل استقرار رهبری. البته رهبری جمعی خواهد بود و هیچ تصمیمی با اکثریت آرا نخواهد بود، بلکه همه کمیته باید توافق داشته باشند، به گفته دیگر هر عضوی از کمیته حق و تو خواهد داشت. بدین ترتیب در اساسی ترین موارد توافق حاصل شد و با آماده کردن اسناد و مدارك، کنگره فرا خوانده شد.

این اولین بار نیست که مقدمات چنین کنگره‌ای فراهم می شود، در سال 87 ظاهراً کلیه کارهای برگزاری کنگره انجام شده بود و شرکت کنندگان نیز در محل حاضر شدند، اما کنگره و به دنبال آن وحدت صورت نگرفت. زمینه اصلی وحدت امروز تشکلهای دانشجویی، همان وحدت جبهه‌ای در کردستان عراق می باشد، چرا که در یکی از بیانیه‌های جبهه کردستانی که شامل حزب دمکرات کردستان عراق، اتحادیه میهنی، سوسیالیست ها و سازمان ایالتی حزب کمونیست عراق در کردستان می باشد، خاطرنشان شده، کلیه تشکلهای دانشجویی در اروپا باید در عرض دو ماه متشکل گردند.

کنگره در شرایطی برگزار گردید که خلق کرد در وضعیت بسیار دشواری قرار گرفته است، بعید نیست پایان جنگ ایران و عراق بار دیگر جنبش کرد را در وضعیت سالهای 1975 قرار دهد و یا موجب دگرگونیهای جدی شود.

کنگره در شرایطی برگزار گردید که در کردستان عراق و ترکیه روند وحدت بین نیروها در جریان بوده، و در شرایطی به استقبال کنگره شتافتیم که وضعیت در کردستان ایران کاملاً متفاوت است و تغییرات جدیدی در جریان می باشد. کنگره يك کنگره ضرب الجل بود، چرا که در مدت دو ماه امکان تعمیق بخشیدن به اسناد و مدارك، و شرکت فعال اعضای سازمانهای دانشجویی وجود نداشت، بدین جهت کنگره‌ای کاملاً از بالا هدایت شده بود.

در کنگره

روز جمعه ساعت 12 ظهر با حضور 600 نفر از اعضای سازمانهای دانشجویی، هیات های مهمان، شخصیتهای سیاسی، ادبی، هنری و اجتماعی کرد و سازمانها و احزاب کردستانی و منطقه‌ای کنگره شروع شد.

بعاز مراسم معموله و قرائت پیامها، کمیته اداره کنگره و کمیته‌های مربوطه، کمیسیون صورت جلسات، کمیسیون پیامها و قطعنامه‌ها، کمیسیون انتظامات و... انتخاب شدند. کمیته اداره کننده پس از قرائت آیین نامه تنظیمی از طرف کمیته برگزارکننده کنگره، آنرا به تأیید حضار رسانید و کار کنگره آغاز شد.

در جریان این روز، طرفداران اتحادیه میهنی کردستان درخواست نمودند تا در روز 88/8/20 که مصادف با اعلام آتش بس رسمی و حضور سربازان سازمان ملل در مرزهای بین المللی می باشد، تظاهراتی با حضور شرکت کنندگان، جهت استقرار صلح در کردستان برگزار شود. ظاهراً همه کارهای لازم برای اجرای این تظاهرات قبلاً صورت گرفته بود، این پیشنهاد يك بحث 3 ساعته را به همراه داشت و بی نتیجه ماند. پیشنهاد دهندگان عراق را زیر سوال می بردند و مخالفین آنرا بر علیه صلح ایران و عراق در انظار عمومی ارزیابی می کردند. این بحث سرانجام بعد از تشنج زیاد از دستور خارج شد.

آنگاه گزارش سیاسی که نگاهی به موقعیت تاریخی و مبارزاتی خلق کرد و موقعیت این خلق در کشورهای ایران، عراق، ترکیه و سوریه داشت برای بحث و بررسی قرائت شد. آنچه در این گزارش مد نظر بود، مسائل جهانی و منطقه‌ای بود. کم رنگ بودن گزارش مربوط به ایران، ترکیه و سوریه از جمله نقص های جدی گزارش بود. گزارش بیشتر به تشریح وضعیت کردستان عراق پرداخته بود. در مورد ایران گزارش بی دردسر بود، هیچ اشاره‌ای به جمهوری اسلامی و خمینی نشده بود. عمق وضعیت جنبش ملی کردستان ترکیه در آن بازتاب نیافته، اشاره کوتاهی به وضعیت سوریه شده بود.

طبیعی است بحث و فحشهای درون کنگره کمکی به تغییر گزارش ننمود و همان که قبلاً نوشته شده بود به تصویب رسید. از طرفی بغیر از کسانی که به زبان عربی آشنایی داشتند بقیه به گزارش دسترسی پیدا نکردند، چرا که به زبان کردی که ظاهراً زبان رسمی کنگره هم بود گزارشی وجود نداشت و آنچه هم بود چند نسخه‌ای بود و بس. تنها فرصت برای آشنایی با گزارش همان قرائت سریع بود و بس. کردهای ترکیه هم از دو نظر مشکل داشتند یکی اینکه عربی بلد نبودند دوم اینکه با الفبای عربی آشنا نبودند. طبیعی است در چنین شرایطی کنگره نمی تواند بازتاب دهنده نظرات شرکت کنندگان باشد. روز اول بدین ترتیب سپری شد و در ساعت 10 شب، کار کنگره به ساعت 14 روز بعد موکول شد. صبح روز شنبه در حدود 100 نفر (یک ششم حاضرین در کنگره) در تظاهرات پیشنهادی اتحادیه میهنی کردستان عراق شرکت کردند.

روز دوم کنگره با قرائت و تصویب و تائید بقیه گزارش سیاسی و برنامه و اساسنامه ادامه پیدا کرد و به همان شیوه گزارش سیاسی به تصویب رسید. بقیه کار، یعنی تصویب برنامه و اساسنامه به روز بعد موکول شد. در این روز پیام سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت توسط یکی از رفقا به زبان کردی قرائت شد و مورد تشویق گرم حضار قرار گرفت.

حساسترین روز کنگره به ظاهر روز سوم بود چرا که می بایست راجع به نام و محل رهبری و همچنین انتخابات تصمیم گرفته می شد. در این رابطه همه رفقای شرکت کننده سازمان در کنگره و عضو KSSE پیشنهاد کردند، برای ایجاد هماهنگی در بین آن ها، تبادل نظری صورت گیرد. تعدادی از رفقای سازمان که در هتل حضور داشتند باهم به مشاوره پرداختند، در همین رابطه مسئول KSSE در آلمان و یکی از مسئولین این جریان در اروپا هم، برای بحث در این مورد، پیشنهاد جلسه‌ای را باحضور همه "ایرانیان" عضو KSSE را داشتند. در این جلسه که 3 نفر توده‌ای و مسئول آلمان KSSE و یکی از مسئولین اروپای KSSE و حدود 10 نفر از رفقای کرد سازمان به اضافه حاجی احمدی (عضو سابق رهبری حزب دمکرات کردستان ایران، که بیشتر در جمعهای توده‌ای دیده میشود) شرکت داشتند، قرار بود راجع به نماینده کردهای ایران در کمیته رهبری صحبت شود. (لازم به یادآوری است، طبق تصویب کمیته مشترک برگزارکننده کنگره، قرار بود یکی از جمع 19 نفری کمیته، از کردهای ایران باشد) نماینده اروپایی KSSE اعلام کرد که این افراد به از بالا از طرف احزاب منتصب خواهند شد. در برابر این نظر رفقای ما امر استقلال و دموکراسی را پیش کشیدند و اینکه باید خود ایرانیان فرد و یا افراد را انتخاب کنند. سرانجام قرار بر این شد انتخابات صورت گیرد، همان شب 3 نفر انتخاب شدند و گفته شد فردا آرا از کسانی که در جلسه شرکت نداشتند اخذ گردد. همین کار صورت گرفت و 3 نفر اول تا سوم انتخاب و پیشنهاد شدند. تا اینجا هیچکدام از مسئولین KSEE علناً مخالفتی نکرده بودند.

روز سوم کنگره، بحث پیرامون اساسنامه و برنامه پی گرفته شد و در ادامه مسئله نام این سازمان مطرح شد. در اینجا سه نظر اصلی برجسته بود،

1. نام KSEE تغییر نکند.
2. اتحادیه دانشجویان کردستان در خارج از کشور جانشین نام اتحادیه دانشجویان کرد در اروپا شود.
3. اسم دیگری پیشنهاد شد.

اسامی دیگری هم از طرف بعضی افراد طرح شد. بحث حول این مطلب چندین ساعت ادامه پیدا کرد هیچ بعید نبود همین مسئله، کنگره را زیر سوال ببرد و بار دیگر جریان سال 87 تکرار شود. ظاهراً می بایست رای گیری به این مسئله پایان دهد، اما بناگاه از بلندگو اعلام شد گروهها به توافق رسیدند. دیگر نیازی به ادامه بحث نیست، توافق چنین بود: اسم اتحادیه "اتحادیه دانشجویان کرد در اروپا" باشد، کمیته جدید می بایست در عرض دو ماه مشخص کند که نام "دانشجویان کرد"، باقی بماند یا به "دانشجویان کردستان" بدل گردد. ظاهر امر و ترکیب کمیته اینطور می نماید که کرد باقی بماند.

✓ در جریان بحث های کنگره، تنش های زیادی رخ داد، اعضای کنگره که وابسته به جریانات مختلف سیاسی بودند در مورد مسائل متفاوت، نظرات خود را بیان می کردند، چندین بار کنگره به تشنج کشیده شد در این میان یکی از نمایندگان دانشجویان سوسیالیست بیانیه‌ای قرائت کرد و خاطرنشان ساخت در صورت عدم توجه به خواسته‌های کنگره را ترک خواهند کرد، همین کار راهم کردند.

✓ در کنگره، در مورد محل استقرار رهبری سخنی به میان نیامد، چرا که در این مورد هم در این فاصله افراد پشت پرده به توافق رسیدند.

بخش دیگر، قرائت پیامها و قطعنامه‌ها بود که توسط کمیسیون مربوطه تهیه شده بود و به ترتیب زیر بود: قدرانی از ادارکنندگان کنگره (یکی از ادارکنندگان کنگره که ایرانی و از فعالین کومه‌له بود در اعتراض به تصمیمات کنگره استعفا کرد). پیام به پیشمرگه‌های کردستان، پیام به شهدای شهر حلبچه و شهرهای سردشت و پیرانشهر و مریوان که مورد بمباران شیمیایی قرار گرفته بودند، پیام برای زنان کردستان، پیام به دانشجویان و محصلین کرد در کردستان، پیام به زندانیان سیاسی کردستان، پیام به خلق فلسطین و خلق های آفریقای جنوبی، آمریکای لاتین و آسیا، پیام به جبهه‌های کردستانی در کردستان عراق و ترکیه، نامه‌ای به

خاویر پرز دکوئیار دبیرکل سازمان ملل در رابطه با کردستان و جنگ ایران و عراق، پیام به مناسبت پایان جنگ ایران و عراق، پیام به مردم کردستان ایران به مناسبت سالگرد یورش ج.ا. در 28 مرداد 58 که همزمان بود با روز برگزاری کنگره، پیام به هنرمندان و نویسندگان کرد، پیام به اتحادیه جهانی جوانان، قطعنامه‌ای در محکوم کردن رژیمهایی که خلق کرد زیر سیطره آنها قرار دارد، قطعنامه‌ای در رابطه با صلح جهانی و پشتیبانی از اقدامات رهبران شوروی و آمریکا...

-آخرین مرحله کنگره، انتخابات بود، از طرف کمیته برگزارکننده لیستی شامل 19 نفر قرائت شد سپس خواسته شد اگر کس دیگری هم می‌خواهد می‌تواند خود را کاندید کند. بعد در ادامه گفته شد البته بهتر است همه به این لیست رای بدهند سپس سوال شد آیا کسی مخالف این لیست می‌باشد. بدین ترتیب انتخابات تمام شد در مورد کاندیدها باید گفت کاندیدای انتصابی ایرانی در کنگره حضور نداشت، انتصابی‌های ترکیه و سوریه هم هنوز مشخص نبودند ولی جایشان محفوظ نگه داشته شد. کردهای ترکیه و ایران با دیدن این انتخابات در فضایی عاری از دموکراسی قرار گرفتند، کردهای ترکیه سالن را ترک گفتند و تعدادی از رفقای ما در اعتراض به این شیوه حرفهای زدند.

بدین ترتیب بعد از سه روز، وحدت بین تشکلهای دانشجویی بغیر از دو تشکل، قوام یافت و توافق حاصله بین این نیروها راه عملی در پیش گرفت. حزب دمکرات کردستان عراق، اتحادیه میهنی کردستان عراق، حزب کمونیست عراق، حزب سوسیالیست کردستان عراق، حزب رزگاری کردستان ترکیه و تعدادی از شخصیت‌های بظاهر مستقل به اضافه حزب توده ایران و فراکسیونی از سازمان ما در این حرکت ذینفع بودند.

پیرامون کنگره

باید اذعان داشت که نزدیکی نیروهای سیاسی به همدیگر و وحدت و همکاری آنها اهمیت جدی دارد، بخصوص در شرایط حساس کنونی در منطقه خاورمیانه و در رابطه با وضعیت جنبش آزادیبخش خلق کرد. وحدت لازم و ضروری می‌باشد. ائتلاف نیروهای کردستان عراق و ترکیه در چند ماه اخیر بسیار مثبت و مفید بوده و هست. ایجاد یک تشکل قوی و قدرتمند و یک رای دانشجویی در خارج از کشور برای قدرتمند نمودن جنبش دانشجویی بسیار با اهمیت است.

اما این سوال در ذهن باقی می‌ماند که آیا برای ایجاد وحدت باید هر بهایی را پرداخت نمود؟ باید استقلال رای دانشجویان را گرفت؟ باید شعور آنها را لگدمال کرد؟ باید دموکراسی را سلاخی کرد؟ باید بجای آنها تصمیم گرفت؟ آیا شیوه 30 سال گذشته که این تشکل واحد را به افتراق کشاند کارایی خود را از دست نداده است؟ حزب توده از طریق اعضای خود عبدالرحمان قاسملو و احمد قاسملو و دیگران در تشکیل اتحادیه دانشجویان کرد در اروپا نقش جدی داشت. هم آن(حزب توده) اولین انشعاب را به این تشکل تحمیل کرد و اکنون همین شیوه بار دیگر برای چسباندن آنها به همدیگر بکار گرفته می‌شود. زمان این وحدت چقدر طول خواهد داشت؟! در همین رابطه نکات زیر مرور می‌گردد:

1. وحدت اتحادیه‌های دانشجویی کرد در اروپا بر طبق توافق احزاب متشکله در جبهه کردستان عراق که به تازگی شکل گرفته پی ریزی و به بار نشست. در بیانیه پایانی این جبهه آمده است هرچه سریعتر در مدتی کوتاهتر از دو ماه باید کلیه تشکلهای دانشجویی وابسته به احزاب و سازمانهای متشکله در جبهه کردستانی در همدیگر ادغام شوند.
2. بدنبال این دستور مراکز دانشجویی از تاریخ 6/11 تا 1988/8/21 کلیه مراحل را طی می‌کنند و وحدت صورت می‌گیرد و این در حالی است که بعد از اتمام کنگره هنوز مسئله برای خیلی‌ها روشن نیست.
3. در طول 32 سال گذشته این تشکل عراقی بوده و کردهای دیگر کشورها نقش موثری در آن نداشته‌اند.
4. کنگره بیشتر جلسه معارفه و بحث و فحشهای افراد بود که تغییری در تصمیمات متخذه نمی‌دادند و

در این کنگره، افراد حرفهای زیادی زدند و تا آنجا پیش رفتند که کنگره را در وضعیت بسیار حساسی قرار دادند، در چنین وضعیتی نمایندگان احزاب در پشت سر کنگره کارها را روبراه و پخته می‌کردند و دوباره کنگره را به خط از پیش تعیین شده می‌انداختند. اما باید در اینجا گفته شود بیش از 80 درصد اعضای این تشکل اساساً دانشجو نیستند و در میان کمیته رهبری هم دانشجویی دیده نمی‌شود.

در رابطه با نماینده کردهای ایران در کمیته رهبری نکات زیر مطرح شد:

الف- یکی از رفقای سازمان بنام(هوشنگ) که در ارتباط با محمدمین سراجی(عضو سابق کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران، عضو سابق حزب دمکرات پیروان کنگره 4 و عضو کنونی کمیته مرکزی حزب توده ایران)، کریم حسامی(عضو سابق حزب دمکرات کردستان ایران، سردبیر نشریه عصر جدید «سهردهمی نوی»)، حاجی احمدی(عضو سابق حزب دمکرات کردستان ایران) و کاوه(مسئول حزبی حزب کمونیست عراق)، بوده، اعلام کرد "افراد کمیته قبلاً انتخاب شده‌اند و ایشان یعنی(هوشنگ) جزو کاندیدها می‌باشد.

ب - یکی از مسئولین KSSE (پراگ) که در جلسه‌ای با رفقای سازمان و کردهای ایرانی عضو KSSE (پراگ) نشست بود می‌گوید: "در مورد کردستان ایران تصمیم گرفته شد، فرد مستقلی انتخاب شود، چون انتخاب یکی از رفقای حزب توده و سازمان فدائیان اکثریت باعث اعتراض طرف مقابل می‌شود. این فرد مستقل فریدون میتران تشخیص داده شد."

(فریدون میتران عضو سابق حزب دمکرات کردستان ایران است که در سال 64 اخراج شد، سپس به کوه نزد افراد کنگره 4 حزب دمکرات و حزب توده رفت و بعد از آن به آلمان آمده، نزدیکترین ارتباط را با حزب توده ایران و سازمان اکثریت داشته و دارد. اواز طرف کمیته منتخب KSSE آلمان بعنوان نماینده برای شرکت در کنگره انتخاب شده بود) فریدون میتران از طرف نماینده کمیته مرکزی حزب توده ایران (محمدامین سراجی)، کریم حسامی، حاجی احمدی، نماینده اروپای سازمان ما و رفیق کمیته مرکزی سازمان مقیم برلین) و... به حزب کمونیست عراق پیشنهاد می‌شود و مورد قبول آنها واقع می‌گردد. پیشنهاد دهندگان میدانستند که اگر انتخاباتی برای تعیین نماینده ایرانیها در KSSE صورت گیرد نه نماینده حزب توده ایران و نه افراد مستقل نظیر ایشان انتخاب نمی‌شوند، به همین دلیل از کلیه روابط این مجموعه استفاده کردند تا جلو رفقای سازمان را بگیرند.

ج: با مسئول حزبی KSSE که یکی از اعضای حزب کمونیست عراق می‌باشد در این رابطه به گفتگو نشستیم، ایشان گفتند: "این توافق حزبی بوده و در مورد ایران تاکید کردند حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت چنین پیشنهادی کرده‌اند."

در اینجا باید سوال شود اعضای فراکسیون موجود در تشکیلات اروپای درون سازمان، اعضای حزب توده ایران هستند یا اعضای سازمان؟ اگر اعضای سازمان می‌باشند چرا رفقای سازمان را که از اعضای KSSE بودند و حضور داشتند به رسمیت نمی‌شناسند، چرا موضع فردی و گروهی خود را بدور از چشم اعضای سازمان نه فقط در درون سازمان، بلکه در ارتباطات بین المللی هم پیش می‌برند؟ به راستی کسی در این سازمان وجود دارد به این مسئله و مسائل مشابه توجه کند؟

بدین ترتیب آنچه در گفتار آمده، در عمل کاملاً نقض می‌گردد. بیانیه 88/6/29 می‌گوید: "اتحادیه‌های کردستانی دموکراتیک، پیشرو و مستقل و در همان حال متکی به جنبش آزادیخواهانه خلق کرد، می‌باشند."

واقعیت این است روابط سنتی و مخرب هنوز اجازه نمیدهد استقلال و دموکراسی در تشکلهای صنفی، سیاسی محلی از اعراب داشته باشد. این کنگره و روابط پشت پرده خود سندی جدی برای نقض خشن دموکراسی و زیر پا گذاشتن استقلال افراد و سازمانهای صنفی سیاسی بود. در مورد کردستان عراق، توافق بین احزاب و شرایط و روابط بین آنها و سیاست حاکم در رابطه با جنبش دانشجویی چه عراقی و چه کردستانی حرفی نمی‌زنیم، هرچند بررسی این پدیده یکی از وظایف کمونیست ها برای شناخت بیشتر از جنبش در منطقه لازم و ضروری می‌باشد. اما در مورد ایران باید گفت هنوز حزب توده ایران و ارباب جمعی آن هستند که با سوء استفاده از روابط بین المللی بین احزاب، با هزار ویلک ترفند در کار این تشکل ها اخلال می‌کنند.

حزب توده ایران در کنگره تنها 3 نفر شرکت کننده داشت، در درون KSSE هم تعداد اعضای آن به یک ششم رفقای سازمان هم نمی‌رسد، فعالیت آنها در تمام یکسال گذشته صرفاً استفاده از امکانات KSSE برای تبلیغات بوده و بس. قبلاً گزارشی در مورد KSSE داده شده بود در آنجا به بخشی از مسائل اشاره رفته است. از طرف دیگر کریم حسامی، حاجی احمدی و مسئولین خارج حزب کمونیست عراق (که بنظر من تفاوت جدی با رهبری حزب کمونیست عراق در داخل دارند و برخلاف رهبری داخل، اینها بیشتر براساس مواضع رسمی حزب توده ایران با مجموعه نیروهای ایرانی و مسائل ایران برخورد می‌کنند، اساساً تعدادی از این افراد که سالها مقیم خارج هستند، در رابطه با ایران درجه‌ای جز حزب توده نمی‌شناسند و تعدادی از آنها برخی از نیروهای چپ ایرانی را غیر کمونیست و ضد انقلاب می‌دانند) و فراکسیونی از سازمان ما (نماینده اروپا، رفیق مقیم برلین و رفیق هوشنگ و...) همه علیه رفقای سازمان و برای اعضای ایرانی KSSE تصمیم می‌گیرند، چرا؟ آیا آنچه در عراق درست است در میان ما هم همینطور؟

اما اگر این روابط در میان نبود چه نتیجه‌ای گرفته می‌شد؟ تعداد ایرانیان شرکت کننده در کنگره بیش از 25 نفر بودند که 21 نفر از آنها اعضای سازمان ما بودند. کسانی که فعالترین افراد KSSE در اروپا به شمار می‌آمدند. چهار نفر از رفقای شرکت کننده در کنگره عضو رهبری KSSE در کشورهای آلمان، سوئد، دانمارک و انگلستان بودند و در تشکیلات اروپای غربی KSSE تعداد رفقای ما خیلی بیشتر از حزب توده و رفقای عراقی هستند، طبیعی است در شرایط انتخاب آزاد نتیجه دیگری حاصل می‌شد.

حال سوال این است چرا افراد حزب توده (فراکسیون اروپای سازمان ما)، کریم حسامی، حاجی احمدی و به تبع از آنها مسئولین KSSE و مسئولین خارج از کشور حزب کمونیست عراق، مانع این انتخابات می‌شوند؟ چرا رفقای سازمان ما در درون KSSE از طرف فراکسیون اروپای سازمان به رسمیت شناخته نمی‌شوند؟ در میان رفقای شرکت کننده ما در کنگره "اعضایی از کمیته‌های کشوری سازمان"، "4 نفر از اعضای کمسیون خلق کرد" و تعدادی از اعضای کمیته‌های شهری سازمان، شرکت داشتند این رفقا از طرف

فراکسیون درون سازمان به رسمیت شناخته نمی شوند و این اولین بار نیست که تشکیلات و افراد به بازی گرفته می شوند.

در جریان عید نوروز سال 1988 که توسط KSSE برگزار شد، به تشکیلات خارج از کشور سازمان اطلاع داده شد که به علت اهمیت این مراسم و حضور سازمانهای بین المللی جوانان و دانشجویان، رفقا شرکت کنند. ناظر کمیته آلمان و ناظر کمسیون خلق کرد در رهبری تشکیلات اروپا به ما اطلاع دادند: "فردا یکی از رفقای کمیته خارج پیام سازمان پیشگام را خواهد خواند". روز اجرای برنامه در جریان آماده کردن و تنظیم برنامه (گزارشگر مسئول این برنامه بود) از طرف فریدون میتران و نه از طرف سازمان، به ما اطلاع داده شد، نماینده سازمان پیشگام، از برلین تلفنی به من (فریدون میتران) اطلاع داده است، که پیشگام پیام دارد و رفیق نماینده پیشگام با هواپیما خود را به شهر کلن می رساند و این در شرایطی بود که اعضای رهبری تشکیلات خارج از کشور سازمان، در شهر کلن (محل اجرای برنامه) زندگی می کردند و باز در شرایطی که برنامه در حوزه فعالیت تشکیلات آلمان برگزار می شد. در چنین شرایطی از برلین غربی، از فراز سر تشکیلات، پیام و نماینده فرستاده می شود.

حال پرسیدنی است رفیق نماینده اروپا، رفیق کمیته مرکزی مقیم برلین و رفیق هوشنگ به دنبال کدام هدف اینطور با تشکیلات و افراد آن بازی می کنند؟ اما این بازی فقط در رابطه با پایین نیست. چند ماه پیش گزارش کتبی از فعالیت KSSE برای رهبری ارسال گردید. یکماه و نیم قبل از برگزاری کنگره خبر آن برای تشکیلات فرستاده می شود. 10 روز قبل از کنگره نامه‌ای برای ه.س. فرستاده می شود، در هیچ موردی پاسخی نیامد!؟ در آن نامه درخواست شده بود یکی از رفقای رهبری یا کمسیون خلق ها در این کنگره شرکت کند که هیچ ترتیب اثری داده نشد. حال چرا رهبری و ه.س. به مسئله‌ای به این مهمی توجه نمی کند باید پاسخ را از خود آنان شنید.

یکروز قبل از شروع کنگره، تصادفاً یکی از رفقا را دیدم. رفیق بیان کرد که با رفیق خسرو صحبت کرده‌است، او گفته دوفری یعنی رفیق و گزارشگر پیامی بنویسند! روز بعد همان رفیق می گوید: "ر.خسرو گفته هوشنگ هم باید باشد!" حال سوال اینجاست اگر کمیته مرکزی و ه.س. نظرش عدم شرکت در کنگره بوده، رفیق چطور چنین دستوری میدهد؟ دوم اگر رفیق خسرو بعنوان نماینده کمیته مرکزی می تواند اینکار را انجام دهد، چرا باز از فراز سر تشکیلات حرکت می کند؟ چرا از کانال کمیته خارج کمیته کشوری آلمان یا کمسیون خلق کرد اقدام نمی کند؟ چرا این سه نفر مدنظر قرار می گیرند؟ در شرایطی که 4 نفر از اعضای کمسیون خلق کرد در خارج، در آن جلسه حضور داشتند؟ چرا رفیقی که در هیچ موردی در این رابطه‌ها فعال نبوده و مسئولیتی نداشته و ندارد پیشنهاد می شود؟ چرا با رفقای مسئول مشاوره نمی شود؟ آیا نماینده اروپا (ر.خسرو) و رفیق مخفی کمیته مرکزی مقیم برلین، نمایندگان فردی خود را به مجالس بین المللی میفرستند یا نمایندگان و مسئولین سازمانی را؟ آیا این اعمال حرکات فراکسیونی نیست؟ آیا این بی پرستی نیست؟

برای ما رفیق نماینده اروپا روشن کند چه کسی به رفیق هوشنگ ماموریت داده پیام پیشگام را به جشن نوروز 1988 بیاورد؟ رفیق نماینده اروپا، برای ما روشن کند، رفیق، نماینده کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت می باشد یا نماینده حزب توده ایران؟ (در این رابطه مطالبی وجود دارد در صورتیکه روزی روزگاری هیئتی برای بررسی کمیته خارج از کشور فرستاده شد، بیان خواهد شد)

شرح فوق، سوالات زیر را پیش می کشد:

الف:

1. چرا کمیته مرکزی و ه.س. سازمان نسبت به این مسئله مهم حساسیت نشان ندادند؟ چرا به گزارشات و تاکیدات نسبت به این کنگره توجه نشد؟ چطور است در مورد انتخابات خارج که عمدتاً تنها آلمان را مدنظر دارد در دوجلسه ه.س صحبت می شود، اما در مورد کردستان سکوت مطلق پیشه می گردد؟ مگر نه این است که ه.س. در فاصله دو نشست کمیته مرکزی مسئولیت هدایت و رهبری سازمان را در همه عرصه‌ها دارد؟ کجاست آن هدایت؟ کجاست آن رهبری؟ کجاست آن حساسیت نسبت به مسائل؟ نکند انتظار می کشند تا بعد از اتفاق هایی نظیر "ترکمن صحرا" و غیره تصمیم بگیرند؟
2. چرا کمیته خارج از کشور، کمیته کشوری آلمان، کمسیون خلق کرد رویدادی این چنین با اهمیت را که برای امروز و فردای سازمان ما مطرح می باشد علی رغم اطلاع، مورد توجه قرار نمی دهند؟
3. چرا رفیق نماینده اروپا (ر.خسرو) بر اساس روابط فردی دستور "دادن پیام را" صادر می کند؟
4. در صورتیکه دخالت رفیق نماینده اروپا، رفیق مقیم برلین و هوشنگ در مورد انتخاب فریدون میتران درست باشد، رفیق نماینده سازمان در اروپا باید پاسخگو باشد که چرا مسائل درون سازمانی را به عرصه‌های بیرونی و بین احزاب هم می کشاند، چرا شرکت کنندگان از طرف سازمان از نظر رفقا،

نماینده اروپا و عضو کمیته مرکزی مقیم برلین، رسمیت ندارند؟ این دو رفیق چرا در مجامع بین المللی خود رسماً دو چهره را از سازمان نشان می دهند؟

گزارشگر این سطور بعنوان عضو کمیته کشوری آلمان و کمیسیون خلق کرد، از طرف کمیته سازمانی، مامور کار در تشکل KSSE بودم و کلیه مسائل از طریق سازمانی گزارش شده است. اگر نماینده اروپای کمیته مرکزی تشکیلات را پیش خود به دو قسمت نکرده، اگر افراد را پیش خود تقسیم بندی نکرده، اگر نظرات فردی و گروهی خود را مبنای حرکات در تشکیلات خارج قرار نداده است، چرا از کانال سازمانی برای کسب حیثیت سازمان در مجامع بین المللی استفاده نمی کند؟ اگر رفیق و رفقا منافع سازمان و مسئولیت سازمانی و جنبش را بر منافع گروهی و فردی خود ترجیح می دادند، میبایست به تقویت مجموعه سازمان کمک می کردند.

بدین وسیله رسماً از ه.س. سازمان موکدا خواسته می شود به این مسئله رسیدگی کند و در موارد بالا موضع خود را اعلام دارد.

ب: برخوردهای فوق از طرف رفقا: مسئول اروپا (مهدی فتاپور)، رفیق کمیته مرکزی مقیم برلین و... حزب توده ایران، مسئولین خارج حزب کمونیست عراق، کریم حسامی، حاجی احمدی، مسئولین KSSE، مسائل و مشکلاتی را پیش آورده است که مانند ما در KSSE منوط بر پاسخگویی به مسائل مطروحه می باشد:

1. آیا باید در این تشکل شرکت داشته باشیم و فعالیت خود را ادامه دهیم؟
2. موضع ه.س. سازمان نسبت به این کنگره و مجموعه مسائلی که پیش آمده چیست؟
3. ه.س. تا چه حد از تصمیمات و حرکات رفیق نماینده اروپا، رفیق کمیته مرکزی مقیم برلین و... اطلاع داشته است؟
4. اگر تصمیمات فوق از طرف سازمان گرفته شده است، که فریدون میتران کاندید و نماینده ایرانی ها باشد چرا مسئله با رفقای شرکت کننده در میان گذاشته نشده است؟ چرا رفقای ما به بازی گرفته شده اند؟
5. چرا گزارشات و نامه یا نامه هایی که در این رابطه برای رهبری ارسال شده بود بدون پاسخ و برخورد باقی مانده است؟
6. از ه.س. درخواست میشود به مسائل فوق پاسخ بدهد.

نکته آخر

وحدت حاصله علی رغم نکات مطرح شده در این گزارش، لازم ضروری و بسیار مفید می باشد، طبیعی است هر وحدتی در راه پایان دادن به پراکندگی متکی به اصول و در راستای منافع توده های زحمت ارج گذاشتنی و قابل دفاع و پشتیبانی است. در شرایط امروز کردستان که خلق کرد در کشورهای ایران، عراق، سوریه و ترکیه با نظامهای ارتجاعی، فاشیستی، شونیست و دیکتاتوری در نبرد است، در شرایطی که توطئه و توطئه هایی در سطح منطقه و قدرت های جهانی برای بزانو درآوردن خلق کرد در جریان است، در شرایطی که جنبش خلق کرد علی رغم رشد و وسعت، مسائل عدیده ای در درون خود دارد، نمی توان از وحدت دفاع نکرد، اما آیا هر وحدتی جنبش را ارتقا میدهد؟ آیا هر وحدتی در خدمت جنبش خواهد بود؟ جنبش دانشجویی کرد در اروپا، دانشجویان کرد در اروپا بخشی از جنبش خلق ما می باشند. اینان سفیران این خلق در خارج از مرزهای کردستان می باشند، آنها باید صدای مظلومیت مردم حلبچه، سردشت و پیرانشهر و مریوان، حکاری و قامشلی و مبارزه خلق مارا به گوش جهانیان برسانند، در عین حال آنان دانشجویان و دانش اندوزان این خلق هستند، اینان باید شخصیت مستقل و جنبش مستقل و متعهد خود را داشته باشند، آنان باید برای دفاع از زحمتکشان خلقشان، در فضای دموکراتیک در درون خود به بحث و مذاکره و نتیجه گیری برسند. فرمانهای وحدت و انشعاب سالهای سال است از طرف احزاب و سازمانها داده می شود، سرنوشت کنفدراسیون و سرنوشت KSSE برای نیروهای نظیر حزب توده کافی نیست که اینک نماینده اروپا هم به تکرار این تجربه می پردازند؟ آیا تجربیات کار دموکراتیک خود ما در عرصه های مختلف در خارج و داخل کمتر آموزنده بوده است؟ آیا فجایع عدم استقلال هنرمندان، شاعران، نویسندگان، جنبش دموکراتیک در ایران هنوز آموزش لازم را به ما نداده است؟ آیا ادامه ین شیوه نمی تواند فرمان انشعاب مجدد را از این یا آن تشکل به همراه داشته باشد؟ آیا رهبری سازمان ما مروری بر چهل و چندین سال فعالیت دانشجویان ایرانی در خارج انداخته و نتایج آنرا بررسی نموده، و سیاست روشنی اتخاذ کرده است؟ آیا وضعیت امروز در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی موجب تغییری در برخورد ما با کارهای دموکراتیک شده است؟ آیا ارج و اعتبار ما در جنبش از طریق لطف و مرحمت این یا آن نیرو یا این یا آن شیوه غیر کمونیستی حاصل می شود یا تلاش صادقانه و فداکارانه خودمان؟

کنگره متحد دانشجویان کرد و کردستانی در اروپا که از 19 الی 21 در شهر برلین غربی برگزار شد تجربه بسیار گرانبهائی برای همه رفقای شرکت کننده بود، نشست و برخاست با کمونیست های

دیگر کشورها، با دموکراتها، افراد مترقی، ناسیونالیست و بحث و گفتگوی مشترک در يك کنگره حول مسائل جنبش دانشجویی کرد و خلق کرد بسی ارزشمند بود.

شرکت فعال فداییان اکثریت در این کنگره حضور در بحثها، شرکت در کمیسیونهای این کنگره و تأثیر مشخص در تصویب بعضی از قطعنامه ها و پیامها و برخورد با نیروهای شرکت کننده، یکبار دیگر نشان داد که ما می توانیم در تمام زمینه ها در جایگاه واقعی خود در جنبش طبقه کارگر و جنبش خلق ها قرار بگیریم. قطعاً باز یافتن موقعیت های از دست رفته فداییان از کانال فداکاری، صداقت، برنامه روشن خواهد گذشت.

شرکت در این کنگره نشانگر قاطعیت سازمان ما در دفاع از حقوق خلقمان در کنار دیگر نیروها بود.

بغیر از ما افراد حزب توده ایران با 3 نفر که دونفرشان عضو کمیته مرکزی بودند، کومهله و... از ایران شرکت داشتند، اما باید گفت هنوز راه بسیاری برای فعال بودن در جنبش در پیش است. طبیعی است اگر خرابکاریها ادامه پیدا کند این تلاشها ضربه خواهد خورد و اینهم طبیعی است که نیروهای متعهد و انقلابی درون سازمان که از میان خلق های دردمند ایران برخاسته اند راه خود را خواهند یافت.

بهرام عضو کمیته کشوری آلمان 1988/8/27 کلن

**** همانطور که پیشبینی می شد، این اتحاد ثمری نداد. بعد از کنگره کل جریان در سکوت و بی عملی از هم گسست و افراد آن یا پراکنده شدند یا به کار حزبی در درون سازمانهای خودشان ادامه دادند، برخی از مسئولین و گردانندگان اصلی کنگره برلین، امروز جزو بانفوذترین سیاستمداران جنوب کردستان و عراق هستند.**

بعد از مهاجرت بخشی از کردان فدایی از شرق به جنوب کردستان و سپس بازگشت به ایران و خروج از مرزهای شوروی سابق، سرانجام بخش اعظم این افراد به کشورهای اروپایی رسیدند. این مجموعه در فاصله سال های 1987 تا 1990 در درون سازمان فدائیان اکثریت در جهت متشکل کردن خود تلاش کردند، اما تلاش آنها ثمری نداد و سرانجام بدون هدف به شکل فردی از سازمان جدا شدند. بدین ترتیب عمر سیاسی فدائیان در کردستان پایان یافت. گزارشات زیر بازتابی از تلاش کردان فدایی در درون سازمان اکثریت در فاصله سالهای 1987 تا 1989 می باشد.

کردهای فدایی و سرانجام سیاسی آنان

بیانیه ها و گزارشات کمیسیون خلق کرد

نشست با مهدی فتاپور روز یکشنبه 87/12/27

- خسرو: افراد بطور تکی با کمیسیون خلق ها کار کنند.
- حسین: بچه ها خودشان تلاش کردند و رفقای رهبری هم توافق داشتند. بعلت عدم رهنمود رهبری، کمیته خارج از کشور باید کمیسیونهای خاص خودش را ایجاد کند. اگر انتظار داشته باشیم از بالا جواب بدهند، چندین ماه طول خواهد کشید و ثمری هم نخواهد داشت.
- یحیی: کمیسیون خلق ها بخشی از وظایف داخل را در ارتباط با خارج از کشور پیش خواهد برد (برنامه).
- صمد: باید به تاریخ جنبش و نظرگاه لنین توجه کرد (مسئله قفقاز) آیا ایران کشوری کثیرالملله هست یا نیست، اگر هست از نظر لنینی چه برخوردی باید با آن کرد؟
- بهرام: تشکل کردها تلفیقی از کمیسیون و کمیته باشد، با سازمانهای دیگر ارتباط داشته باشد، حداقل سه نفر عضو داشته باشد. یکنفر تبلیغات، یکنفر ارتباطات خارجی و یکنفر هم باید با رهبری سازمان ارتباط داشته باشد.
- موسی: آیا تشکیل کمیسیون خلق کرد، تصمیم کمیته خارج از کشور یا رهبری است، یا ابتکار خود رفیق می باشد؟
- فرزین: این کمیسیون زیر رهبری سازمان در ارتباط با کمیته کردستان و کمیته خارج از کشور خواهد بود.
- حسین: باید به بررسی خط سازمان در رابطه با جنبش خلق کرد، تلفیق کار تشکیلاتی و کمیسیون مربوطه پرداخت.
- فرزین: اگر رهبری مخالفت کرد و توی دست انداز گیر کرد چکار باید کرد؟ در این حالت چکار باید کرد؟ منتظر جواب بالا نباشیم.
- ناهید: از بالا پاسخ مثبت دریافت خواهیم کرد.
- حسین: کمیته کشوری آلمان را به تأیید این کمیسیون بکشانیم.
- یحیی: يك روال قانونی، يك حرکت قانونی با وظایف خارج از کشور را پیش بگیریم. ارتباط با کمیسیون خلق ها قدم اول نیست. محورهای کار در رابطه با کمیسیون خلق کرد خواهد بود.

گزارشی از نشست رفقای کرد 1988/2/28

در تاریخ 88/2/28 (18 اسفند 66) جلسه‌ای با شرکت اکثریت رفقای کرد مقیم آلمان غربی تشکیل شد. هدف بحث و تبادل نظر پیرامون کمیسیون ویژه‌ای، بنام کمیسیون خلق کرد و اهداف و وظایف آن بود. در رابطه با تشکیل کمیسیون و روند طی شده و همچنین وظایف آن توضیحات زیر از جانب رفیق فرزین ورفقای دیگر داده شد:

روند جاری در سازمان و اهمیتی که مسئله ملی و بخصوص کردستان داراست، ضرورت برخورد فعالتری در این زمینه را می طلبد و در این میان تشکیل ارگانی در سازمان و رسمیت بخشیدن به آن می توانست گامی در این جهت باشد. لذا برای پیشبرد چنین امری طرح فوق با معرفی پنج تن از رفقا بعنوان اعضای کمیسیون به کمیته خارج از کشور داده شد. ارگان فوق با تشکیل این کمیسیون موافقت خود را اعلام داشت، پس از آن نیز به ارگانهای بالاتر جهت تصویب ارائه شد. وظایفی که می توان در دستور کار کمیسیون قرار داد چنین است:

1. تحقیق و بررسی در زمینه مسئله ملی، بازبینی خط مشی گذشته و تلاش در جهت پیوند آن با مبارزه درون سازمانی (گشایش بحث در بولتن و اجلاس ها) و بالاخره تدوین پلاتفورمی در این زمینه جهت ارائه به کنگره سازمان.

2. تلاش در جهت سازماندهی رفقای کرد و دستیابی به مکانیسمی که بتوان رفقا را در هر جا که هستند در رابطه با پیشبرد وظایف فوق، سازماندهی نمود و از این طریق به جمع آوری اخبار و اطلاعات جهت تغذیه ارگانهای سازمان (کار، اکثریت، و رادیو زحمتکشان) یاری رساند.

3. ایجاد تشکل های دموکراتیک و شرکت فعال در تشکل های موجود و هدایت آنها.

در رابطه باموارد فوق رفقا نظرات خود را بدین ترتیب بیان داشتند:

تاکید موکد برای آموزش و سازماندهی و چگونگی پیشبرد آن در جهت نقد خط مشی گذشته و یافتن چهارچوب مشخصی در زمینه مسئله ملی و جایگاه آن در برنامه سازمان، چراکه تا دید روشنی در این مورد نداشته باشیم، طبعاً نخواهیم توانست وظایفی را که پیش روی خود قرار داده‌ایم، بدرستی بانجام رسانیم. می توان گفت که اکثریت رفقا در این موارد اتفاق نظر داشتند.

تنی چند نیز به نحوه شکل گیری کمیسیون، کار کمیسیونی و تمایز وظایف کمیسیون فوق از کمیسیون خلق ها ایرادتی را وارد می دانستند. توضیحات در موارد فوق بدین قرار بود: درواقع کمیسیون ارگانی است که اعضاء آن انتخابی نمی باشند، بلکه کمیته‌های سازمانی بر اساس حقوقی که از آن برخوردار هستند افراد واجد شرایط را انتخاب می کنند. و از طرف دیگر هدف در مرحله اول قانونیت بخشیدن به این ارگان است و در مراحل بعدی می توان به تغییراتی در کمیسیون خلق ها دست یافت، باید اضافه نمود که فعلاً چنین امری در دستور کار قرار ندارد و در واقع اگر کمیسیون فوق تثبیت شود، می توان تلاش هایی را نیز در جهت تشکیل کمیسیون خلق ها سازمان داد.

آئین نامه، حقوق و وظایف کمیسیون و برنامه کار به اجلاس بعد (88/4/16) موکول شد.

باتوجه به اینکه برنامه مشخصی برای نشست 1988/2/28 ارائه نشده بود، بحث ها صرفاً حول و حوش کمیسیون و وظایف آن دور می زد، که تلاش شد این ضعف برای نشست بعدی وجود نداشته باشد. بهمین دلیل مسائل زیر در دستور کار اجلاس بعدی قرار گرفت:

الف: بحث نظری پیرامون مسئله ملی.

ب: بحث در مورد آئین نامه، حقوق و وظایف کمیسیون.

درپایان آئین نامه کار کمیسیون به ضمیمه جهت اطلاع رفقا آورده میشود. و توضیح این نکته لازم است که آیین نامه هنوز بصورت مصوبه درنیامده و تکمیل آن بستگی به تلاش و همفکری همه رفقا دارد.

نامه کمیسیون خلق کرد

رفقای گرامی! بادرودهای فراوان.

نظر به اهمیت فعالیت در زمینه خلق ها- بویژه خلق کرد- و نظربه اینکه مسئله ملی یکی از مسائل و محورهای برنامه‌ای سازمان است، کمیته تشکیلات خارج از کشور تصمیم گرفت که کمیسیون خلق کرد را ایجاد کند. کمیسیون وظیفه دارد از طریق ارائه برنامه و رهنمودهای معین، شناخت و درک رفقا را در رابطه با مسئله ملی، و در رابطه با مبارزات رهایی بخش خلق کرد و تجارب موجود در کشورهای مختلف، تعمیق بخش و سمت و سوی معین به کوشش ها و فعالیت رفقا در عرصه های تبلیغی، فرهنگی و دمکراتیک، در رابطه با خلق ها بدهد. برای نیل به این اهداف، کمیسیون خلق کرد، محورهای عمده برنامه خود را اعلام میدارد.

محورهای عمده برنامه:

1. حرکت در جهت تعمیق بخشیدن به شناخت و دانش رفقا در عرصه ملی و آشنایی بیشتر آنها با تجارب مبارزاتی خلق کرد در کشورهای مختلف، از طریق تهیه و ارائه مطالب، مقالات و معرفی کتب و منابع.
 2. فعالیت تبلیغی:
 - حرکت و سازماندهی آکسیونهای اعتراضی بر علیه تصمیمات و سیاستهای جمهوری اسلامی که هدف سرکوب خلق ها، بویژه خلق کرد را دنبال می کند.
 - تهیه مطالب افشاگرانه و تبلیغی و ارسال آنها برای درج در نشریات و رسانه‌های گروهی.
 3. فعالیت دمکراتیک:
 - حرکت در جهت ایجاد تشکل های ملی در کشورهایی که تاکنون ایجاد نشده‌اند.
 - حرکت در چهارچوب تشکل های ملی موجود در خارج از کشور.
 - بررسی وظایف جاری در تشکل ها، سازماندهی و هدایت فعالیت فراکسیون ما در این تشکل ها.
 - بررسی عملکرد و فعالیت یگر سازمان ها در این گونه تشکل ها.
 4. فعالیت فرهنگی:
 - حرکت در جهت معرفی فرهنگ و ادبیات خلق کرد، از طریق تهیه و جمع آوری و ترجمه مطالبی که وجود دارند و انتشار آنها از طرق مناسب، برگزاری مراسم و جشن ها، به مناسبتهای مشخص.
 5. روابط با دیگر سازمانها و احزاب:
 - حرکت در جهت گسترش ارتباط با سازمانها و احزاب موجود و توضیح دیدگاههای سازمان نسبت به مسئله ملی.
 - تدارك برقراری ارتباطات رهبری سازمان با رهبری دیگر سازمانهای سیاسی خلق کرد.
- رفقا!
- برای اینکه کمیسیون خلق کرد، بتواند به اهداف برنامه‌ای خود دست یابد، احتیاج مبرم به همکاری شما دارد. خواست ما این است که در اولین فرصت، ضمن برخورد با مفاد برنامه کمیسیون و محورهایی که برشمرده شده است، به سوالات زیر پاسخ داده و جوابهای خود را برای ما ارسال دارید. تا کمیسیون بتواند بر اساس جمعبندی آنها در جهت عینی تر کردن برنامه و دقیق کردن رهنمودهای خود اقدام کند.
- چه امکاناتی از نظر منابع و کتب در رابطه با مسئله ملی و شناخت از فرهنگ و ادبیات خلق کرد دارید؟
 - تا چه اندازه و در چه زمینه‌ای می توانید کمیسیون را از نظر تهیه و گردآوری مطالب، در عرصه‌های که فوقا ذکر شد، یاری رسانید؟
 - چه تشکل های ملی در کشور شما وجود دارند (يك نسخه از اساسنامه و برنامه این تشکله را برایمان بفرستید).
 - رفقای ما در کداميك از این تشکله فعال هستند، نقش و وزن رفقای ما در این تشکله چگونه است؟
 - چه نیروها و سازمانهای سیاسی، افراد منفرد، شخصیتها در این تشکل ها فعالیت دارند.

پیروزباشید- کمیسیون خلق کرد

بیانیه برلین

رفقا سلام!

اولین کنگره سازمان در پیش است بدون شك این کنگره می تواند و باید مهمترین تصمیمات سیاسی- تشکیلاتی را در مورد حیات سازمان به تصویب برساند. سرنوشت مبارزه ما کمونیستها در ایران و در کردستان بستگی زیادی به این مسئله کلیدی دارد که چه سیاست و خط مشی راهنمای عمل سازمان ما قرار می گیرد. آرزوی همه ما این است که سازمان با موفقیت کنگره را پشت سر گذاشته و با برنامه و اساسنامه منطبق با شرایط خاص کشور تدارك مبارزه گسترده تر را در راه استقرار نظامی مبتنی بر دموکراسی و عدالت اجتماعی برای طبقه کارگر و همه خلق های کشور فراروی وظایف خود قرار دهد. بدون شك تدارك اولین کنگره سازمان برای همه رفقا و بویژه مسئولین، کادرها، اعضا و هواداران کرد با بیم و امید همراه است. امید به دستیابی به برنامه و اساسنامه ای جامع با درك خلاقانه از اوضاع خاص کشور در چشم انداز است. اما بیم منطقی و کاملاً مشروعی نیز وجود دارد.

قطعا همه رفقا می دانند در تمامی بحث های درون سازمانی پیش از کنگره چه در مقالات بولتن و چه در اسناد رسمی که تاکنون طرح شد، جز در یکی دو مورد آنهم کلی، بحث جامع وریشه ای در مورد آنچه که در کردستان بر تشکیلات و به تبع آن اعضای تشکیلات در کردستان گذشت صورت نگرفته است. همین مسئله بیم مارا از اینکه در اولین کنگره سازمان نیز همان سیاست یزد = کردستان، بنحوی از آنجا تداوم یابد افزایش میدهد. برای رفقای کرد لازم به توضیح نیست که:

- ✓ - عدم درك صحیح از جنبش ملی و رابطه آن با جنبش سراسری،
- ✓ - عدم مشورت با اعضاء فعال سازمان در کردستان در تصمیم گیریها،
- ✓ - بی توجهی جدی به وضع اعضاء، کادرها و فعالین سازمان در کردستان،
- ✓ - اتخاذ سیاستهای نامناسب و دور از واقعیت،
- ✓ - و عقب نشینی بی برنامه و رها کردن نیروها بدون سازماندهی مناسب،

چه ضربات جبران ناپذیری به اعتبار و وزن سازمان، چه به لحاظ يك سازمان سیاسی و چه به لحاظ سابقه مبارزاتی خود رفقای کرد در کردستان وارد نموده است. اصرار و پیگیری جدی رفقای کرد برای بررسی ریشه ای و مسئولانه مسائل سیاسی - تشکیلاتی سازمان در کردستان نیز تاکنون جواب لازم و جدی را از طرف رفقای رهبری و مسئولین کردستان بدنبال نداشته است. اینك کنگره در پیش است، جدا از آنچه که می بایست ما فعالین کردستان بطور جدی و همه جانبه بسیار زودتر، خود به بررسی مسائل کردستان و تبعات آن می پرداختیم و صرف نظر از اینکه این تاخیر چندان قابل توجیه نیست، اینك همه تلاشها علیرغم مخالفتها و کارشکنی ها در جهت تدارك کنگره سیر میکند. ما فکر می کنیم باتوجه به بحران جدی درون سازمان، کشاکش های سیاسی - تشکیلاتی بیم آن میرود که در موقعیت و فراز کنگره نیز بار دیگر مسائل کردستان و تبعات آن و حتی دورتر، آینده آن نیز در غبار کشاکش های سیاسی به بوته فراموشی سپرده شود. جدی بودن مسئله برای رفقا جای تاکید ندارد و همین امر مسئولیت تك ما را در قبال سرنوشت خلق محروم و ستم دیده کرد و سازمانمان مورد تاکید قرار می دهد. اینك وقت آن رسیده که ما نه بعنوان صرفا سربازان و مجریان صدیق، بلکه بعنوان فدائیان که به سرنوشت خلقمان کاملاً مسئولانه فکر می کنیم آستین ها را بالا بزنیم و خود در كمك به سازمان در راه رسیدن به برنامه ای که منطبق بر اصول م.ل. جوابگوی مسئله ملی در کشور بطور عام و مسئله خلق کرد بطور خاص باشد پیشقدم و یاور باشیم.

رفقا!

وجود جنبش ملی نیرومند با ابعاد توده ای، پیچیدگی و تنوع اوضاع کردستان، تحرك گسترده نیروهای ملی و اهمیت سیاسی این جنبش در سطح منطقه و جهان از سویی و از سوی دیگر نیاز جنبش ملی در پیوند با جنبش انقلابی کشور و ایجاد زمینه تحرك نیرومند برای جنبش کمونیستی و مائلا سازمان به کادرهای مجرب و متخصص، تحرك سازمان یافته و حضور فعال را از ما می طلبد. با در نظر داشت این مسائل پیشنهاد می کنیم:

1. کمیته ایالتی کردستان به سطح سازمان کردستان (حریم کردستان) با حقوق و اختیارات يك سازمان مستقل در چهارچوب سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) با کمیته مرکزی منتخب همه فعالین تشکیلات در داخل و خارج ارتقا یافته و بازسازی شود.
2. شرکت رفقا در کنگره: بنظر ما شرکت رفقای کرد و یا نمایندگان آنها می باید از طرف همین ارگان سازماندهی و هدایت شود. این امر از این نظر ضروری است که رفقای کرد بتوانند با اعزام نمایندگان برگزیده خویش به کنگره در مورد سرنوشت مسئله ملی و حل و فصل مسائل تشکیلاتی رفقای کرد تاثیر جدی بگذارند. برای این امر تشکیل يك کنفرانس از رفقای کرد برای تعیین آنچه که در کنگره باید مورد بحث قرار گیرد و همچنین تعیین نمایندگان اعزامی، ضروری و حیاتی است. پیشنهاد میشود

در صورت عدم امکان تشکیل کنفرانس سراسری توسط سازمان کردستان با در نظر داشت کمی وقت کنفرانس فوق العاده در خارج کشور وظیفه تعیین واعزام نمایندگان رفقای کرد خارج از کشور کنگره را به عهده گیرد. چگونگی دعوت کنفرانس ونحوه سازماندهی آن با توافق همه رفقا خواهد بود.

3. رفقا! ما بعنوان بخشی از فدائیان خلق (کرد) در برلین جدا از شما انتظار داریم روی پیشنهادات ما مکث کنید تا در ایجاد چنان موقعیتی که بتواند شرکت و فعالیت تک تک اعضاء کرد سازمان را در این امر تضمین کند به بحث وتبادل نظر بپردازیم آرزوی ما دستیابی به اقدامی متحدانه جهت یاری به سازمان در راه رسیدن به آرمان سوسیالیسم و بهروزی همه خلق های کشورمان می باشد.
با درودهای رفیقانه 30 سپتامبر 1988

امین (سردشت)، کاوه (سردشت)،
حمید سنندج(مریوان)، مژگان (سنندج)،
امین (بوکان)، سعادت (بوکان)،
آذر (بوکان)، جلال (بوکان)،
فریبا (سنندج)، یوسف (بوکان)

نامه کمیسیون خلق کرد- کمیته کشوری آلمان

رفقای گرامی! سلام وخسته نباشید،

در پی مصوبه ه.س. سازمان در بهار سال 66 مبنی بر ایجاد کمیسیون خلق ها در جنب کمیته مرکزی وتشکیل کمیسیون خلق کرد در اروپا در بهار سال جاری در ک.خ.ک. در راستای بخشنامه این کمیته، کمیسیون خلق کرد در جنب کمیته کشوری آلمان فدرال تشکیل گردید. هرچند این کار با تاخیر همراه بود، اما اکنون می توان از طریق این کمیسیون با همکاری رفقای تشکیلات به نیاز و ضرورتی که جنبش کردستان و جنبش عمومی ایران طلب میکند خصوصا در خارج از مرزهای میهن در حد توان پاسخ گفت. فعالیت دموکراتیک و روابط بین المللی رفقای مادر طول سال جاری میلادی در رابطه با مسائل کردستان، سازمان را در میان کلیه سازمانهای ایرانی و کردستانی در طراز بالاتری قرار داد، اما اینک نه فقط در عرصه دموکراتیک بلکه فراتر از آن می بایست کار و فعالیت کرد، در آلمان امیدواریم با همکاری رفقای سازمان بتوانیم به وظایف زیر عمل کنیم.

1- تحقیق و بررسی:

کمیسیون مایل است از حاصل تحقیق، بررسی وجمعبندی رفقا در زمینه های تئوریک، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، زبان و... در رابطه با کردستان کمال استفاده را بنماید، لذا از رفقا می خواهیم نسخه هایی از کارشان را برای ما فرستاده و برایمان بنویسند در چه زمینه هایی می توانند با این کمیسیون همکاری کنند.

2- ترجمه:

کمیسیون منابع به زبان فارسی در رابطه با اوضاع تاریخی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کردستان بطور واضح محسوس می باشد، آثار متعددی از محققین و تاریخ نویسان کشورهای سوسیالیستی از جمله شوروی و بلغارستان و دیگر کشورهای اروپایی به زبانهای مختلف دنیا از جمله زبان کردی وجود دارد ترجمه این آثار و دیگر آثار از کشورهای ایران، عراق، ترکیه و سوریه به زبان فارسی یکی از کارهای مهم است، در این رابطه به همکاری جدی رفقای که توانایی ترجمه از زبان کردی(سورانی، کرمانجی) به فارسی را دارند، نیازمندیم.

ترجمه دیگر آثار از زبانهای انگلیسی، روسی، آلمانی، فرانسه، عربی، ترکی و ... به زبان فارسی یا کردی نیز مد نظر می باشد.

3- فعالیت دموکراتیک و ارتباطات بین المللی (احزاب، سازمانها، گروهها و شخصیت های کردستان)

در سطح خارج از کشور خصوصا در آلمان چه تشکلهای صنفی، سیاسی، هنری، فرهنگی و... می شناسید؟ چه اطلاعاتی دارید و رابطه شما با این تشکلهای چیست؟ برای ارتباط گرفتن با آنها چه کاری از شما بر می آید؟ چه امکاناتی برای تماس با احزاب، سازمانها، تشکلهای کردی از کشورهای ایران، عراق، ترکیه و سوریه دارید؟

4- هنری، ادبی، فرهنگی:

رشد و گسترش هنر و ادبیات و فرهنگ مترقی و مردمی کردستان و معرفی آن یکی از وظایف هنرمندان می باشد، لازم است رفقای هنرمند ضمن ارسال و یا معرفی آثار خود زمینه های کاری خود را معرفی کنند.

5- تهیه منابع:

شناخت عمیق تر و علمی تر مسئله ملی از دیدگاه م.ل. کسب آگاهی بیشتر از تجربیات کشورهای مختلف، آشنایی بیشتر با تاریخ، اوضاع اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، ادبی و هنری کردستان کاری است که میبایست مستمرا انجام گیرد، در این رابطه نیاز به منابع به زبانهای مختلف داریم، رفقا ضمن معرفی منابعی که می شناسند، چگونگی تهیه آنها برایمان بنویسند.

رفقا!

کمیسیون خلق کرد، کمیته کشوری آلمان فدرال، از کلیه رفقای کرد و غیر کرد که در زمینه های فوق توانای دارند، جدا خواستار همکاری می باشد، کمیسیون می خواهد از همه امکانات، استعدادها در راه پاسخگویی به وظایف انقلابی کمال استفاده را بنماید، لذا همکاری جدی و مستمر و نزدیک همه رفقا را خواستاریم. نظرات، پیشنهادات انتقادات، همکاری فکری و راهنمایی هر رفیقی برای ما ارزشمند می باشد، کمیسیون در نظر دارد با توجه به شناخت از کلیه امکانات مادی و معنوی برای هر رفیقی تقسیم کار لازمه را داشته باشد. انتظار ما پاسخگویی مسئولانه همه رفقا به موارد فوق می باشد، کمیسیون آمادگی دارد در سطح مناطق و فراتر از آن و به صورت کتبی و... به کلیه سوالات رفقا پاسخ گفته و در رابطه با پیشنهادات آنها به گفتگو بنشیند.

کمیسیون خلق کرد- کمیته کشوری آلمان 88/10/15

با بهترین دروهای رفیقانه

نشست با بهزاد کریمی 1989/7/29

رفقا! با درودهای رفیقانه!

در تاریخ 89/7/25 جلسه ای مرکب از جمعی از کردهای سازمان با رفیق محمد از رفقای ه.س.، مسئول سابق تشکیلات کردستان برگزار شد. در این جلسه در مورد پاره ای از مسائل مشخص کردستان و کار و وظایف رفقای کرد سازمان بحث و تبادل نظر بعمل آمد. ضرورت کار مستقل و پیگیر، حرکت در جهت تشکلی که انرژی و توان همه رفقای کرد را بنحو درستی در ارتباط با مسائل جنبش کردستان بکار گیرد، تاکید شد.

رفیق محمد با طرح پیشنهادات رفقای حاضر در جلسه موافقت بعمل آورده و از خواست رفقا مبنی بر حرکت مستقلانه در جهت پی ریزی آنچنان تشکلی که همه رفقا را سازمان دهد، پشتیبانی نمود.

طرح پیشنهادی رفقای حاضر در جلسه بقرار زیر بود.

اقدام اولیه برای حرکت مستقلانه در رابطه با جنبش کردستان، انتخاب دموکراتیک هیئتی از میان رفقا و در جوار آن تشکیل صندوق مالی جهت تدارکات و ارتباطات که تعیین مقدار ماهیانه آن با توافق جمع صورت خواهد گرفت.

وظایف این هیئت:

- تقسیم کار.
- هدایت و سازماندهی بحثهای تئوریک در حد منابع و توان رفقا.
- تنظیم ارتباطات با سایر جریانهای کردی.
- اعلام مواضع در قبال مسائل مشخص و موضوعاتی که به مناسبت های مختلف پیش میاید با نام و امضای کردهای سازمان در آلمان فدرال.

رفقا!

رفقای حاضر در جلسه برای به عمل درآوردن اندیشه های بالا، تشکیل جلسه ای مرکب از همه رفقای کرد سازمان در آلمان فدرال را ضروری تشخیص دادند. در این جلسه باید در باره پیشنهادات عام و خاص مندرج در این گزارش تصمیم گیری صورت گیرد.

رفقای حاضر در این جلسه طرح مذکور را برای دستور جلسه آتی پیشنهاد کردند، چنانچه رفقا پیشنهادات دیگری داشته و دارند می توانند آن را به آدرس زیر ارسال دارند تا در دستور جلسه منظور گردد.

P.L.K Nr.: 035264G 5000 KÖLN 1

از همه رفقا جدا انتظار میرود که با شرکت خود بار و مضمون بیشتری به این جلسه ببخشند.

تاریخ پیشنهادی ما برای جلسه آتی 2 سپتامبر 89.

رفقا!

با توجه به بحث ها و طرح پیشنهادی از يك طرف و از طرف دیگر عدم دسترسی به کلیه رفقا، ما جمعی از رفقای حاضر در جلسه و با توجه به حساسیت مسئله و ارتباط با شهادت دکتر قاسملو در مراسم بزرگداشتی که به همین منظور برگزار میگردد با فرستادن پیامی به امضای جمعی از کردهای سازمان اکثریت (آلمان فدرال) در این مراسم شرکت خواهیم نمود.

با درودهای رفیقانه: 13 نفر از رفقای حاضر در جلسه 1989/7/29

گزارش جلسه شنبه تاریخ 13/9/1989 کلن آلمان غربی

بدنبال گزارش جلسه سپتامبر به رفقای کرد در آلمان و برلین غربی و دعوت به جلسه 9/23، این جلسه در روز موعود با شرکت تعدادی از رفقا در شهر کلن آلمان غربی برگزار شد، این جلسه که حدود 7 ساعت به طول انجامید شامل موارد زیر بود.

1. يك دقيقه سكوت به مناسبت بزرگداشت خاطره شهيد كاك صديق كمانگر که بدست عوامل جمهوری اسلامی ایران ترور شده بود.
 2. یادواره كاك صديق كمانگر و زندگی نامه او به نقل از یکی از همشهری های او.
 3. ارائه اخبار و اطلاعات در رابطه با کردستان در يك ماه گذشته.
 4. ادامه جلسه قبل.
 5. بحث مالی.
- در ابتدای جلسه پیشنهادات زیر نیز ارائه گشت:

الف- دادن پیام به کومله، یا حزب کمونیست ایران و یا هر دو باهم به مناسبت ترور كاك صديق.
 ب- طرح كمك مالی و... به رفقای کردی که نیازمند آن هستند تا از کشورهای منطقه به اروپا بیایند. در این رابطه نامه رفیقی که از یکی از کشورهای همجوار نوشته شده بود قرائت گردید و اقدام ضرور انجام گردید.
 ج- نامه یکی از رفقا خطاب به جلسه که خود نتوانسته بود شرکت کند، قرائت گردید.
 - ادامه بحث جلسه قبل:

- در ابتدا مسأله از این قبیل که آیا بصورت فردی حرکت کنیم یا جمعی؟ در سازمان اکثریت بمانیم یا نه؟ طرح گشت، در ادامه به سوال اول این پاسخ داده شد که میبایست بصورت جمعی حرکت کرد، طرح این مسئله که آیا در سازمان بمانیم یا نه، وقت مشخصی از جلسه را به خود اختصاص داد و دو طرف بحثهای مبسوطی برای اثبات نظر خود داشتند، برخی از رفقا رهگشایی حرکت را در بیرون آمدن از سازمان می دانستند، دلایل این رفقا نظر و عمل کرد سازمانهای سراسری در رابطه با کردستان، محدود بودن رفقای کرد برای حرکت، عدم اعتقاد سازمانهای سراسری به مسئله ملی، عدم پاسخگویی و باور به مسئله کرد بود. این نظر ماندن در سازمان را وقت تلف کردن دانسته و در پاسخ به رفقای که ماندن را ترجیح می دهند و هدف خود را ایجاد سازمان اکثریت با حقوق ویژه و عمل مستقل قرار می دادند، می گفت: بی حرکت مستقل شما می تواند از همین امروز شروع شود... این نظر ادامه می دهد... در سازمان سراسری نمی توان تهاجم کرد و مسئله کرد امروز به تهاجم سیاسی نیاز دارد، در میان این نظر پاسخ گویی به این مطلب - همکاری کنیم و هر کجا برویم گذشته اکثریت با ماست- می گوید با انتشار اعلامیه ای می توان گذشته را نیز مورد ارزیابی قرار داد. گفته می شد سازمانهای سیاسی وسیله هستند و هیچکدام از ما گارد جاویدان سازمان نیستیم، ما در درون این سازمان چه حق و حقوقی داریم؟ وقت ما به درگیری در موضوعاتی می گذرد که پاسخگوی مسائل ما نیست، این نظر بیان می کرد در عمل هیچکدام از ما عضو سازمان نیستیم چرا که نه در حوزه ها شرکت داریم نه بنام سازمان تبلیغ می کنیم و نه حق عضویت می پردازیم...
 براساس استدلالات فوق این دسته از رفقا خروج از سازمان را مبنای حرکت ارزیابی می کردند.
 آلترناتیو خروج از سازمان متفاوت بود. برخی ملحق شدن به یکی از دو جناح حزب دمکرات را مد نظر داشتند! و برخی اعلام استقلال! این نظر، برای تحقق این کار انتخاب هسته ای را در این راستا پیشنهاد می نمود.

رفقای که معتقد به ماندن در سازمان بودند، ضمن اشاره به این مسئله که در درون سازمان مسئله کرد حل نمی شود و این افراد (رهبری) به این مسئله اعتقاد ندارند، طرح میکردند که "توانایی پاسخگویی به مسئله وجود دارد و نباید مسئله کرد از جنبش کمونیستی ایران جدا گردد. می بایست برای هدف خود ایجاد سازمان مستقل کردستان که شاید ارتباط جبهه ای و یا يك سازمان واحد باشد در درون سازمان اکثریت مبارزه کرد."
 این رفقا طرح می کردند که تغییر و تحولاتی در درون سازمان در جریان است، انشعاب بعید نیست و ما باید به این مسئله هم توجه کنیم و موضع خود را مشخص کنیم. این رفقا ضمن اشاره به حرکت مستقل درون سازمان بیان می کردند: "اگر انشعاب هم صورت گیرد می بایست برنامه مشخص داشته باشد(منظور انشعاب کردهاست) هر انشعابی قانونی دارد و باید مراحل آن طی شود، نباید حرکت شتاب زده کرد، این درست است که سازمان فدایی کمترین ظرفیت را برای درك مسئله کرد دارد اما با این حال از همه سازمانهای دیگر پیشروتر می باشد" در میان این نظر طرح میشد که "نباید انشعاب کنیم تا دوباره انشعاب کنیم"، طرح میشد: "بلشویسم پاسخگوی مسئله ملی بوده و باید توجه کنیم ماهم جزو جنبش چپ سراسری ایران بودهایم و تافته جدا بافته نیستیم، تشکیلات جدا از جنبش کمونیستی غلط است"، بیان عمومی این نظر این بود که به این سوال که بمانیم یا نه، امروز پاسخ ندهیم.

در این میان نظر سوم طرح می‌کرد: ماندن یا نماندن درون سازمان اکثریت فعلا اصل مسئله نیست، مسئله اساسی این است که ما بعنوان افراد مستقل چه در درون چه بیرون سازمان درباره مسئله ملی و مسئله اساسی کرد، چگونه فکر می‌کنیم، چه برنامه‌ای داریم، چگونه می‌توانیم حرکت کنیم، بعد از پاسخگویی به این مسائل می‌توان تصمیم گرفت که در کجا مبارزه را ادامه داد. این نظر هدف خود را وحدت نیروهای کردی در درون سازمان واحد، یا جبهه قرار می‌داد و شرکت هر رفیقی را در این حرکت که منصب به فدایی بودند باشد خوش آمد می‌گفت. شرکت در این حرکت را منوط به ماندن یا نماندن در سازمان نمی‌داند. این نظر "کنفرانس آلمان فدرال و برلین غربی و در ادامه کنفرانس خارج از کشور کردهای فدایی را برای تصمیم گیری پیشنهاد می‌کرد و تهیه بولتن را برای انعکاس بحث های سیاسی ایدئولوژیک در مورد مسئله کرد پیشنهاد می‌نمود". حرکت دموکراتیک در خارج از کشور را فراتر از کردهای سازمان دیده و تلاش برای ایجاد تشکل دموکراتیک از همه کردهای ایرانی را ارج می‌نهاد.

صاحبان سه نظر فوق در طول جلسه از زوایای مختلف با همدیگر بحث نمودند. از این بحثها، بحث دیگری در رابطه با کار دموکراتیک طرح شد، برخی از رفقا اعتقاد داشتند که میبایست در زمینه کار دموکراتیک فعال بود مثلا آکسیونهای اعتراضی جلو سفارت های شوروی و آمریکا که در مورد کردستان سکوت کرده‌اند، پیشنهاد می‌کرد و یا طرح می‌کرد باید برای کمک به کردهای آواره عراقی در ترکیه تلاش کرد. اعیاد ملی نظیر دوم بهمن (دووی ریه‌ندان) را برگزار کرده و در دیگر حرکت‌های اعتراضی شرکت کنیم. در ادامه این بحث طرح شد که هیچ یک از سازمان های سراسری مخالف فعالیت دموکراتیک و کار تبلیغی نیستند. وظیفه کمیسیون های تائید شده از طرف رهبری اکثریت هم همین بود. در این میان طرح میشد فعالیت تبلیغی نباید وظیفه اساسی باشد، هدف اساسی ما بعنوان کرد چه چیز می‌باشد؟ بخشی از وظیفه ما در خارج از کشور فعالیت تبلیغی می‌باشد - باید هدف اساسی در رابطه با کردستان مشخص و دنبال شود، به تبع آن فعالیت دموکراتیک نیز صورت گیرد. در ادامه، روشنی بیشتری به بحث اصلی داده شد و از همه این بحث ها، موضوع کنفرانس آلمان و برلین غربی کردهای فدایی و کنفرانس خارج از کشور به بحث محوری مبدل شد.

در این رابطه مخالفت جدی با کنفرانس ابراز نگردید. اما ابهاماتی در طرح برگزاری کنفرانس به چشم می‌خورد. به این صورت، اگر می‌خواهیم کنفرانس برگزار کنیم چرا از همه کردهای ایرانی دعوت نمی‌کنیم، نظر دیگر می‌گفت، کنفرانس مفهوم خاص خود را دارد و باید انتخابات صورت گیرد و دستور کار و برنامه مشخص داشته باشد، بعد از بحث و توضیحات نتیجه زیر حاصل شد.

الف: هدف ما برگزاری کنفرانس خارج از کشور می‌باشد، برگزاری این کنفرانس نیاز به کار تدارکاتی بسیار دارد که می‌بایست به طروق مختلف انجام گیرد.

ب: هدف کوتاه مدت ما برگزاری اجلاس عمومی کردهای فدایی آلمان فدرال و برلین غربی برای بحث در باره کنفرانس خارج از کشور و مجموعه مسائل مطروحه می‌باشد. برای رسیدن به اهداف فوق یعنی برگزاری اجلاس عمومی آلمان فدرال و برلین غربی و دیگر کشورها و کنفرانس خارج از کشور می‌بایست اقدامات اساسی صورت گیرد، گام اول عبارت است از:

1. گزارش این جلسه (89/9/23) و روند حرکت از چند سال قبل و جلسه (89/9/2) به همه کشورها و افراد رسانده شود.
2. جلسه آینده پیرامون بحث و بررسی اجلاس عمومی، کنفرانس خارج از کشور، دستور جلسه و برنامه آنها در روز 89/10/28 برگزار گردد.

توضیح: برای رفقای آلمان فدرال و رفقای برلین غربی گزارش آخرین جلسه (89/9/23) ارسال خواهد شد. در صورتیکه رفیقی در جریان امور قرار نگرفته باشد، در صورت درخواست گزارش کامل برای وی ارسال خواهد شد.

جلسه روز 9/23 با نتیجه گیری فوق به پایان رسید و بار دیگر رفقای انتخابی جلسه گذشته موظف شدند گزارش کار را برای کلیه رفقا ارسال کنند. با ارسال این گزارش از کلیه رفقای که این گزارش به دستشان می‌رسد یا در جریان امر قرار گرفته‌اند، درخواست می‌کنیم در جلسه 89/10/28 شرکت کنند یا نظرات خود را برای ما بفرستند و در صورت تمایل و همکاری و شرکت در اجلاس عمومی آلمان فدرال و برلین مارا در جریان بگذارند. طبیعی است از شرکت رفقای دیگر کشورها در جلسه 89/10/28 استقبال می‌کنیم. از رفقای مقیم کشورهای دیگر نیز درخواست می‌کنیم ما را در جریان نظر و تمایلات خود نسبت به این حرکت قرار دهند. در ضمن از همه رفقا می‌خواهیم اگر نوشته‌ای یا مطلبی در رابطه با کردستان دارند حتما برای ما، نسخه‌ای از آنرا جهت استفاده دیگر رفقا بفرستند. لطفا این گزارش را در اختیار رفقای کرد منتصب به فدایی بگذارید.

توضیح آخر: گزارش قبلی و اخیر ما برای آلمان فدرال و برلین غربی به زبان کردی نوشته شده و در آینده نیز چنین خواهد بود. گزارش اخیر صرفاً بدلیل استفاده هرچه بیشتر آن دسته از رفقا که در خواندن و نوشتن زبان کردی مشکل دارند نوشته شده است، خوشحال خواهیم بود در این رابطه نیز نظر رفقا را بدانیم.

با بهترین سلامهای رفیقانه 1989/9/24

آدرس مکاتباتی ما : P.L.K Nr.:035264 C 5000K;ln W.Germany

نامه کمیسیون خلق کرد 1989/9/24

رفقای عزیز سلام!

بحران عمومی جنبش چپ ایران واز جمله بحران درونی سازمان فدائیان اکثریت که بازتاب بخشی از وضعیت جهان از طرفی و بازتاب واقعی وضعیت 70 ساله جنبش چپ از جمله 10 سال اخیر ایران می باشد، تأثیرات خود را روی جنبش ملی، فعالین کرد درون جنبش چپ ایران و فعالین سازمان اکثریت برجای گذاشته است. وضعیت ویژه کردستان، سرنوشت فعالین کرد سازمانهای سراسری بخصوص فعالین سازمان فدائیان اکثریت را در برابر کردار و گفتارهای پیشین خود قرار داده است. مهاجرین چندین باره رفقای کرد از طرفی و آگاه شدن هرچه بیشتر به مسائل ایران و جهان و همچنین تحولات جدی کردستان و وضعیت کردها در خاورمیانه و بازتاب جهانی آن، و برخورد سازمانهای ایرانی با مسئله کرد در منطقه، سوالات متعددی پیش پای فعالین کرد و از جمله فعالین فدایی اکثریت گذاشته است. وظیفه و رسالت فعالین فدایی در جنبش شریطی یکی از این سوالات می باشد که میبایست پاسخ گفته شود.

در چندین سال اخیر در کشورهای مختلف شوروی، افغانستان، اروپا جنب و جوشی از طرف کردهای فدایی بچشم می خورد که در مقاطع مختلف بازتاب های گوناگونی یافت، شرکت در مبارزات درون سازمانی در وجوه عام و بدنبال آن طرح و بیان مسئله کرد و وضعیت کردهای فدایی در درون سازمان از آن جمله است. مشخص ترین حرکت در اروپا، سمت گیری بطرف ایجاد تشکل کردستان سازمان فدایی بود که در نهایت خود را در ایجاد کمیسیون خلق کرد در تشکیلات اروپا و آلمان نشان داد، که در چهارچوب برنامه سازمان اکثریت فعالیت دموکراتیک داشته باشد. تحولات بعدی جنبش، درون سازمان و خود افراد از طرفی و قافیه تنگ کمیسیونهای مربوطه و برخورد سازمان و تشکیلات اروپا از طرف دیگر به اضافه وضعیت دردناک کردها، بمباران شیمیایی شهر حلبچه، حمله چهار لشکر ارتش عراق و آواره شدن دهها هزار انسان که خانه و روستا و شهرهای ویران خود را بطرف ترکیه و ایران ترک کردند، کشتار کردها در ترکیه و ایضا کردهای ایران که جنگ ایران و عراق نقش جدی در ویران کردن آن ایفا نموده بود، همه و همه مسائل اساسی تری به میان کشید و آن اینکه: „ وضعیت موجود کردهای فدایی در درون سازمان اکثریت که از نظر ساختار تشکیلاتی، سیاسی با گذشته تفاوتی نکرده بود، می توانست پاسخگوی نیاز زمان، مسئولیت و رسالت در قبال مردم کردستان که „ ذوب ملی اهداف دشمنان آن بود، باشد؟ طرح این سوال و سوالات دیگر، نظرات و چشم اندازهای فردی و برخورد تشکیلات اروپای سازمان عمر کمیسیونهای فوق الذکر را که عمدتاً در پی حرکات کردهای مقیم آلمان و سوئد شکل گرفته بود به حداقل رسانده و در مدت کوتاهی به فراموشی سپرده شد.

بعد از آن، نشست های متفاوتی به دعوت این فرد عضو هس و آن فرد عضو هس با کردها عمدتاً در آلمان گذاشته میشود، که هر بار بدنبال خود حرکتی ایجاد کرد و بعد فراموش گشته، چندین بار هم به پیشنهاد رفقای کرد این نشست ها برپا شده ولی ره به جایی نبرده است. در دوره جدید که از 3 ماه قبل شروع شده و همزمان با دگرگونی های تازه تری در کردستان و نیروهای کردی و از جمله ترور ناجوانمردانه شهیدانی چون دکتر عبدالرحمان قاسملو و کاک صدیق کمانگر و... همراه می باشد. به پیشنهاد برخی از رفقا این جلسات پی گرفته شد. مشخصه این دوره می تواند این باشد که افراد علیرغم نظرات متفاوت در صدد ایجاد حرکتی هستند که در درون آن باور و تکیه به خود جای ویژه ای یافته است و باز می توان گفت محدودیت های گذشته از نظر تشکیلاتی و سازمانی شکسته شده و در محیط جدید جا برای بحث های خلاقانه تر و همکاری باهم و دیگر نیروها بیشتر باز شده است. بر اساس این فکر روز 2 سپتامبر 1989 جلسه ای با حضور تعدادی از رفقای آلمان در شهر کلن برگزار شد که گزارش آن به پیوست تقدیم می گردد. دومین جلسه در 23 سپتامبر صورت گرفت که آن گزارش نیز در جوف این نامه می باشد. امیدواریم رفقا با برخورد مسئولانه با ما مکاتبه کرده و در این حرکت سهیم شوند.

با بهترین سلامهای رفیقانه

1989/9/24

گزارش آخرین بحث ها 1989/12/23

رفقای گرامی!

در نشست جمعی رفقای کرد (آلمان فدرال) بتاريخ 89/12/23 که به نام مجمع آلمان برگزار گردید، اکثر رفقا به دلایل و بهانه های گوناگون در این مجمع شرکت نداشتند، لذا مجمع با حضور 10 نفر از رفقا به کار خود ادامه داد.

دستور جلسه قبلی به انضمام شیوه پیشبرد جلسات در آینده، با توجه به زمان و تعداد نفرات شرکت کننده در این مجمع پیش برده شد. ابتدا جلسه با توضیح بیشتر روی نکات محوری که ادامه آن در جلسات قبلی پیگیری شده بود، شروع شده و بحث و تبادل نظر روی جزئیات و پیشنهادات مطروحه متمرکز گردید. محورهای پیشنهادی که در این جلسه مبنای بحث و بررسی قرار گرفت از این قرارند:

1. الف: انقلاب ایران- سازمانهای سراسری ب: جنبش کرد ج: وظایف روشنفکران کرد
 2. همچنین پیشنهاد دیگری در رد پیشنهاد اول طرح گردید با این مضمون: ضرورتی ندارد با توجه به زمان کم، تفکیکی در این مسائل صورت بگیرد و درست تر این است که ما دیدگاه خودمان را نسبت به گذشته و آینده در مورد مسئله ملی بطور عام و بالاخص مسئله کرد بهم پیوند داده و در این رابطه بحثی خلاق را پیش ببریم.
- نتیجه اینکه در ارتباط با بحثهای پیشنهادی مجمع تمایلی از خود نشان نداد که با پیشنهادات بالا تعیین تکلیف نماید. بنابراین جدا از پراکندگی مضمون های مختلف، بحث اصلی روی پیشنهاد اول متوقف مانده و هرکدام از رفقا نظرات خود را حول این مسائل ابراز داشتند.
- ارزیابی و فرمول بندی یکی از رفقا در دور اول بحث بدین قرار است:

- ✓ سازمان های سراسری پاسخگوی مسئله کرد نیستند. اعتقاد به این مطلب که ضرورت وجودی سازمانهای سراسری برای کشورهای کثیرالملل امری حتمی است!! منتفی است. تفکرات تاریخی شکل گرفته در چهارچوب کشور واحد اعتبار و وزن پیشین خود را از دست داده است.
- ✓ ملت ها مستقل اند و شایسته است هر ملیت احزاب خاص خود را داشته باشد/ ملت ها هویت مستقل خود را باید یاز یابند.
- ✓ رجعت به تئوریهای گذشته که مبنایی برای ارزیابی و تحلیل ملتها بشمار میرفت، غیرواقعبینانه و انحرافی است.
- ✓ جنبش کرد با توجه به نقش و اهمیت آن میرود تا با سیمای عمومی جهان در هم آمیخته و نقش و موقع خودش را در راستای کسب حقوق حقه خود مبنی بر حق تعیین سرنوشت از دیدگاه جهان معاصر دریابد.
- ✓ حرکت در راستای یکپارچگی کردستان علیه تقسیمات کذایی خود امری است که جهان نو از ما میطلبد.
- ✓ مبارزه ملت کرد در راستای کسب حقوق خود اشکال مبارزاتی دیگری میطلبد که اشکال قبلی و کهنه شده را زیر سوال خواهد کشید.
- ✓ نقش روشنفکران کرد در راستای دفاع از منافع تاریخی این ملت سمت روشنی می یابد و میرود تا با سازمان یابی خود در درون نیروها و احزاب ملی از پاکیزگی جنبش خود حراست نماید. این نقش باید در خدمت و تقویت سازمان های ملی یا کردی قرار بگیرد.
- ✓ تشکیل احزاب چپ و کمونیست کردی، حتی با ایده های مطلوب و نوتر در کردستان در صفوف ملت کرد شکاف و دودستگی میاندازد.

یکی دیگر از رفقا نظرات خود را اینگونه ارائه داد:

انقلاب ایران بدلیل در خلاء بودن دمکراسی و مقولیمی از این دست دچار سرنوشت مشابه انقلابهایی از دوره مشروطیت به بعد شده است- دیکتاتوری و خفقان در طول تاریخ با مردم ایران همزاد بوده است. در زیر سرنیزه دیکتاتوری فرهنگ متعالی و پیشرفته که استقلال فرد و جمع را در جامعه ببار بیاورد، جایی ندارد. روشنفکران ایران در طی 7 یا 8 دهه نقش خود را به درست یا غلط ایفا نموده اند، که باید تجدید نظر اساسی در متدشان بوجود بیاورند. عدم استقلال نیروهای روشنفکر خود سرمنشاء عدم کامیابی به ایده های واقعی بوده است. سازمان های سراسری در رابطه با طرح ایده هایشان در جامعه ایران با عملکردشان تعارض اساسی داشته اند. مبارزه به شیوه سیاسی نیاز جامعه کنونی کردستان است، اما حرکتی بسیار مشکل است، طبیعت و سرشت تاریخی شکل گرفته مبارزه این ملت محتاج دوراندیشی بیشتر است. باید برنامه های دقیق و مشخص مبتنی بر واقعیات جامعه کردستان تدوین نمود، برنامه ای که جنبش کرد تاحال فاقد آن بوده است. همزمان با مبارزه سیاسی باید مبارزه مسلحانه منتها در ابعاد ضعیفش پیشبرده شود. البته مبارزه سیاسی

محتاج آموزش دقیق کادرها و روشنفکران کرد است و باید از داخل سازماندهی شده و پس از آن بطور اتوماتیک با خارج نیز پیوند خواهد یافت.

اظهار نظر رفیق دیگری در رابطه با مسائل این است:

نظام تڭ حزبی با توجه به تجربیات این دوره، کاملاً غیرواقعی و غلط است. نظام تڭ حزبی در کشور واحد نمی تواند مسائل ملیت ها را حل نماید (نمونه کشور های سوسیالیستی). سازمان های سراسری به لحاظ برخورد قیم مابانه با مسائل ملیت ها نمی توانند و نمی خواهند مسئله کرد و کردستان را هضم نمایند. باید به مسئله کرد اهمیت بیشتری داد. خود را در سازمان های سراسری محصور کردن کار نابجایی است.

رفیق دیگری اینگونه اظهار نظر نمود:

اعتقاد به سوسیالیسم بجا است. نظامی است انسانی. نظامی است پیشرفته که از درون يك جامعه کاملاً مدرن شکل می گیرد. اعتقاد اینکه انقلاب ایران سوسیالیستی و یا سمگیری سوسیالیستی است، امری است کاملاً غلط. زیرا ایران کشوری کاملاً عقب مانده است. در مورد شیوه حرکت در کردستان جنبش مسلحانه موضوعیت خود را از دست داده است. مبارزه سیاسی در داخل و خارج در جهت اتحاد نیرو های سیاسی باید پیش برده شود. اعتقاد اینکه فقط سازمان های سراسری در قبال مسئله کرد دچار اشتباه شده اند، موضوعی است غلط. زیرا نیرو های ملی نیز در دوران گذشته و در حال حاضر اشتباهات داشته و دارند. نبود دموکراسی در جامعه و فیمابین نیرو ها سرمنشاء اختلافات و درگیری هایی است که هم اکنون در بین نیرو های کرد عمل میکند. بنابراین اشتباهات در سازمان های سراسری نباید دلیلی بر علت عدم وجودی آنها در منطقه باشد. می توان و باید در سازمان اکثریت برای احقاق حقوق ملل مبارزه نمود و آن را تثبیت نمود. اعتقاد به حق تعیین سرنوشت محور تمامی بحثها است و باید آن را به سازمان اکثریت قبولاند و برایش مبارزه نمود. حساسیت مسئله کرد در ابعاد جهانی اش از ما میطلبد که توجه بیشتری نسبت به کادرها و اعضای کرد مبذول داریم. اعتقاد این است که نیرو های کرد در رهبری جریان های سراسری حضور نافذ و مشخص خود را داشته باشند.

یکی دیگر از رفقا اینگونه اظهار نظر نمود:

روشنفکران کرد با توجه به عدم اتکا به خود و حرکت غیرمستقلانه مسئول وضعیت کنونی کردستان هستند. در ارتباط با نقد گذشته نظراتی ایراد می گردد که با روح واقع بینی بیگانه است. مسئله کرد بعنوان بزرگترین ملت که تاحال به حق و حقوقش نرسیده، باید همه جانبه تحلیل گردد. اعتقاد به حق تعیین سرنوشت واقعی است، اما باید به تحولات بین المللی توجه شود، زیرا که سیمای عمومی جهان معاصر تأثیرات خود را خواه یا ناخواه بر جنبش کرد می گذارد. شکست جنبش کرد نتیجه اعمال سیاست مسلحانه نبوده است، زیرا جنبش مسلحانه در کردستان عکس العملی در قبال سرکوب و دیکتاتوری بوده است. گذشته نشان داده است که سازمان های سراسری و هم چنین تجربه سایر کشور ها این بوده که در قبال مسئله ملی جوابگو نبوده اند. اما راه چاره چیست؟ اعتقاد این است که باید با سازمان اکثریت ماند و برای مسئله کرد مبارزه نمود؟ سازمان این ظرفیت را دارد که برای این درد چاره ای اندیشد؟ آینده درستی این ارزیابی ها را نشان خواهد داد.

رفقا!

در دور دوم، بحث روی چگونگی پیشبرد کار در آینده متمرکز گردید و پیشنهادهای در این رابطه مطرح شد.

- ✓ حفظ این جمع و ادامه کاری آن- باید شکل پیشبرد این جلسات تغییر یابد- باید این جمع در درون خود کار سازمان یافته در راستای روشن ساختن مسئله کرد را همچنان در دستور قرار دهد.
- ✓ تشکیل جمع وسیعتر کردها بدون در نظر گرفتن هویت ایدئولوژیکی و سازمانی در راستای تشکیلات دموکراتیک کردهای ایران (آلمان فدرال) در درون این تشکل می توان محافلی بیرون آورد که کار سازماندهی بحثها را انجام داده و حرکت روشنفکری ایجاد نماید. نمونه های "پک گرتن در دانمارک" و "فدراسیون کرد در سوئد" بسیار مشخص است. باید تلفیقی از این دو ایجاد کرد. کار روشنفکری و دموکراتیک.

رفقا در خاتمه کلام ضرورت دارد نکاتی را در رابطه با این گزارش خاطر نشان کرد.

1. این گزارش برشی است از مجموعه نظرات و عقاید افراد حاضر در جلسه که بطور اختصار بیان شده است. درستتر این است که هر کدام از رفقا دیدگاههای خود را بطور کتبی نوشته و در اختیار همگان قرار دهند.
2. این گزارش با گزارش های قبلی که سمت سازمانگرانه داشت، فرق اساسی دارد و نگارش و پخش آن صرفاً جهت اطلاع رفقا است.

3. در رابطه با پیشنهادات و چگونگی کار در خارج از کشور، پیشنهادات ارائه شده فقط بیان و اظهار اولیه افراد محسوب می گردد و تدقیقی در آن صورت نگرفته است.
رفقا! چنانچه در رابطه با ادامه کاری در راستای کوشش در شناخت و تحقیق روی مسئله کرد تمایلی هست با رفقای تنظیم کننده این گزارش مکاتبه نموده و نظرات خود را ارائه نمائید.
بادرودهای رفیقانه

کلام آخر

پایان کار کردهای فدایی در سازمان فدائیان اکثریت تجربه تازه ای برای سازمانهای سراسری و فعالین سیاسی کرد بود. کردهای فدایی در رسیدن به آمل و آرزوهایشان در این سازمان ناکام ماندند، خود نیز به وحدت نظری-فکری و سیاسی در فرم و شکل مشخص نرسیدند و سرانجام از هم دور شده، به دنبال زندگی و کار خود رفتند.

گزارشگر و نویسنده این سطور که در آن زمان عضو کمیته کشوری آلمان، مسئول کمیسیون خلق کرد در آلمان و مسئول کمیسیون خبر تشکیلات اروپا بود، در آخرین روزهای سال 1989 طی نامه ای استعفای خود را از سازمان به "دوست روزهای سخت تهران" یعنی فرزین که ناظر کمیته کشوری آلمان و ناظر کمیسیون خلق کرد در آلمان بود، داد. فرزین نیز با خواندن متن استعفانامه و شنیدن سخنان و دلایل نگارنده این سطور، تصمیم به استعفا گرفت. بدین ترتیب اولین استعفاها از طرف کادرها و اعضای کرد سازمان در خارج از کشور شروع شد.

در رابطه با جنبش فدایی و فعالیت مبارزین کرد در سازمانهای سراسری ایرانی، می توان از دیدگاه های متفاوت به بررسی جوانب مختلف آن پرداخته، به نتایج غیرمشابه رسید. نویسنده این سطور با توجه به بررسی های تاریخی و تجارب خود به این نتیجه رسیده است که فعالیت سیاسی افراد متعلق به ملت های سرزمین ایران در سازمانهای سراسری ایران، کاری بدون سرانجام خواهد بود. تجربه مبارزین کرد در کشورهای عراق و ترکیه نیز توأم با گسست آنها از احزاب سراسری این کشورها بوده است. در ایران نیز ما شاهد همین روند هستیم. کردهایی که در نیمه اول قرن بیستم به احزاب سراسری ایرانی، نظیر حزب توده، جبهه ملی، حزب ملت ایران و بعداً "حزب پان ایرانیست پیوستند، هیچ دستاوردی برای ملت خود نداشتند.

خروج دسته جمعی کردها از سازمان فدائیان اکثریت بعد از سال 1989، اعلام گسست اعضای کرد حزب توده ایران و افراد پیروان کنگره چهار حزب دمکرات کردستان ایران از حزب توده ایران در سالهای بعد از 1990، خروج اعضای کرد سازمان چریکهای فدایی - پیروان هویت از این سازمان در سال 1991 و تشکیل اتحادیه مبارزان کردستان ایران، بی سرانجام بودن پروژه حزب کمونیست ایران و خروج کومله از آن در سال 2000 و بازسازی دوباره سازمان زحمتکشان کردستان ایران، تشکیل جبهه متحد کردها در دسامبر 2005 در تهران و گسست افراد از احزاب سراسری در داخل ایران، همه نشان دهنده این واقعیت می باشد، که کردها و سایر ملل ساکن ایران به احزاب ملی خود نیاز دارند. شاید تشکیل کنگره ملت های ایران نیز بیان این ضرورت باشد؟!

اسفند 1384 (مارس 2006)

توضیحات

- * این گزارش در سال 1365 در نشریه اکثریت بچاپ رسیده است.
 † این گزارش در چند شماره نشریه اکثریت با دست بردن در آن از شماره 90 دوشنبه 23 دی 1364، به بعد به چاپ رسیده است.
 ‡ این مقاله قبلاً در نشریه کار ارگان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) شماره 14 - 19 تیرماه 1370 به اسم بهرام موکریانی بچاپ رسیده است.
 § این مقاله که بخش دوم مقاله، چرا تمرکز، می باشد، برای نشریه کار ارگان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) فرستاده شد که از چاپ آن امتناع کردند.
 ** این مطلب جهت انتشار برای نشریات منتشره در اروپا ارسال شد، که با عدم انتشار روبرو شد.
 †† این مقاله در نشریه اکثریت شماره 323 مهر ماه سال 1369 به اسم (ب. موکریانی) به چاپ رسید.
 ‡‡ این مقاله در شماره 933 کیهان هوایی، چهارشنبه 15 خرداد 1370 - 5 ژوئن 1991 تحت نام (س. امین گوهری - آلمان) چاپ شده است.

* عکس روی جلد برگرفته از سایت دولت شرق کردستان www.krg.org

